



مجموعه مقالات و گزارش ها
کودکان، آموزش، معلمان

بهار ۱۳۹۴

مجموعه مقالات

کانون مدافعان حقوق کارگر

کودکان، آموزش، معلمان

نقش آموزش و پرورش

فهرست مطالب

بازخوانی دو اعتصاب معلمان / ص ۲

حق‌الزحمه اضافه کاری معلمان / ص ۹

اتحاد صنفی حلقه مفقوده رفع مشکلات معیشتی / ص ۱۱

آموزش عمومی در محاق / ص ۱۶

نقش نظام آموزشی در بازتولید کودکان کار / ص ۱۹

صمد بهرنگی، الگویی که فراموش نمی شود / ص ۲۴

کودک غیر قانونی حق با سواد شدن ندارد! / ص ۳۱

کلاس‌های گرم و ایمن، رویای دانش‌آموزان فرودست / ص ۳۷

نگاهی به وضعیت تنبیه بدنی در مدارس ایران / ص ۳۹

آن سوی قتل دلخراش محسن خشخاشی / ص ۴۳

نقش مدارس و سیستم آموزشی در بازتولید چرخه‌ی خشونت / ص ۴۶

مربیان پیش دبستانی قربانیان سیاست‌های انقباضی دولت / ص ۴۹

سندی که متحول نیست / ص ۵۳

هنرستان های کار و دانش و بازتولید نیروی کار / ص ۵۶



*

اعلام شد. (کیهان ۲۵ اسفند ۳۹) این شهریه از ۱۰ تا ۴۰۰ ریال اعلام شد.

از ابتدای سال ۱۳۴۰ این بحث ها ادامه یافت و از سوی سازمان معلمان اعلام شد که در روز ۱۲ اردیبهشت سال کلیه معلمان اعتصاب خواهند کرد. روز ۱۲ اردیبهشت کلیه مدارس تهران تعطیل شد و معلمان در تظاهرات گسترده‌ای شرکت کردند.

روزنامه‌ی اطلاعات حوادث ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ را چنین گزارش کرده است:

ساعت ۸.۵ معلمان به میدان بهارستان رسیدند. معلمان از ابتدای صبح به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند. اما چون ماموران خیابان اکباتان را بسته بودند، در خیابان شاه‌آباد و اول بهارستان روی زمین نشستند. ماموران از ماشین آب‌پاش برای متفرق کردن مردم استفاده کردند. معلمان علی‌رغم این که خیس شده بودند از جای خود بلند نمی‌شدند... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت. عده‌ای به طرف ماشین‌ها رفتند و سر لوله‌های آب را به سمت دیگر گرداندند... قرار بود هیاتی از معلمان با رییس مجلس ملاقات کنند، اما سیر حوادث به گونه‌ی دیگری رقم خورد. معلمان فریاد می‌زدند و شعار می‌دادند و ماموران نیز تیر هوایی شلیک می‌کردند و با باتوم معلمان را می‌زدند. صدای تیراندازی هوایی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می‌شد. مجلس در حال بررسی اشل حقوقی معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف درخواست و خطاب به رییس مجلس گفت در بیرون معلمان را می‌کشند و ما اینجا لایحه‌ی حقوق معلمان را بررسی می‌کنیم. جلسه متشنج شد...

در خیابان درگیری ادامه داشت. معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند. دو تن با چاقو زخمی شده بودند و نفر سوم نیز گلوله ای در سر داشت. سرگرد شهرستانی رییس کلانتری با اسلحه‌ی کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود. پیکر وی روی دست معلمان با شعار "کشند یک معلم را به بیمارستان منتقل



بازخوانی دو اعتصاب معلمان

دهه‌ی ۴۰ و ۸۰ شمسی

هاله صفرزاده

در ۱۸ بهمن سال ۱۳۴۰ باشگاه مهرگان که در واقع سازمان صنفی معلمان بود، قطع نامه یا در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد. تا اردیبهشت سال ۴۰ معلمان سراسر کشور با امضای تومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام کردند. در این سال‌ها حقوق معلمان کمتر از حقوق سایر کارمندان دولت حتی مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت بود. حقوق یک معلم لیسانسه در این سال‌ها ۴۰۰ تومان بود ولی یک لیسانسه با همان شرایط در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان حقوق دریافت می‌کرد. در اسفند سال ۳۹ در خبرها آمده که بنا به تصویب دولت حقوق معلمان ترمیم شد. حقوق کلیه معلمانی که کمتر از ۶۰۰ تومان می‌گرفتند، به ۶۰۰ تومان می‌رسد. محل تامین این اضافه حقوق معلمان نیز دریافت شهریه در دبیرستان های دولتی و واگذاری دبستان‌ها به شهرداری‌ها

شد. متأسفانه اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد.



اعتصاب می شود. بچه های مردم در خیابان ها ولو می شوند. امتحانات متوقف می شود. طبقه ای که روح ملت و مملکت در دست اوست باید راضی باشد. باید محترم باشد و بیش از همه باید خون او محترم باشد. کسانی که روی مغز معلم تیر خالی کرده باید پیدا شوند مامور دولت باید بین طبقه ی معلم و دزد و راهزن فرق بگذارد..."

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج شد. شاه که بار دیگر پایه های حکومت خود را لرزان می دید، دست به دامان علی امینی، سیاستمدار اصلاح طلب و ضد کمونیست قدیمی شد. در پی استعفای شریف امامی امینی نخست وزیر شد.

در ۱۸ اردیبهشت در اجتماع بزرگ معلمان، طی صدور قطعنامه ای روز ۱۲ اردیبهشت به یادبود اعتصاب معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی، روز معلم اعلام شد و مقرر شد که در این روز همه ساله کلیه ی مدارس و موسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شود. علی امینی به دلجویی از معلمان برآمد و خواستار مهلت برای افزایش حقوق معلمان شد. وی باب گفت و گو با باشگاه مهرگان را باز کرد. در مجمع عمومی معلمان که در خیابان های اطراف باشگاه مهرگان برگزار شد، آنان خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به عنوان وزیر فرهنگ به جز محمد درخشش (که ریاست باشگاه مهرگان را برعهده داشت) قبول نمی کنند. امینی چاره ای جز قبول نداشت.

در روز جمعه ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ اجتماع معلمان در باشگاه مهرگان تشکیل شد و درخشش گفت چون تصویب نامه ای در هیات دولت تهیه شده است، ما ختم اعتصاب را اعلام می کنیم. عده ی زیادی از معلمان گفتند باید شماره ی تصویب نامه هیات دولت در اختیار ما قرار گیرد؛ چرا تصویب نامه دولت در رادیو قرائت نشد؟ درخشش جواب داد: «چون ممکن بود سر و صدای عده دیگری از کارمندان بلند شود.» سپس پیشنهاد کرد آنها که با شکستن اعتصاب موافق هستند، دست ها را بلند کنند. از انتهای

به دنبال آن، موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشور را فرا گرفت. مدارس تعطیل شد. تشییع جنازه ی باشکوهی برای وی برگزار شد.

احزاب سیاسی، گروه های صنفی و سندیکاهای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند. تهران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین راهپیمایی با شکوهی ندیده بود.

اعتصاب معلمان ادامه یافت. دیگر خواسته های معلمان تنها اضافه حقوق نبود. آنان خواستار برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی و عذرخواهی از معلمان بودند.

در کیهان ۱۴ اردیبهشت همان سال در مقاله یا با عنوان معلم اند نه اخلاص گر چنین آمده است:

"... در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان و گوشت سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند؟ آن هم خانواده ای که فهم دارد، شعور دارد و وضع دیگران را می بیند... درحالی که مدیران رده بالا بیش از ده هزار و سیصد تومان می گیرند... با این همه تبعیض البته صدا در می آید،

را با هدف پوچ خودشان آلوده کنند ... ما دکان‌های آنان را تخته کردیم... جناح دوم دست‌راستی‌های گردن کلفت...

به این ترتیب روند حرکت صنفی معلمان پس از این پیروزی به تدریج دچار رکود شد و این رکود تا سال ۵۶ ادامه یافت. در این سال کانون‌های مستقل معلمان بار دیگر شکل گرفت. حتا باشگاه مهرگان نیز بار دیگر فعالیت‌های خود را آغاز کرد. اما شعارهای صنفی تحت شعاع، شعار سرنگونی شاه قرار گرفت. اعتصاب بزرگ معلمان در مهر و آبان سال ۵۷ و حضور چند صد هزار معلم و میلیون‌ها دانش آموز فراموش‌شدنی نیست. اما پس از پیروزی انقلاب بار دیگر معلمان آگاه و مبارز در جریان پاک‌سازی‌های گسترده در وزارت آموزش و پرورش توسط هسته‌های گزینش از کار برکنار شدند و ... باز هم رکود و سکوت و ... برای مدتی جنبش مستقل معلمان را دچار رکود کرد. اما از آنجایی که بی‌عدالتی و نابرابری برای هیچ کس قابل تحمل نیست بار دیگر در دهه‌ی ۸۰ اعتراضات معلمان اوج گرفت. وضع معیشت و زندگی معلمان در دهه‌ی ۸۰ تفاوت چندانی با دهه‌ی ۴۰ ندارد. باز هم آموزگاران باید برای حداقل‌های زندگی بعد از ساعت‌ها تدریس به مسافرکشی و یا نگهبانی و ... حتی دست فروشی مشغول می‌شوند.

پس از ۱۸ تیر ۱۳۷۸، ائتلاف جبهه دوم خرداد با بهره گرفتن از فضای آن روزها و با وعده اصلاحات سیاسی و گشودن فضا برای فعالیت احزاب و اصناف و انجمن‌ها، اکثریت کرسی‌های مجلس ششم را در دست گرفتند، در همین سال‌ها چند تشکل نزدیک به جریان‌ات اصلاح‌طلبی مانند سازمان معلمان ایران و برخی کانون‌های صنفی از دولت خاتمی مجوز فعالیت گرفتند. اولین خیزش معلمان برای احقاق حقوق خود با شعار "معلمان ایران شنبه به سوی تهران" در سال ۸۰ معلمان را به مقابل مجلس و دفتر ریاست جمهوری فراخواند. مجلس در مقابل شعار "مجلس پرشیایی به کار ما نیایی" بی‌اعتنایی و تهدید پلیس را نثار معلمان کرد. اما دولت خاتمی در خیابان پاستور راه بر معلمان بست و به ضرب باتوم چهره واقعی و فرهنگی! خود را به معلمان

سالن موج اعتراض برخاست که تا جلو تریبون کشیده شد، ولی چند دسته ده نفری از چند گوشه دست‌ها را بلند کردند و درخشش گفت: «کسانی که شکستن اعتصاب را تصویب نکرده‌اند، اخلاک‌گردد، نه معلم و ما آنها را معلم نمی‌دانیم. تنها کسانی هستند که شکستن اعتصاب را تصویب کردند و اگر فردا کسی پیدا شود که در سر کلاس حاضر نشود، جزو اخلاک‌گرها معرفی و دستگیر می‌شود.» و به این ترتیب اعتصاب پایان یافت.

در روزهای بعد آقای درخشش به عنوان وزیر فرهنگ سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های بسیاری انجام دادند. وی به سیاست مداری مطرح تبدیل شد. اما دیگر خبری از دستگیری قاتل دکتر خانعلی نبود. دولت پس از پایان یافتن اعتصاب معلمان مشغول سرو سامان دادن کارها بود. طرح باشگاه مهرگان برای افزایش حقوق معلمان تغییر کرد و منوط به تصویب‌نامه‌ی هیات دولت شد. معلمان از این شرایط ناراضی بودند. این معلمان حتا دیگر امکان ملاقات با محمد درخشش را هم پیدا نمی‌کردند. آنان می‌گفتند: "ما برای وزارت آقای درخشش مبارزه نکردیم، بلکه مبارزه‌ی ما برای احقاق حقوق صنفی خودمان بود. ولی از جریان اعتصاب به نفع خودشان بهره‌برداری کردند. آن هنگام هیچ یک از معلمان حاضر به شکستن اعتصاب نبودند زیرا اصول مبارزه‌مان بدون نتیجه مانده بود ... " همکاری مدیران باشگاه مهرگان با دولت سبب شد که اعتراض معلمان ادامه یابد. این اعتراضات انعکاس چندانی در مطبوعات نداشت و معلمان معترض از کار اخراج می‌شدند. خبرهای کمی در این باره منتشر می‌شد.

در ۲۲ تیر در خبرها آمده که: "صبح امروز عده‌ای از معلمان حدود ۲۰ نفر که اخیراً از مشاغل فرهنگی برکنار شدند و ... آنها به قصد اخلاک به وزارت فرهنگ رفته‌اند...؟"

آقای درخشش در نطق خود به مناسبت روز معلم سال بعد چنین اظهار داشت: "متأسفانه در مبارزاتی که در پیش گرفتیم همیشه دو جناح با ما مبارزه کردند. اول جناح چپ نما و مخرب که برای این مبارزه ستیزه می‌کنند که نتوانستند اعتصاب طبقه‌ی معلمان

نمایندگان تشکل‌های صنفی فرهنگیان کشور بنا بر اعلام قبلی و با دعوت از سوی دبیرخانه در روز جمعه ۸۵/۱۲/۱۱ برای بررسی شرایط و اخذ تصمیم در تهران گرد هم آمدند. به رغم قرارداد با خانه‌ی معلم شمیوانات و پرداخت هزینه‌های آن، با دخالت نیروهای نامشخص درهای خانه‌ی معلم مذکور صبح روز جمعه زنجیر شد و نمایندگان بیش از چهار ساعت زیر برف و پشت درهای بسته‌ی خانه معلم در منطقه درکه تهران ماندند. درهای سالن غذاخوری ای هم که برای صرف ناهار آن‌ها، اجاره شده بود نیز در کمال ناباوری با دخالت ماموران انتظامی به روی معلمان بسته شد و در نهایت فعالان صنفی جلسه خود را در زیرزمین خانه یکی از همکارانشان برگزار کردند و اجباراً شب را نیز در همان محل با امکانات ضعیف گرمایی، سپری کردند. در این نشست تصمیم گرفته شد که روز ۸۵/۱۲/۱۲ با گردهمایی مقابل مجلس خواستار تحقق مطالبات خود گردند. معلمان بیش از هر چیز خواستار حفظ و ارتقای شان معلمی در جامعه هستند. در همین زمان نیز اطلاعیه‌ای جعلی با امضای کانون صنفی معلمان ایران توزیع گردید که لغو گردهمایی را اعلام می‌کرد. معلمان خواستار پی‌گیری قضایی موضوع، توسط دبیرخانه کانون شدند. "مدعی العموم کجاست تا با جعل کنندگان اعلامیه کانون صنفی معلمان برخورد قانونی کند؟"

دوازده اسفند ۸۵ آموزگاران بدون هیچ وسیله‌ی تبلیغی گرد هم آمدند تا بعد از چند دهه فریاد بزنند: "تا حق خود نگیریم، آرام نمی‌نشینیم"، "چراغی که باشد به خانه روا، به مسجد حرام است و هم ناروا". میدان بهارستان بار دیگر بعد از چهل و اندی سال شاهد موج عظیم معلمانی شد که برای احقاق حقوقشان به خیابان آمده بودند. موج عظیم معلمان دسته دسته از دهانه‌ی ایستگاه متروی بهارستان خارج شده و به سمت ساختمان مجلس می‌آیند تا به تخصیص نیافتن بودجه به لایحه نظام هماهنگ حقوق و احتمال اجرا نشدن آن در سال ۸۶ اعتراض نمایند و بگویند "نظام هماهنگ اجرا باید گردد"، "مگر تورم پلکانی بالا می‌رود که حقوق‌ها پلکانی افزایش یابد". حضور زنان معلم تحسین همگان را برانگیخت، حتی همکاران مردشان را و فریاد

شان داد. بار دیگر مطالبات معلمان به محاق رفت هرچند این مطالبات بارها تا سال ۸۴ و پایان دوره حاکمیت به اصطلاح اصلاح‌طلبان تکرار شد اما تشکل‌های خوش‌بین به دولت در بسیاری موارد مانع تعمیق خواست‌های برحق معلمان شدند تا برآمدن دولت احمدی نژاد که در قالب شعارهای به ظاهر چپ و مردمی، راست‌ترین سیاست‌ها را به اجرا گذاشت و موجب آسیب فراوان به طبقات فرودست از جمله معلمان گردید.

از بهمن ماه ۱۳۸۵ زمزمه‌ی اعتراض معلمان همه جا پخش شده بود. یکی از عوامل اعتراض معلمان نسبت به وضعیت موجود فقری است که در این گروه از جامعه به رغم، شان و منزلت اجتماعی و فرهنگی حاکم است. بیشتر معلمان زیر خط فقر زندگی می‌کنند. شعارهای زیبا اما بی‌نتیجه‌ی مسولان و نیز تصمیم به توزیع سهام عدالت به شیوه‌ی کمیته‌ی امدادی، بین فرهنگیان از جمله اقدامات مسولان در این سال‌ها بوده است. کوتاهی آشکار دولت مردان و مجلسیان در پی‌گیری خواست فرهنگیان و بی‌اعتنایی تبخترآمیز آن‌ها در برخورد با معلمان، موجب شد که آن‌ها به شیوه‌ی مدنی، تجمع در محیط‌های اداری آموزش و پرورش و عدم حضور در کلاس‌های درس متوسل شوند.

معلمان در بیانیه‌ها، گردهمایی‌ها و مذاکرات خود با مسولان خواستار ارتقای کیفیت فضاهای آموزشی، افزایش سرانه‌ی آموزشی، تجهیز مدارس به تکنولوژی آموزشی روز، رفع بحران مدارس چند شیفته، استیجاری و یا در معرض تخریب، نهادینه کردن نظام مدیریت انتخابی در مدارس و تسری آن به مدیران مناطق و استانی، تمرکز زدایی از آموزش و پرورش و ضرورت عنایت به آمایش سرزمینی در طراحی رسانه‌ها و محتوای آموزشی، حذف نگاه امنیتی و حراست سالار از آموزش و پرورش و جایگزینی آن با نگاه انسان محور، توسعه‌ی آزادی بیان در آموزش و پرورش و در نهایت اصلاح نظام گزینش عقیدتی معلمان هستند، چرا که این مسائل آن‌ها را به محافظه‌کاری، انفعال و بی‌انگیزگی سوق می‌دهد.

غیر از این بیهوده و نارواست "، " دولت ، مجلس ، نگهبان -
غافل ز فرهنگیان "

تجمع معلمان بنا به خواست مسوولان برگزاری، با این مضمون که تا حادثه ای پیش نیامده محل را ترک نمایند که بتوانند معلمان بیش‌تری را به میدان آوردند. با خواندن بیانیه پایانی در بعد از ظهر پایان یافت. پنجشنبه ۱۷ اسفند بار دیگر معلمان جلوی مجلس جمع شدند. سه ایستگاه نزدیک به مجلس، تعطیل و درهای آن‌ها بسته شده بود و انواع نیروهای امنیتی و پلیس تمامی فضاهای اطراف مجلس را احاطه کرده بودند. انواع اتومبیل‌های پلیس نیز تماما کنار خیابان‌های اطراف مجلس پارک شده بود. معلمان امروز دیگر با فیش‌های حقوق خود آمده بودند. فقط معلمان را با کارت شناسایی به جلوی مجلس راه می‌دادند. اما معلمان می‌گفتند معلم که کارت شناسایی نمی‌خواهد. از چند متری قیافه‌اش فریاد می‌زند که کیست؟! مردمی که برای شرکت در این تجمع آمده بودند، اجبارا در آن پیاده‌روهای خیابان‌های روبرو می‌ایستادند. دانش‌آموزان زیادی هم آمده بودند. نیروهای پلیس با آن‌ها برخورد خشنی داشتند و سریعاً آن‌ها را از محل دور می‌کردند.

در میان تجمع‌کنندگان و در هیاهوی شعارها و سخنرانی‌ها، کارت‌های قرمز رنگی در دستان بیش‌ازبیست و پنج‌هزار معلم بالا می‌رفتند و فضای بسیار پر ابهت ایجاد می‌کرد. هزاران معلم از تهران ، شهرهای اطراف و، شهرستان‌های مختلف ،روز پنجشنبه ۸۵/۱۲/۱۷ مقابل درب مجلس شورای اسلامی گرد هم آمدند تا برای سومین بار در طول هفته صدای اعتراضشان را به گوش مسوولین برسانند و فریاد بزنند : " معلم می‌میرد ، سازش نمی‌پذیرد"، " معلم بپا خیز برای رفع تبعیض"، "تعطیلی مدارس جواب رد مجلس".

این شعارها و شعارهای دیگر در سه روز متناوب هفته جاری به شیشه‌های مجلس خورد و طنین فریاد های معلمان به گوش

آن‌ها بالاتر از همه از گوشه‌ی شرقی محوطه به گوش می‌رسید:
"حیثیت و منزلت ، حق مسلم ماست".

در انبوه جمعیت بیست هزار نفری معلمان، خانم معلم بازنشسته‌ای بر روی سکو ایستاد. با صدایی که تا شعاع چند متری می‌رسید، خطاب به مسوولان گفت: آموزش و پرورش ما با دوره قبل چه فرقی کرده است؟ اگر آن زمان مدارس ملی بود امروز مدارس آن چنانی! امکان تحصیل را از فرزندان مان گرفته است. من معلم کجا می‌توانم فرزندم را به آن مدارس بفرستم. در مدارس دولتی نیز محتوای آموزشی آن چنان نازل است که جایی برای رشد فرزندانمان نمی‌ماند و...

یکی از برگزارکنندگان نیز خطاب به رییس‌جمهور گفت: آقای رییس‌جمهور اگر شما بیست میلیون رای دارید، ما جمعیت یک میلیونی معلمان با دانش‌آموزان و خانواده‌هاشان حداقل پنجاه میلیون نفر را می‌توانیم به خیابان‌ها بکشانیم و از خانواده‌ها تقاضا کرد که در این مورد صبورانه برخورد نمایند و نگران وضعیت تحصیل فرزندان‌شان نباشند چرا که همراهی آن‌ها به نفع فرزندان‌شان نیز هست و...

وی خطاب به مسولان گفت: آفرین به وزیر نفت که ضمن حمایت از حقوق‌های ملیونی کارکنانش خواهان افزایش حقوق آن‌ها نیز شد. وزیر نفت در توجیه این درخواست خود اعلام کرد که کارکنانش ضمن این که از مدارک بالا برخوردارند، در مناطق بد آب و هوا و محروم نیز کار می‌کنند. سوال من این است که آیا معلمان ما مدارک‌شان کم‌تر از کارکنان آن وزارتخانه است؟ معلمان ما که در استان‌های فقر زده و محروم ، خدمت می‌کنند و از حداقل امکانات نیز بی‌بهره هستند ، بیش‌تر از آن‌ها مشمول این بی‌حقوقی نیستند؟ پس چه گونه است که حقوق آن‌ها ده برابر یک معلم است؟. ما اصلا خواستار کم کردن حقوق آن‌ها نیستیم، بل که آن‌ها به جز مدیران رده بالا و برخی کارشناسان، حق خود را می‌گیرند و این حق باید به بقیه نیز داده شود: "هماهنگی حقوق خواسته مشروع ماست - هر سخنی

ساکنان خسته خیابان های اطراف رسید ولی دریغ از عکس العمل معقول.

معلمان منتظر نتیجه مذاکرات نماینده ی معلمان با مجلسیان بودند. ساعت ده ونیم از معلمان خواسته شد که محل را با آرامش ترک کنند تا ۴ شنبه ی آینده مهلت دهند تا نمایندگان اقدامی انجام دهند. افراد شرکت کننده ناراضی از این حرکت و این که تلاششان برای شرکت در این تجمع بدون دستاوردی این گونه پایان یابد به مرور و آهسته محل را ترک کردند. گروهی از جمعیت شرکت کننده چون سیل خروشان به خیابان آمد و با سر دادن شعار به سمت سرچشمه حرکت کرد. "از فردا مدرسه تعطیل میشه"، "معلم اتحاد اتحاد"، "کارگر، معلم اتحاد اتحاد" و..... شعارهایی بود که فضای خیابان سرچشمه را پر کرده بود. مقابل مسجد سپهسالار یک باره معلمان مورد هجوم گارد ویژه با لباس های چرمی سیاه و نیروی انتظامی قرار گرفتند، فرار مردم از زیر باتوم های ماموران و فریادشان که: "نیروی انتظامی خجالت خجالت" فضای خیابان را پر می کرد. هرگاه که کسی در چنگال آن ها گرفتار می آمد: "ولش کن ولش کن" سراسر خیابان را احاطه می کرد....

سه روز تجمع باشکوه معلمان هنوز هیچ پاسخ صریح و روشنی از طرف مسوولان مملکتی نگرفت. در طول این هفته این سومین روزی بود که معلمان از سراسر کشور می آمدند و بی نتیجه باز می گشتند ولی دلزده و مایوس نبودند، حتی دستگیری های کوتاه مدت فعالان آن ها، تاثیری در روحیه شان نداشت.

یکشنبه ۸۵/۱۲/۲۰، از ساعت پنج صبح هزاران نیروی پلیس و ضدشورش تمامی محل های جلو مجلس و خیابان های اطراف را به صورت یک دیوار انسانی احاطه کرده اند. باور کردنی نبود این همه نیرو برای معلمانی که چیزی جز شرافت فرهنگی - اجتماعی خود را نمی خواهند؟

۲۳ اسفند پروژه سرکوب، در غیاب معلمان معترض با دستگیری تعدادی از معلمان کامل شد و بار دیگر فضای یاس و ناامیدی بر فعالیت های معلمان سایه افکند، هر چند تشکل های صنفی برای

ادامه اعتراضات در فروردین ۸۶ فراخوان دادند اما نیروهای امنیتی بیکار نشدند و بدنه معلمان را با احکام تعلیق، اخراج و توبیخ زیر ضرب گرفتند. اعتراضات به صورت ناهماهنگ در بهار ۸۶ ادامه یافت اما دولت توانسته بود همچون دولت پیشین مطالبات برحق معلمان را منکوب کند.

با بررسی و بازخوانی این اعتصابات می توان جمع بندی مختصری از بیش از نیم قرن فعالیت معلمان به شکل زیر ارائه نمود:

اول- معلمان از قدرت بسیج کننده منحصر به فردی در سطح جامعه برخوردارند این موقعیت به خاطر وضعیت شغلی آنان است که از یک طرف به عنوان بزرگترین نیروی کار مزدی دولتی با حاکمیت در ارتباطند و از سوی دیگر اکثریت جامعه را به خاطر شغل معلمی مخاطب قرار می دهند این موقعیت، از ظرفیت تاثیرگذاری فراوانی برخوردار است به شرطی که خود معلمان نسبت به جایگاه و موقعیت خود آگاهی داشته باشند این آگاهی می تواند در شکل گیری تشکل های صنفی مستقل خود را متبلور نماید.

دوم- دولت ها نه تنها نمی توانند در امر پیشبرد مطالبات معلمان موثر باشند بلکه از زمان دولت اصلاح طلب علی امینی تا محمد خاتمی و حتی دولت احمدی نژاد، نقش موثری در سرکوب معلمان داشته اند. پس نمی توان در امر اجتماعی به نیروی دولت که نماینده طبقه مسلط است متکی شد.

سوم- تشکل ها نقش موثر و اساسی در به ثمر نشستن خواست های معلمان داشته اند اما به خاطر فقدان تشکل های مستقل از قدرت در بزنگاه اعتراضات و به خاطر تحلیل نادرست از شرایط و اعتماد نابجا از دولت منافع صنفی معلمان را قربانی نموده اند. در اعتراضات زمان پهلوی وقتی مطالبه معلمان به تغییر وزیر و پیگیری از ناحیه دولت تقلیل یافت، اعتراضات عقیم ماند و در اسفند ۸۵ نمایندگان تشکل های صنفی به جای اتکا به بدنه ی خود، میز مذاکره و رایزنی را انتخاب نمودند به قدرت بسیج عمومی کم بها دادند و جنبش عدالت خواهی خود را در راه دفاع

حق الزحمه اضافه کاری معلمان، دستمزدی که به

تاراج می‌رود

جعفر ابراهیمی

در حالی که چهار ماه از سال تحصیلی می‌گذرد هنوز دولت از پرداخت بدهی‌های خود به معلمان امتناع می‌کند. چندی پیش وزیر آموزش و پرورش در یک برنامه تلویزیونی در تشریح عملکرد خود بر احصای بیش از ۷۰۰ چالش در آموزش پرورش تاکید نمود چالش‌هایی که از نظر وی به ۴ سیاست جدی در آموزش و پرورش منتهی شده است. مساله معلمان به صورت عام و مشکلات معیشتی و دستمزد آنان محور برنامه‌های وزیر نبود. خبرگزاری‌های منتسب به دولت موسوم به تدبیر و امید نوشتند: «وزیر آموزش و پرورش در خصوص پرسش یکی از فرهنگیان درباره وضعیت معیشتی معلمان گفت: از همان روز اول فعالیت در آموزش و پرورش برای خود مشاوری در بخش رفاه فرهنگیان منصوب کردم که به برنامه‌های خوبی رسیدیم. وی اظهار امیدواری کرد که تا سه یا چهار ماه آینده این اقدامات شروع شود و فرهنگیان نتایج آن را در آینده‌ای نزدیک مشاهده کنند.»^۱

گویی این جملات تمام تدبیر دولت اعتدال برای مساله‌ی حقوق و دستمزد معلمان بوده است چراکه دولت به خاطر عدم پرداخت ۵ ماه اضافه کار ماه‌های اردیبهشت، مهر، آبان، آذر و دی همچنان به معلمان بدهکار است، همچنین دستمزد معلمان بابت حق الزحمه برگزاری امتحانات نهایی خرداد و شهریور و تصحیح اوراق امتحانات نهایی پرداخت نشده است. اما عدم پرداخت اضافه کار تنها مشکل معلمان نیست، نابرابری دستمزد بین معلمان و نیروهای ستادی^۲، عدم برخورداری از بیمه تکمیلی کارآمد و ... از جمله مشکلات معیشتی و رفاهی معلمان است که تاثیرات نامطلوب خود را در عرصه آموزش نشان می‌دهد.

این در حالی است که در برخی ادارات آموزش و پرورش شهرستان‌های استان تهران مانند شهرستان شهریار، که بیشتر

از دولت خاتمی سربریدند و در غیاب معلمان حامی خود قربانی سرکوب دولتی شدند.

چهارم- معلمان در این اعتراضات خود به مساله آموزش برابر و کیفی کم بها دادند و مطالبات خود را به امر رفاهی تقلیل دادند، لذا قسمتی از بدنه اجتماعی حامی خود را از دست دادند، مطالبات باید در مسیر جنبش دموکراسی خواهی با خواست‌های سایر طبقات اجتماعی گره می‌خورد اما اسیر پیوند با بخشی از بدنه قدرت گردید.

پنجم- تشکل‌های دارای مجوز به خاطر نزدیکی به قدرت هرگز از تشکل‌یابی آزاد معلمان حمایت نکردند و آن را به عنوان یک خواسته برحق مطرح نکردند. نوعی تنگ نظری و سیاسی کاری مانع شکل‌گیری اندیشه‌های غیر دولتی در دوره‌های مختلف گردید. این فقدان راه را برای برخورد با همین تشکل‌ها نیز گشود و با تغییر دولت‌ها، دولت‌های جدید تشکل‌های دولت ساخته قبلی را در هم کوبیدند.

ششم- معلمان و تشکل‌های صنفی فعال نتوانستند حرکت خود را با حرکت کارگران، پرستاران و سایر زحمتکشان پیوند زنند، هر چند در سطح شعار و بیانیه آن را مطرح نمودند.

با این اوصاف مطالبات صنفی معلمان هرگز خاموش نشد و معلمان و تشکل‌هایی که داعیه دفاع از حقوق معلمان را دارند می‌توانند فصل نوینی در مسیر خود بگشایند به شرطی که اسیر و درگیر مسایل سیاسی نشوند و به بازوی حاکمیت تبدیل نگردند، گذشته خود را صادقانه نقد و بررسی کنند، بر عنصر بسیج عمومی تاکید نمایند، بر آموزش برابر و کیفی در کنار سایر مطالبات رفاهی بها دهند و بیش از هر چیز مستقل از حکومت بر حق سازماندهی و تشکل‌یابی تاکید نموده با سایر طبقات اجتماعی پیوند برقرار نمایند.

* منبع: راه آینده، شماره ۵، اردیبهشت ۸۶

لزوما نمی‌تواند پایگاه نیز داشته باشد را به زمانی دیگر واگذار می‌کنم و ادامه جواب خود را پی می‌گیرم.

معلمان در ایران تشکل مستقل سراسری ندارند. تشکل‌های موجود به واسطه این که هدف تاثیرگذاری خود را عرصه قدرت قرار داده‌اند ناگزیرند در تعیین تاکتیک‌ها و استراتژی‌های خود منویات آن بخش از قدرت را که با آن هم‌سویی دارند تامین نمایند، لذا قادر نیستند به صورت کامل منافع معلمان را نمایندگی نمایند. در اینجا وضعیت انجمن‌ها و سازمان‌ها و ائتلاف‌هایی که پسوند معلم یا فرهنگی را یدک می‌کشند اما اهداف و برنامه‌های صاحبان قدرت را در بین معلمان دنبال می‌کنند کاملاً مشخص است آنها تشکل صنفی نیستند و عقبه جریانات سیاسی در بین معلمان هستند پس نمی‌توانند معلمان را نمایندگی کنند. به نظر من این جریان‌های انحرافی بوده و تنها از جایگاه معلمان بهره‌برداری سیاسی می‌کنند.

اما تشکل‌هایی که تحت عنوان کانون صنفی در ایران فعالیت می‌کنند. فرصت تبدیل شدن به یک جریان سراسری را دارند به شرطی که حد و حدود خود را با بلوک‌های قدرت تعیین نمایند. در پیگیری‌های نگارنده، متأسفانه این کانون‌ها در ۵ ماه اخیر چنان درگیر دفاع از دولت شده‌اند که موضع‌گیری و نقشی در خور و موثر در پیگیری مساله حقوق و دستمزد معلمان را نداشته‌اند. برخی از مصاحبه‌ها و موضع‌گیری‌های این تشکل‌ها بیش از آنکه صنفی باشد رنگ و بوی جهت‌گیری سیاسی افراد درون کانون‌ها را نشان می‌دهد. به نظر من یک تشکل صنفی وقتی بیش از منافع خود از منافع دولت حمایت می‌کند ره به جایی نخواهد برد. کانون‌های صنفی در ایران به کانون تهران محدود نمی‌شوند و انتظار می‌رود که این کانون‌ها به جای اینکه وارد بازی «دولت می‌خواهد ولی نمی‌شود» دولت شوند، منافع معلمان را مد نظر قرار دهند. مواضع کانون‌ها تا به امروز ناامید کننده بوده است.

در اعتراض به وضعیت صنفی کنونی ما شاهد نامه‌پراکنی‌های مختلف از سوی معلمان به صورت انفرادی و جمعی هستیم این

معلمان بخشی از هزینه‌های زندگی خود را از طریق اضافه کاری تامین می‌نمایند، اداره رفاه اقدام به واگذاری وام از طریق بانک‌های مختلف با سود بالای ۲۵ درصد نموده است. تعدادی از معلمان که به خاطر مشکلات زندگی مجبورند از این وام‌های پر سود استفاده نمایند معادل مقدار وام دریافتی را از آموزش و پرورش بابت اضافه کار و حق الزحمه‌های مختلف طلبکار هستند، یعنی دولت دستمزد معلمان را به صورت وام به آنان می‌پردازد و ۲۵ درصد سود نیز از آنان دریافت می‌کند، این بدان معناست که دستمزدی که حاصل کار معلمان است پیش از پرداخت از طریق بانک‌ها به تاراج می‌رود. گویی نولیبرال‌هایی که از اتاق بازرگانی به دولت خانه‌کشان کرده‌اند، آموزش و پرورش را اولین و بهترین مکان برای پیشبرد سیاست رونق کسب و کار در عرصه اقتصاد یافته‌اند کسب و کاری که از نظر آنان رمز موفقیتش در سوداگری و دلالی نهفته است.

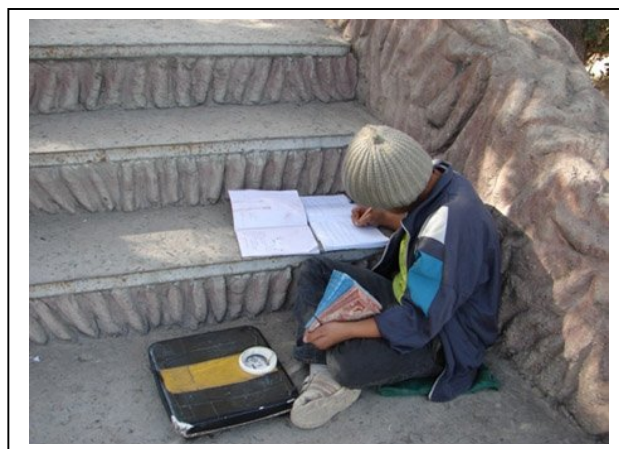
با توجه به مطالب گفته شده سوالی که در ذهن هر انسان و معلم منتقد و خواهان تغییر شکل می‌گیرد این است که، چرا معلمان نمی‌توانند مطالبات خود را اولویت‌بندی نموده و برای تحقق آن نقشه راهی ترسیم نمایند؟ چرا دولت‌ها از هر کدام از جناح‌های قدرت که بر سر کار می‌آیند این گونه قادرند زندگی و حیات مادی معلمان را نادیده بگیرند؟

در حال حاضر من خود به عنوان یک معلم به صورت کلی پاسخ را در عدم وجود تشکل‌ها و سازمان‌هایی که بتوانند حقوق معلمان را نمایندگی نمایند یافته‌ام. در برابر این پاسخ ممکن است عده‌ای که بر وجود این تشکل‌ها تاکید نمایند، به خصوص که دولت اجازه فعالیت کانالیزه شده را به تعدادی تشکل شناسنامه‌دار داده است، و این تشکل‌ها مشغول پیشبرد اهداف دولت در حوزه آموزشی هستند. به زعم نگارنده این تشکل‌ها اگر چه به لحاظ اسمی بخشی از معلمان را نمایندگی می‌کنند ولی در محتوا بخاطر وابستگی به بخش‌های مختلف بلوک‌های قدرت محفل‌های کوچکی هستند که در میان معلمان پایگاه ندارند. تشریح این مساله که هر جریان صنفی که در موقعیت فراخوان قرار دارد

روشن است که ابزارهای آموزشی با کیفیت و محیط آموزشی کیفی در حوزه وظایف و مسئولیت‌های دولت‌ها و سازمان‌های آموزشی است. (که خارج از بحث این مقاله می‌باشد). اما تدریس با کیفیت در ارتباطی مستقیم با وظایف آموزشی معلمان است. در نظر داشتن وظایف معلمی و عمل به آنها به این معناست که معلم هم پای دانش‌آموزان به طور فعال در فرایند یادگیری شراکت دارد. یاد گرفتن در باره خودش، تغییرات حوزه کاری‌اش، انتظارات اجتماعی و از همه مهم‌تر یادگیری در باره دانش‌آموزانش و روش‌هایی برای توان‌مندسازی آنها در زمینه رشد و پیشرفت. (۲)

انجام درست، روشمند و بهینه این وظایف با توجه به پیچیدگی‌های این حرفه، وابسته به متغیرهای متعددی است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به سلامت جسمی و روانی آموزگاران اشاره کرد. این متغیر خود ارتباط مستقیمی با وضعیت معیشتی و زندگی اقتصادی معلمان دارد. وضعیتی که برای معلمان ایرانی حداقل در یک دهه اخیر همواره در شرایط ناپایدار و بعضاً بحرانی قرار داشته است. با پایان جنگ هشت ساله و آغاز سیاست‌های تعدیل اقتصادی در واپسین سال‌های دهه شصت، همزمان با افزایش شکاف طبقاتی در ایران، شاهد بروز وضعیتی خاص در شرایط معیشتی معلمان ایرانی بودیم که می‌توان اصطلاحاً آن را شکاف شغل/دستمزد نام‌گذاری کرد. به این معنی، که با اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی به تدریج میزان حقوق و دستمزد دریافتی معلمان پایین‌تر از سطح متوسط کارمندان رسمی بخش‌های دیگر دولتی قرار گرفت. این روند در دولت‌های بعدی نیز همچنان ادامه یافت تا جایی که زمینه بروز اعتراضات عمومی معلمان در سال‌های منتهی به دولت اصلاحات شد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. اجرای برنامه نظام هماهنگ پرداخت حقوق در دولت قبلی در واقع واکنشی شتابزده برای کاهش اعتراضات معلمان بود. برنامه ای که همچون دیگر سیاست‌های سی و پنج ساله گذشته بدون هیچ دستاورد روشنی انجام شد و نه تنها در وضعیت معیشتی معلمان تاثیر مثبتی نداشت، که زمینه ساز بروز

معلمان حتی از تشکل‌ها هم یک گام جلوترند اما تغییر شرایط نیازمندی سازماندهی جدی معلمان در سراسر ایران است. در یک چنین فضای بی‌عملی صنفی از سوی تمام مدافعان واقعی حقوق معلمان است که دولت‌ها بدون احساس مسئولیت، از پاسخ‌گویی شانه خالی می‌کنند و عدم پرداخت دستمزد معلمان را به ناکارآمدی دولت قبلی ارجاع می‌دهند.



اتحاد صنفی حلقه مفقوده رفع مشکلات معیشتی معلمان

محمد حبیبی

سازمان جهانی آموزش در سال جاری کمپینی با نام "اتحاد برای آموزش با کیفیت" را سازماندهی کرده است. بنابر نظر این سازمان، ۲۰ میلیون معلم، مربی و کارمند حوزه آموزش را در سراسر جهان متحد کرده است. یکی از اهداف اصلی این کمپین تاکید بر آموزش کیفی به عنوان محور اصلی برنامه‌ریزی‌های دولتی و صنفی از سال ۲۰۱۵ به بعد می‌باشد. در این کمپین از معلمان جهان و اتحادیه‌های آنها خواسته شده که در سه زمینه آموزش کیفی وارد کنش جدی شوند. تدریس با کیفیت، ابزارهای آموزشی با کیفیت و محیط آموزشی با کیفیت. (۱)

مشکلات و ناهنجاری‌هایی در سیستم پرداخت حقوق معلمان شد. تغییر دولت‌ها و تعویض وزرا و جایگزینی مدیران ستادی و سازمانی جدید عملاً تاثیر مثبتی در کاهش مشکلات اقتصادی معلمان نداشته است. در یک سال گذشته و با تغییر دولت و در نتیجه سیاست‌های انقباضی کابینه روحانی و با توجه به شرایط اسفناک اقتصادی ناشی از تحریم، عملاً برخی از معلمان به خصوص معلمان دوره ابتدایی و آموزگاران غیر رسمی، وارد وضعیتی شده‌اند که از آن می‌توان به بحران معیشتی یاد کرد. با توجه به موارد ذکر شده عمده‌ترین مشکلات جامعه معلمان ایران را می‌توان به طور خلاصه در موارد زیر جمع‌بندی کرد. لازم به یادآوری است که عمده معضلات پیش رو از دیرباز و در دولت‌های گذشته نیز وجود داشته ولی سیاست‌ها و عملکردهای دولت جدید در تشدید آنها موثر بوده است.

۱- کاهش قدرت خرید معلمان در طول یک سال گذشته

بنا بر نظر کارشناسان مقایسه میان دستمزدها و هزینه‌ها در ۳۵ سال گذشته نشان می‌دهد که حقوق کارمندان دولتی ۱۰۰ تا ۱۵۰ برابر افزایش داشته، اما در همین مدت قیمت کالاها و خدمات مورد نیاز مردم بیش از ۳۰۰ برابر رشد داشته است. به عبارتی قدرت خرید کارمندان دولت به نصف کاهش یافته است. (۳) در این میان معلمان به دلیل بروز شکاف شغل / دستمزد (که در بالا اشاره شد) در سال‌های پس از جنگ، نسبت به سایر کارمندان رسمی قدرت خریدشان همواره در وضعیت آسیب پذیرتری قرار داشته است. در سال جدید نیز برخلاف قانون مصوب مجلس با وجود تورم ۳۵ درصدی افزایش حقوق کارمندان دولت فقط ۲۰ درصد بوده است. به عبارت دیگر قدرت خرید با کاهش ۱۵ درصدی مواجه شده است. معمولاً در سایر بخش‌های دولتی با پرداخت اضافه کاری و دیگر مزایای نقدی و غیرنقدی این کسری تا حدودی جبران می‌شود. اما آموزش و پرورش فاقد چنین مزایایی است و معلمان عمدتاً برای جبران کاهش قدرت خرید به شغل‌های دوم و حتی سوم روی می‌آورند که بعضاً این امر به صورت تبلیغاتی مورد اشاره و اعتراض برخی مسئولان دولتی نیز قرار گرفته است. (۴)

از طرفی در میان کشورهای جهان ایران در پایین‌ترین رده نظام پرداخت دستمزدها به معلمان قرار دارد. در سال ۸۸ یونسکو آماری را اعلام کرد که بر اساس آن قدرت خرید معلمان در برخی کشورها با استفاده از نسبت دستمزد آنها به تولید ناخالص داخلی مورد محاسبه قرار گرفته بود. بر این اساس به طور مثال قدرت خرید معلمان برزیلی ۱۵۶ درصد، مصر ۶۰ درصد، اندونزی ۵۲ درصد، اردن ۳۰۱ درصد، فنلاند ۱۱۲ درصد، مکزیک ۱۷۵ درصد و ایرلند ۱۲۲ درصد اعلام شده بود. اگر چه نام ایران در این لیست نبود با این وجود بنا بر متوسط حقوق ماهانه معلمان ایرانی در سال ۸۸ و با در نظر گرفتن میزان جمعیت و سرانه تولید ناخالص داخلی در این سال، این رقم برای معلمان ایرانی ۲۸/۱ درصد خواهد بود. (۵) مقایسه این آمار نشان می‌دهد که میزان قدرت خرید معلمان ایرانی در مقایسه با حتی بسیاری از کشورهای جهان سوم در حد بسیار پایینی قرار دارد که این رقم در یکسال اخیر کاهش بیشتری هم داشته است.

۲- پرداخت نامنظم مطالبات معلمان و رشد بدهی‌های وزارتخانه در یک سال اخیر

هرساله به دلیل کمبود نیروی موظف در برخی رشته‌ها ساعاتی به عنوان اضافه کار یا حق‌التدریس علاوه بر ساعات موظف در اختیار معلمان داوطلب قرار می‌گیرد. از طرفی معلمان متقاضی از طریق حق‌الزحمه ساعات اضافه‌کاری می‌توانند بخشی از کمبودهای مالی خود را جبران کنند. با شروع سال تحصیلی (۹۳/۹۲) و آغاز به کار دولت، شاهد اقدامات گسترده وزارت آموزش و پرورش برای کاهش ساعات اضافه کاری و پرداخت بسیار نامنظم دستمزدهای مربوطه بودیم. به طوری که حق‌الزحمه‌ی اضافه‌کاری معلمان با تاخیری پنج ماهه و به صورت محدود پرداخت شد. اواسط بهمن ماه و در نتیجه اعتراضات گسترده معلمان در مدارس اضافه کار ۲ ماه مهر و آبان را پرداخت کردند و پس از آن به همین ترتیب به طور نامنظم پرداخت‌ها صورت گرفته است. و امروز درحالی که در آغاز سال تحصیلی ۹۴/۹۳ قرارداریم هنوز اضافه کار ۲ ماهه اردیبهشت و خرداد ۹۳ پرداخت نشده است. علاوه بر این لیست بلندبالایی از بدهی‌های وزارتخانه به معلمان وجود دارد که از

از اقداماتی است که مدیران و معاونان ادارات کل برای دستیابی به پاداش‌های مورد نظر انجام می‌دهند.

۳- افزایش مشکلات مربوط به بیمه‌های تکمیلی معلمان

در طول چندسال گذشته و بر اساس سیاست‌های دولت دهم، طرحی با عنوان بیمه طلایی برای پوشش هزینه‌های درمانی معلمان به اجرا گذاشته شد. در ابتدا وزارت خانه متعهد شد نیمی از هزینه‌ای را پرداخت کند که به طور ماهانه از حقوق معلمان برای اجرای این طرح کسر می‌شد. اما پس از یک سال تعهد یاد شده به فراموشی سپرده شد و عملاً تمام هزینه‌ها به صورت کامل از حقوق معلمان کسر می‌گردید. با این وجود موانع بسیاری در اجرای طرح وجود داشت که از آن جمله می‌توان به کمبود مراکز درمانی طرف قرارداد و تثبیت هزینه‌های پرداختی در طول سال‌های گذشته، باوجود تورم افسار گسیخته سال‌های اخیر اشاره کرد. با آغاز به کار دولت جدید و بروز اختلاف میان وزارت آموزش و پرورش و بیمه ایران، ارگان پوشش دهنده بیمه تکمیلی به بیمه آتیه‌سازان حافظ تغییر یافت. با این تغییر مشکلات موجود دو چندان شد. در ابتدای امر درحالی که در فاصله ماه‌های اردیبهشت تا مرداد هر ماهه معلمان هزینه‌های مربوط به بیمه طلایی را پرداخت می‌کردند، به دلیل نا هماهنگی‌های اداری و آماده نبودن کارت‌های بیمه طلایی عملاً معلمان برای استفاده از این بیمه با محدودیت‌های گسترده ای مواجه شدند. از طرف دیگر مراکز درمانی طرف قرارداد حتی نسبت به گذشته نیز با کاهش بیشتری مواجه شده و بخشی از هزینه‌ها مانند هزینه‌های مربوط به دندان پزشکی از شمول موارد تحت پوشش بیمه طلایی خارج شد. در کنار اینها بنابر نظر یکی از اعضای کانون صنفی معلمان، آموزش و پرورش از سال ۹۱، ده ماه از سهم بیمه خود یعنی مبلغی در حدود ۳۰۰ هزار تومان برای هر نفر را به حدود یک میلیون فرهنگی بدهکار است. (۷)

۴- افزایش مشکلات مربوط به معلمان حق التدریس و

آموزگاران غیر رسمی

آن جمله می‌توان به اضافه‌کاری مدیران و معاونان مدارس، حق کارورزی هنرآموزان هنرستان‌ها، حق الزحمه برگزاری امتحانات نهایی خرداد و شهریور، حق الزحمه تصحیح اوراق امتحانات نهایی و موارد دیگر اشاره کرد. از سوی دیگر در دستورالعمل جدیدی که در اردیبهشت ماه امسال ازسوی وزارت خانه صادر شده و برای اجرا در اختیار ادارات کل قرار گرفته به صراحت بر کاهش ساعات حق التدریس (اضافه کار) تاکید شده است. در بخشی از این بخشنامه وزارتتی آمده است:

"در این راستا مجموع ساعات حق التدریس با توجه به ساعات اختصاصی سال تحصیلی ۹۲-۹۳ با کاهش حداقل ۱۰ درصد اعلام خواهد شد تا از طریق کمیته نسبت به توزیع آن در بین مناطق اقدام شود. لازم به ذکر است درصدی از اعتبار این کاهش در اختیار استان قرار خواهد گرفت و در صورتی که کاهش از میزان اعلام شده توسط ستاد بیشتر باشد مجدداً بخشی از آن در اختیار استان قرار خواهد گرفت" (۶)

به عبارت دیگر نه تنها ادارات کل موظف به کاهش ساعات اضافه‌کار می‌باشند بلکه به گونه‌ای تشویق و ترغیب می‌شوند که در صورت کاهش بیشتر این ساعات بخشی از درآمد حاصل از این امر، در اختیار اداره کل استان قرار گیرد. که معمولاً اعتبارات مورد اشاره به صورت پاداش در میان مدیران ستادی تقسیم می‌شود. حال سوال اساسی این است که اضافه کار مورد درخواست وزارت خانه چگونه کاهش می‌یابد؟

واکاوای چگونگی انجام این درخواست ازسوی ادارات کل ابعاد فاجعه در سیستم آموزشی ایران را روشن‌تر می‌سازد. فرستادن نیروهای خدماتی و سرایدارهای مدارس به عنوان معلمان ابتدایی سر کلاس‌های درس، کاهش ساعات درسی دروس پایه همچون ریاضی، فیزیک و شیمی در دبیرستان‌ها، کاهش ساعات کارگاهی هنرستان‌ها و مدارس کار و دانش، کاهش تعداد هنرآموزان در دروس کارگاهی، تجمع کلاس‌ها و فرستادن اجباری دانش‌آموزان به سوی رشته‌هایی که خارج از حوزه علایق آنهاست، تنها بخشی

می‌گیرد. معلمان این مدارس حتی از داشتن کارت شناسایی معلمی هم محروم هستند.

۵- تداوم رویکردهای امنیتی در حوزه فعالیت‌های صنفی

در حوزه آموزش و پرورش نهادها، سازمان‌ها و تشکل‌های متعددی در طول ۳۵ سال گذاشته تاسیس شده‌اند و هر کدام با رویکردهای مختلف مدعی دفاع از حقوق و منافع معلمان و کارمندان آموزش و پرورش بوده‌اند. جامعه اسلامی معلمان، انجمن اسلامی معلمان، سازمان معلمان ایران، کانون تربیت اسلامی معلمان، انجمن اسلامی فرهنگیان و موارد دیگر، همگی از تشکل‌هایی هستند که به نوعی در پیوند با منافع حاکمیت بوده‌اند و از میان گروه‌ها و احزاب سیاسی وابسته به حاکمیت بیرون آمده‌اند. در نتیجه از آنها نمی‌توان به عنوان تشکل‌های صنفی وابسته به معلمان نام برد. در دوره هشت ساله دولت اصلاحات و با باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی به تدریج شاهد تاسیس تشکل‌های صنفی معلمان و به دنبال آن سازماندهی اعتصابات و اعتراضات صنفی از سوی آنها در شهرهای مختلف بودیم. اگر چه در بدو امر موفقیت‌هایی بدست آمد، با این همه با وجود وعده‌های متعدد دولت اصلاحات در کمک به گسترش تشکل‌های مردم نهاد، در سال‌های واپسین دولت خاتمی شاهد بازداشت و ایجاد محدودیت برای فعالان صنفی و برخورد امنیتی با تجمعات گسترده معلمان بودیم. با این همه تجربه آن سال‌ها نشان داد که در میان جامعه معلمان ایرانی پتانسیل لازم برای اتحاد صنفی وجود دارد. پایان دوره اصلاحات، و امنیتی شدن بیشتر فضای سیاسی و اجتماعی، عملاً فعالیت کانون‌های صنفی معلمان را با محدودیت‌های گسترده‌ای مواجه ساخت. بازداشت و دستگیری فعالان صنفی، تبعید آموزگاران به شهرهای دور دست، تعلیق و اخراج تعدادی از معلمان، نشانه‌ای روشن از دشواری‌های فعالیت‌های صنفی معلمان در این سال‌ها بوده است. در یک سال اخیر نیز با وجود وعده‌های دولت جدید و وزیر آموزش و پرورش مبنی بر همکاری با تشکل‌های صنفی، عملاً تغییر محسوسی دیده نمی‌شود. نگاه امنیتی نسبت به معلمان و تشکل‌های صنفی همچنان ادامه دارد به گونه‌ای که از هر گونه

افزایش تحصیلات عالی در میان جوانان در طول یک دهه گذشته و رشد صعودی میزان بیکاری در سال‌های اخیر، بسیاری از تحصیل کردگان دانشگاهی را روانه تدریس در آموزش و پرورش کرده است. به این امید که به صورت پیمانی یا رسمی در آموزش و پرورش استخدام شوند. این افراد که معلمان حق‌التدریسی نامیده می‌شوند، فاقد هرگونه ردیف استخدامی و حکم کارگزینی می‌باشند و معمولاً در مناطق دورافتاده و محروم با حقوقی ماهانه سیصد هزار تومان بدون هیچ مزایا و بیمه‌ای مشغول به کار می‌شوند. (۸) این یعنی حقوقی کمتر از نصف دستمزد مشخص شده در قانون کارامسال و این درحالی است که بنابر نظر کارشناسان خط فقر برای هر خانوار ایرانی بیش از یک میلیون تومان است. به عبارت دیگر عالی‌ترین نهاد آموزشی کشور با نادیده گرفتن قوانین جاری عملاً بخشی از بهترین جوانان این سرزمین را مورد استثمار قرار می‌دهد. دولت جدید نیز با ادامه سیاست‌های قبلی، از یک طرف با کاهش ساعت حق‌التدریس و از طرف دیگر با ارائه مصوبه‌ای که همه ارگان‌های دولتی را از هرگونه استخدام رسمی و پیمانی منع می‌کند، عملاً امید این جوانان برای رسیدن به جایگاهی بهتر را نقش بر آب کرده است.

در کنار معلمان حق‌التدریس، وضعیت معلمان غیررسمی مدارس غیرانتفاعی وخیم‌تر است. دولت جدید با اجرای سیاست‌های انقباضی در حوزه آموزش و گسترش هر چه بیشتر مدارس غیرانتفاعی و افزایش حوزه اختیارات آنها عملاً شرایط لازم برای استثمار هر چه بیشتر این معلمان را فراهم کرده است. در برخی مدارس غیرانتفاعی استان تهران معلمان ابتدایی با پنج روز کار در طول یک هفته، حقوقی معادل دویست هزار تومان دریافت می‌کنند. این درحالی است که معلمان این مدارس موظف هستند در ابتدای هر سال تحصیلی قراردادهای مربوط به قانون کار را امضاء کنند. قراردادهایی که به طور مشخص، میزان دستمزد ماهیانه، بیمه درمانی و پرداخت پاداش سالانه در آنها ذکر شده ولی هرگز جنبه اجرایی پیدا نمی‌کنند. هرگونه اعتراض از سوی معلمان این مدارس خطر بیکاری را در پی دارد و با توجه به خیل عظیمی از تحصیل کردگان بیکار، جایگزینی به راحتی صورت

<http://www.khabaronline.ir/detail/7475/society/education>

(۶) <http://www.medu.ir/Portal/Home/>

(۷) <http://ilna.ir/news/news.cfm?id=191516>

(۸) <http://bield.info/category/laws/amoozesh/>

(۹) <http://bield.mihanblog.com>

(۱۰) آموزش کیفی / نسرین هزاره مقدم <http://bield.info/page/3/?s=%D9%87%D8%B2%D8%A7%D8%B1%D9%87+%D9%85%D9%82%D8%AF%D9%85>

آموزش عمومی در محاق

جعفر ابراهیمی

در آستانه معرفی کابینه حسن روحانی، محمدعلی نجفی به عنوان مطرح‌ترین کاندیدای پست وزارت آموزش و پرورش در صدر گمانه‌زنی‌ها قرار دارد، از سویی او مسئول کمیته‌ای است به نام فرهنگیان، که وظیفه دارد وزیر مناسب را به حسن روحانی معرفی نماید تا در کابینه دولت موسوم به تدبیر و امید سکان آموزش و پرورش را در دست گیرد. پس با این حساب گزینه نهایی برای این پست یا نجفی است و یا اینکه کمیته تحت مسئولیت او وزیر مناسب را به حسن روحانی معرفی خواهد نمود، از همین حالا نقش درخور او در سیاست‌ها و برنامه‌های آتی این وزارتخانه مشخص و روشن است. در صورتی که اتفاق خاصی رخ ندهد و وزیر آموزش و پرورش از این طریق معرفی و به در نهایت به وزارتخانه راه یابد، به نظر می‌رسد ضمن تداوم روند خصوصی-سازی آموزش عمومی، برنامه‌ها و استراتژی‌های آتی این وزارتخانه بر مبنای تفکر کارگزارانی و با جهت‌گیری طبقاتی و در راستای گشودن درهای عرصه آموزش به روی صاحبان سرمایه طرح‌ریزی و به اجرا در خواهد آمد.

فرضیه فوق یعنی گسترش هجمه سرمایه‌داری به عرصه آموزش عمومی و کالایی شدن آموزش در ایران مبتنی بر عقاید و عملکرد نجفی و همفکرانش به مقوله آموزش در ایران است. محمد علی

جلسه‌ای برای برنامه‌ریزی جهت بزرگداشت هفته معلم توسط تشکل‌های صنفی در سال جدید جلوگیری شد و در روزهای منتهی به هفته معلم فضای آموزش و پرورش به شدت امنیتی بود. (۹) از طرف دیگر کانون صنفی معلمان در طول یک سال گذشته ضمن دفاع از سیاست‌های آموزشی دولت جدید، از هرگونه موضع‌گیری تقابلی خوداری کرده است. تقریباً به صراحت می‌توان گفت که در یک سال گذشته هیچ اقدام موثری از سوی کانون صنفی معلمان در مواجهه با سیاست‌های تبعیض‌آمیز و محدودکننده دولت جدید در حوزه آموزش صورت نگرفته است و مشکلات معیشتی معلمان در سایه چشم پوشی کانون‌های صنفی همچنان ادامه دارد. دست یابی به وضعیتی مساعد فقط در سایه اتحاد همه معلمان حول منافع مشترک امکان‌پذیر است. و مشکلات معیشتی مبنای مشخص و روشنی برای چنین اتحادی است. تحقیقات سازمان جهانی همکاری و توسعه نشان می‌دهد که همه کشورهایی که استانداردهای آموزشی بالایی دارند، دارای اتحادیه‌های آموزشی بسیار قوی نیز هستند. ایجاد اتحادیه‌های مستقل نیازمند همکاری گسترده معلمان ایرانی و احترام حاکمیت به حقوق معلمان و به رسمیت شناختن کانون‌های صنفی و برجسته شدن فضای امنیتی حاکم بر فعالیت‌های صنفی است. چرا که از نظر سازمان جهانی آموزش احترام به فعالیت‌های صنفی از حقوق اولیه شهروندی است. (۱۰)

فهرست منابع و یادداشتها:

(۱) آموزش کیفی / نسرین هزاره مقدم

<http://bield.info/page/3/?s=%D9%87%D8%B2%D8%A7%D8%B1%D9%87+%D9%85%D9%82%D8%AF%D9%85>

www.afroozschool.org

(۲) معلم در نقش تسهیلگر، نقشی در برابر معلم / جنیفر تایللی

<http://shahedefarda.ir/?p=3633>

(۳)

<http://www.eghtesadeiranonline.com/vdcqwazwt1aqv2.cbct.html>

(۴)

به عهده داشتند. وی نیز از همین ابزار برای کنترل و تعدیل آموزش و پرورش در بدنه سود می برد.

اما مهم‌ترین اقدام وی در دوره طولانی وزارتش در آموزش و پرورش اقدامش برای تاسیس مدارس خصوصی تحت عنوان مدارس غیرانتفاعی است. مدارس که میخس در دوره وی به زمین خورد و در دوره‌های بعدی تعمیق پیدا کرد. فضای انقلابی سال‌های اولیه انقلاب ۵۷ که ملهم از شعارهای برابری طلبانه نیروهای چپ و انقلابی بود با حذف آنان و یک دست شدن حاکمیت روحانیت در ایران هرگز فروکش نکرد و به بخشی از مطالبات عمومی تبدیل گردید لذا در حاکمیت روحانیون موسوم به خط امام نمی‌توانستند شعاری به غیر از حمایت از مستضعفان طرح نمایند. پس آموزش و پرورش بعنوان تجلی این شعارها عرصه‌ای مناسب برای تبلیغ و تعمیق ایدئولوژی حاکم بود. با وجود وزیری منتسب به مولف‌ه بین سال‌های ۶۰ تا ۶۴ در آموزش و پرورش، جریان بازاری حاکمیت نیز با اولویت به تعمیق ایدئولوژیک نه می‌خواست و نه می‌توانست در راستای خصوصی‌سازی آموزش عمل نماید، شرایط جنگ هم به این موضوع دامن می‌زد تا آموزش و پرورش بصورت سمبلیک، رایگان و در خدمت طبقات فرودست تبلیغ گردد. لذا پایان جنگ از یک سو و برآمدن دولت هاشمی و حذف بخشی از حاکمیت که دوست داشت خود را چپ بنامد زمینه‌های جدیدی برای ورود صاحبان سرمایه به عرصه آموزش فراهم نمود. این فضای جدید هم‌زمان با حضور محمد علی نجفی در وزارت آموزش و پرورش و از طریق مجوز تاسیس مدارس غیر انتفاعی کلید خورد. از این رو نجفی را می‌توان هم شروع کننده و هم کاتالیزور خصوصی سازی آموزش عمومی و رایگان بعد از انقلاب در ایران دانست، بعدها سیاست‌های خصوصی‌سازی نجفی در آموزش و پرورش چنان رونق گرفت که به گفته خودش بسیاری از منتقدانش به او نزدیک شدند و مدافعان دیروز مستضعفین به سمت گرفتن جواز تاسیس مدارس غیرانتفاعی هجوم بردند تا مسیر خصوصی‌سازی هموارتر گردد.

نجفی فردای انقلاب ۵۷ از آمریکا به ایران آمد، مدتی که مشاور چمران بود زمینه‌ها برای قبضه قدرت توسط همفکرانش فراهم شد تا او در سال ۶۰ وزیر فرهنگ و آموزش عالی شود. بعد از انقلاب فرهنگی اولین کنکور سراسری در زمان وزارت وی برگزار شد. این آزمون در آن زمان از چند جنبه از اهیت ویژه‌ای برخوردار بود. در دوره تعطیلی دانشگاه‌ها دانشجویان و اساتید مخالف پاکسازی و اخراج شده بودند و این آزمون با اعمال گزینش سراسری می‌توانست در تثبیت ایدئولوژی حاکم در عرصه آموزش موثر باشد و این همه در دوره مدیریت نجفی و همفکرانش در وزارت آموزش عالی رخ داد. نجفی با این پیشینه مدیریتی هنگام ورودش به وزارت آموزش و پرورش در سال ۶۸ مدیر با تجربه‌ای در زمینه تصفیه و پاکسازی محسوب می‌شد. اما در دهه هفتاد، با سیطره راست بر عرصه حاکمیت ایران، دیگر واژه‌هایی چون تصفیه و پاکسازی به لحاظ فاصله گرفتن از شرایط جنگی کارایی لازم را نداشتند. لذا آنها سیاست‌های جدیدی در پیش گرفتند و این بار اخراج مخالفان در دوره موسوم به سازندگی و در سایه توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و ذیل زعامت اکبر هاشمی در قالب سیاست تعدیل ادامه یافت. در این دوره اقدامات نجفی و همفکرانش در آموزش و پرورش در سایه برنامه‌های توسعه‌ای در نظام آموزشی توجیه و تئوریزه می‌شد.

نجفی برای پیشبرد برنامه‌هایش که بعدها در قالب صدور مجوز برای مدارس غیر انتفاعی جهت‌گیری طبقاتی‌اش آشکار گردید با سازماندهی و بازتعریف وظایف مربیان پرورشی به بخشی از منتقدان خود اطمینان داد که تا مادامی که بخش خصوصی بتواند در آموزش و پرورش رشد کند با ساختار ایدئولوژیک آموزش و پرورش مشکلی ندارد لذا مربیان پرورشی را به سطح مشاوران تحصیلی و تربیتی ارتقا داد تا نقش بی‌بدیل آنان در جهت‌دهی به آینده دانش‌آموزان را تثبیت نماید، کاری غیرکارشناسی که تبعاتش تا کنون دامن مدارس ایران را گرفته است. مربیان پرورشی عملاً در دوره وی با شعار تلفیق معاونت پرورشی و آموزشی دست بالا را در مدارس و ادارات گرفتند تا جایی که نقش کنترل کننده معلمان و دانش‌آموزان را در مدارس

دانش آموزان و معلمان در برابر هر نوع زیاده‌خواهی دفاع نمایند. کوشندگان این عرصه باید این مهم را مد نظر داشته باشند که مساله معلمان مستقل از جامعه ایران نیست و دستیابی به حداقل خواسته‌های یک زندگی آبرومندانه در پیوند با مطالبات سایر اصناف، گروه‌ها و طبقات اجتماعی مانند دانشجویان، زنان و کارگران و ... محقق خواهد شد.



نقش نظام آموزشی در بازتولید کودکان کار چیست؟

نظام آموزشی در به وجود آوردن و افزایش تعداد کودکان کار نقش مهمی دارد که این نقش از جهات مختلف قابل بررسی است. برای شکافته شدن این بحث و برای اینکه اقدامات عملی واقعی در راه اجرایی کردن منع کار کودک برداشته شود، این بحث را با یکی از معلمان و یکی از فعالان کارگری طرح کردیم. نظرات آنان را در تاثیر نظام آموزشی بر مساله کار کودک در زیر می‌خوانیم. ابعاد مختلف کار کودک و ضرورت برون رفت از این بن‌بستی که هیچ راه‌حلی برای لغو کار کودک نمی‌یابد، در این نظرات آمده است.

نجفی از منتقدان جدی اصل ۳۰ قانون اساسی^۳ است تا جایی که برای حل مشکلات فرهنگیان نیز چاره را در باز تعریف و تفسیر اصل ۳۰ قانون اساسی می‌داند تا ضمن حذف دولت از عرصه آموزش عمومی با خصوصی‌سازی آموزش منابع جدیدی برای مسایل معیشتی معلمان پیدا نماید.^۴ او هر چه در توان داشت در مسیر خصوصی‌سازی آموزش در زمان وزارتش به کار برد و حال با تجدید قوا و در سایه ناکارآمدی دولت احمدی نژاد در عرصه آموزش با سیاست‌های لیبرالی جدیدی پا به عرصه آموزش خواهد گذاشت. جالب این که در جلسه مشترک وی با نمایندگان تشکل‌های فرهنگیان^۵ کسی به موضوع خصوصی‌سازی آموزش در دوره وی اشاره نکرده است. کسانی که به نمایندگی از معلمان در این جلسه شرکت کرده‌اند، مستقل از این که تا چه حد از موضع نمایندگی برخوردارند، باید توجه داشته باشند که رفع معضلات آموزش و پرورش را نمی‌توان تنها در بعد معیشت معلمان و رفع محدودیت‌های تشکل‌ها و فعالان صنفی موجود جستجو نمود. بدون لحاظ نمودن مطالبات و خواسته‌های طبقات فرودست جامعه ایران در عرصه آموزش، با تاکید بر آموزش برابر، شعار تغییر در آموزش ذهنی و انحرافی است. ذهنی از این جهت که عینی‌ترین و مبرم‌ترین نیازهای جامعه را نادیده می‌گیرد و انحرافی از منظر جهت‌گیری طبقاتی‌اش، چرا که سرمایه‌داری با کالایی کردن آموزش می‌کوشد باقیمانده عرصه آموزش عمومی را نیز ببلعد.

در هر صورت بر مبنای فرضیه فوق احتمالاً در کابینه حسن روحانی و تحت مدیریت امثال نجفی، خصوصی‌سازی آموزش در ایران شتاب بیشتری خواهد گرفت و به نظر می‌رسد باقی‌مانده عرصه آموزش رایگان در هجمه پیش‌رو در محاق کامل فرو رود. با وجود این باید منتظر بود و دید منتقدان خصوصی‌سازی آموزش در ایران برای حفظ حریم آموزش از دست‌اندازی صاحبان سرمایه چه ابتکار و راهکاری در عرصه عمومی ارائه خواهند کرد. با این رویکرد ضرورت تشکل‌یابی معلمان به یک ضرورت غیر قابل اجتناب تبدیل می‌گردد. تشکل‌های مستقلی که بتوانند از منافع

به نظر شما نقش نظام آموزشی در لغو کار کودک چیست؟

جعفر ابراهیمی (معلم): جامعه‌شناسان محافظه‌کار با نگاهی کارکردی به ساختار نظام آموزشی، معتقدند اصلی‌ترین وظیفه‌ی این نهاد جامعه‌پذیری افراد جامعه است، در نگاه ایستای این نظریه‌پردازان از طریق آموزش و پرورش انسان ایده آل در ابعاد مختلف ساخته می‌شود. نظریه‌پردازان تعلیم و تربیت در این سنت فکری بر ضرورت نظام آموزشی برای حفظ شرایط موجود تاکید می‌کنند، آنها بر نظام آموزش تاکید می‌کنند که در آن شرایط و مناسبات طبقه مسلط تداوم می‌یابد. از دورکیم تا پارسونز و ... از نظام آموزشی تلقی فوق را دارند. در مقابل نظریه‌پردازان محافظه‌کار، اندیشمندانی قرار دارند که تحت تاثیر سنت مارکسیستی و ایده‌های مارکس، نظریه‌ی فوق را به چالش کشیده‌اند، آنها وظیفه و کارکرد نظام آموزشی در ساختار اجتماعی نظام سرمایه‌داری را طبیعی و مثبت تلقی نمی‌کنند و معتقدند نظام آموزشی در اصل از طریق بازتولید مناسبات و شرایط طبقه مسلط، فرادستی این طبقه و نظام سرمایه‌داری را تداوم می‌بخشد. فریره، آلتوسر، گرامشی، بوردیو و ... از جمله کسانی هستند که با تاثیر از این ایده کلی مارکس که نظام‌های آموزشی ساختار طبقاتی را تداوم می‌بخشند به نقد نظریه‌های کارکردی و محافظه‌کاران پرداخته‌اند.

نظریه‌پردازان مارکسیست با طرح نظریه بازتولید، از نظام آموزشی جامعه سرمایه‌داری رونمایی می‌کنند تا نحوه حفظ ارزش‌ها و ایدئولوژی طبقه مسلط در قالب سودمندی ایده‌ی جامعه‌پذیری افراد را نشان دهند. آنها با آشکارسازی ابعاد پنهان نظام آموزش تحت عنوان فرصت برابر و شایسته‌سالاری، نابرابری این ساختار را در ابعاد مختلف نشان می‌دهند. در این بین لویی آلتوسر با تاکید بر این نکته که واپسین شرط تولید، بازتولید شرایط تولید است به چگونگی بازتولید ابزار تولید و نیروی کار می‌پردازد وی نظام آموزشی را اصلی‌ترین ساز و برگ ایدئولوژیک دولت می‌داند و معتقد است اصلی‌ترین وظیفه نظام آموزشی بازتولید شرایط تولید و به تبع آن سلطه سرمایه‌داران است. پیربوردیو نیز در بحث

نظری خود درباره نظام آموزشی، به بازتولید فرهنگی اشاره می‌کند و اینکه نظام آموزشی نظم از پیش موجود را از طریق بازتولید فرهنگی تداوم می‌بخشد. پائولو فریره نیز بر این نکته تاکید می‌کند مدرسه فرآیندی خنثی و بی‌طرف نیست و در پی تعمیق ایده‌های طبقه مسلط است. همچنین ایوان ایلچ بر مدرسه‌زدایی تاکید می‌کند چرا که کارکرد مدرسه را رهایی بخش نمی‌داند. همانطور که ملاحظه می‌شود به لحاظ تئوری نظریه‌های منتقد و مخالف نظریه‌پردازان محافظه‌کار و لیبرال از غنای بالایی برخوردار است، اما همچنان مدارس در اکثر نقاط دنیا به خاطر هژمونی نظام سرمایه‌داری در پی هم‌نو کردن دانش‌آموزان با نظام سرمایه‌داری هستند. تاثیر منتقدان مارکسیست در ساختار نظام آموزشی باعث شده است که امروزه شاهد آن باشیم که کشورها به سمت آموزش و پرورش با رویکرد مشارکتی و خلاقانه و برخوردار از ساختار دموکراتیک حرکت نمایند.

بنابراین بازتولید نیروی کار در تحلیل مارکسیستی و سنت آلتوسری جایگاه خاص و ویژه‌ای دارد، در نظام سرمایه‌داری نیروی کار در ابعاد مختلف برای ادامه چرخ تولید بازتولید می‌شود در این منظر نظام آموزشی و مدرسه برای بازتولید نیروی کار آموزش دیده و ماهر ضروری است پس کودکان را باید در مدرسه حفظ نمود آنها را با مکانیسم‌های بازار سرمایه‌داری جامعه‌پذیر کرد تا چرخ تولید نیروی کار لازم را داشته باشد، اما در کشورهای فقیر یا در حال توسعه - که بر مینا و الگوی کشورهای سرمایه‌داری برنامه‌ریزی می‌کنند - وضعیت بازتولید نیروی کار به شکل فوق با مشکلاتی روبرو می‌گردد تا تو خالی بودن برخی برنامه‌ها و شعارها عریان تر شود. در این کشورها همان برنامه‌ها و ایده‌های لیبرالی در حد دستورالعمل می‌ماند و جنبه اجرایی پیدا نمی‌کند. بازار سرمایه در این کشورها در پی جذب نیروی کار ارزان‌قیمت از یک سو و نیز مشکلات خانواده‌های فقیر علاقه‌ای به پابند نمودن دانش‌آموزان در مدارس ندارد آنها پیش از آن که به نیروی کار نیاز داشته باشند کودکان کار تولید می‌کنند.

در ایران دانش‌آموزانی وجود دارند که من به آنها دانش‌آموز کارگر می‌گویم، دانش‌آموزند چون به نوعی به سیستم مدرسه

در قالب مدارس خاص و اخیرا با ساختار مدارس شبانه و حذف مردودی در مقطع متوسطه هزینه‌ی تحصیل دانش آموزان را به خانواده‌ها محول کرده است.

نکته دیگر که به نظرم خیلی مهم است، ساختار برنامه درسی پنهان در مدارس است که در جهت‌دهی و دلسرد کردن دانش‌آموزانی که سرمایه‌ی اقتصادی و اجتماعی پایین دارند، بسیار موثر است. در برنامه‌های درسی آشکار در نظام آموزشی بازتولید شرایط حاکم به صورت آشکار بازنمایی می‌شود. مثلا در ارتباط با نیروی کار شما ملاحظه می‌کنید که کودکان خانواده‌های کارگری به سمت رشته‌های خاص هدایت می‌شوند. مشاوران در مدرسه، که خود محصول یک نظام آموزشی طبقاتی هستند، این وظیفه خطیر را به عهده دارند و اغلب کودکانی را که در قالب نمره‌ها و تست‌های هوش غیرواقعی تقسیم‌بندی کرده‌اند، به سمت رشته درسی و آینده شغلی خاص هدایت می‌کنند. رشته‌های کار و دانش طی یک دهه اخیر در همین راستا تشکیل و راه‌اندازی شدند. بسیاری از دانش‌آموزان این مدارس می‌خواهند از پدرانشان کارگرهای بهتر و باسوادتری باشند، چون به آنها چنین القا می‌گردد. اما پیچیده‌تر از برنامه‌های درسی آشکار، برنامه‌های درسی پنهان در جهت‌دهی و نظم بخشی دانش آموزان نقش دارند. نحوه‌ی تعامل معلمان با دانش آموزان، ساختار فیزیکی مدرسه، ساختار سازمانی مدرسه و ... از عوامل مهمی است که در برنامه‌ی درسی پنهان نقش دارند. برنامه‌ای که هیچ جا به صورت رسمی و مکتوب از آن سخن به میان نمی‌آید در دل این برنامه درسی پنهان امید به آینده برای طبقات محروم جامعه بسیار پایین است تاثیر هولناک این جوه پنهان به کودکی را در نظر بگیرید که از یک خانواده کارگری می‌آید توان رقابت با دانش‌آموزان متمول و برخوردار از امکانات را ندارد و کار هم می‌کند، آیا چاره‌ای جز گسستن از مدرسه وجود دارد؟ دانش آموزی با این شرایط تا وقتی در مدرسه است هر روز مقایسه می‌شود، تحقیر می‌شود و در معرض توهین و تنبیه است و چشم‌اندازی برای فردا هم ندارد. این دانش‌آموز کارگرها به زودی

تعلق خاطر دارند و تحت القائات و ارزش‌ها طبقه مسلط نمی‌توانند از مدرسه دل بکنند و به دنبال روزنه‌ی تغییر و تحول در زندگی خود هستند، کارگر به واسطه کار مزدی که انجام می‌دهند و ساعاتی که بیشتر از مدرسه در کارخانه‌ها و محیط‌های کارگری سپری می‌کنند، این دانش آموز کارگرها پیش از آن که مدرسه را به پایان برسانند به محیط کار راه پیدا کرده‌اند به واسطه همین شرایط سنی کودک کار نیز محسوب می‌شوند. این بخش از کودکان کار را به تعداد کودکانی اضافه نمایم که از مدرسه کاملا جدا شده و در ارتباط با شرایط و زندگی کارگری قرار دارند، بی شک جمعیت زیادی خواهد شد، در ایران این کودکان در یک پروسه از مدرسه به بازار منتقل می‌شوند اما این شرایط جدید برای کودکان چگونه غیرقابل اجتناب می‌گردد. به عبارتی چرا مدرسه نمی‌تواند کودکان را حداقل تا گرفتن دیپلم حفظ کند و آموزش دهد؟

از چند منظر می‌توان به این قضیه نگاه کرد، اول اینکه کودکانی که به بازار کار می‌پیوندند در کنار آن دانش‌آموز کارگرها که به صورت نیمه‌وقت یا تمام وقت در کنار درس کار می‌کنند از کدام طبقه اجتماعی می‌آیند. پر مسلم بسیاری از آنها از خانواده‌های کارگری و طبقات تحت ستم جامعه هستند این دانش‌آموزان قادر نیستند فقط درس بخوانند، لذا مجبورند کار کنند، پس نمی‌توانند از پس مدرسه با وظایف و تکالیف سنگین و غیرواقعی‌اش کنار بیایند پس موفقیت تحصیلی ندارند، پس به ناچار از مدرسه کاملا منفک می‌شوند. من به استثنای کاری ندارم. به دانش آموزانی که هم کار کرده‌اند و هم موفق بوده‌اند. به نظرم این نوعی عادی‌سازی نابرابری‌هاست و هدف، فروکاستن نابرابری‌های ساختاری به عامل فردی است.

عامل تعیین‌کننده دیگری که مدرسه و دانش آموزان را در همین مرحله با کار پیوند می‌زند، گران بودن هزینه تحصیل برای خانواده‌های کم درآمد است. در ایران روزانه با عناوین مختلف دولت در حال کاستن هزینه‌ی عمومی آموزش است. تحصیل رایگان تا مقطع متوسطه فقط یک ادعای غیرواقعی است. دولت

کارگر می‌شوند و این کارگر در آینده فرزندی خواهد داشت که به احتمال زیاد همین مسیر را طی خواهد کرد.

علیرضا ثقفی: اولین نقشی که نظام آموزشی در گسترش نیروی کار کودک دارد، آن است که هر چه نظام آموزشی به سمت خصوصی شدن پیش می‌رود و آموزش و پرورش کالایی می‌شود به همان میزان اقشار پایین اجتماعی به خصوص کارگران و زحمتکشان، دهقانان و اقشاری با درآمد پایین از دسترسی به نظام آموزشی محروم می‌شوند.

هر چند کار کودک و استفاده از آن از ابتدای ظهور سرمایه داری در قرن ۱۷ و ۱۸ و حتی قرن ۱۹ در بدترین شکل وجود داشت، اما بر اثر مبارزات بی‌وقفه کارگران و زحمتکشان و طرفداران حقوق انسانی کودک در قرن بیستم این امر تا حدی به خصوص در کشورهای متروپل سرمایه‌داری محدود شد و در نیمه‌ی دوم قرن بیستم نیز مقاله‌نامه‌هایی در جهت محدود و ممنوع کردن کار کودک در بسیاری از کشورها به اجرا در آمد. اما با گسترش جهانی سازی، به خصوص پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم که در آنجا کار کودک به طور کلی ممنوع بود، کار کودک در کشورهای سرمایه‌داری و هم چنین کشورهایی مانند چین، هند، ایران و... از گسترش زیادی برخوردار شده است. گسترش فرایند نیروی کار کودک در دو دهه‌ی اخیر از یک طرف نتیجه گسترش سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای تحت سلطه و استفاده از نیروی کار ارزان است و از طرف دیگر محصول خصوصی سازی آموزش و پرورش و برداشتن حمایت‌های دولتی از آن است. با گران‌تر شدن هر چه بیشتر وسایل آموزشی، مکان‌های آموزشی هم چنین خصوصی‌تر شدن آموزش و کالایی شدن آن، در وجه اول کودکانی از تحصیل محروم می‌شوند که خانواده‌ی آنها توانایی کمتری دارند. درحالی که در قانون اساسی کشور خودمان و در بسیاری از کشورها در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم تصریح شده است که آموزش و پرورش باید رایگان باشد و حتی در برخی کشورها آموزش و پرورش تا مقطع دبیرستان اجباری است. اما با جهانی شدن سرمایه از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد در روز بر خلاف

قوانین پذیرفته شده دولت‌ها از تامین هزینه‌های آموزش و پرورش سرباز زده‌اند و به این ترتیب هر روز بر تعداد کودکان کار افزوده شده است. در حقیقت اگر بخواهیم اولین عامل در وجود کودکان کار را در دو دهه‌ی اخیر بررسی کنیم هماهنگی نظام آموزشی با سودپرستی سرمایه‌داری است. زیرا با خصوصی شدن نظام آموزشی در حقیقت زمینه را برای آن فراهم می‌کنند که عده‌ای از کودکان اصلاً نتوانند به مدرسه بروند و به نیروی کار ارزان سرمایه‌داری تبدیل شوند. زیرا که گسترش سرمایه‌ها نیاز به کار ارزان دارد و در همین راستاست که نظام سرمایه‌داری تمام تلاش خود را به کار می‌برد و تا حداقل دستمزدها به گونه‌ای نباشد تا کارگران بتوانند هزینه‌های تحصیل فرزندانشان را فراهم کنند. وجود نظام سرمایه‌داری نیز هر روز از زیر بار مسوولیت آموزشی، با خصوصی کردن آموزش شانه خالی می‌کند. در نتیجه تمام نظام سرمایه‌داری پشت در پشت به طور هم بسته تلاش می‌کنند تا کودک کار بوجود آید و عده‌ای از کودکان را با بی‌رحمانه‌ترین وجه راهی کار می‌کنند تا نیروی کار ارزان برای سرمایه‌داری فراهم آورند.

دومین مساله‌ای که آن هم به نوعی تابع خصوصی سازی آموزش و پرورش و قطع کمک‌های دولتی به آن است، مساله‌ی جوخشن حاکم بر نظام آموزشی است. معلم‌های آموزش ندیده و عمدتاً کم‌سواد و بی‌سواد که به نظام آموزشی تنها به صورت مرکز تامین زندگی خود نگاه می‌کنند و هر روز با حقوق‌های ثابت بیشتر خود را از قافله‌ی ثروتمندشدگان دور می‌بینند و اغلب عصبی و تحت فشار زندگی هستند. از آن جهت در نظام آموزشی به خصوص در آن بخش از آموزش عمومی که وظیفه‌ی دولت است، به کار گرفته می‌شوند که با ارزان‌ترین و پایین‌ترین حقوق مجبور به کار باشند. این چنین معلم‌های آموزش ندیده که خود قربانی همان نظام سرمایه‌داری هستند، تمام فشارهای زندگی را بر سر دانش‌آموزان تخلیه کرده و با تنبیهات بدنی در حقیقت نادانی و ناتوانی خود را در آموزش کودکان به نمایش می‌گذارند و این جو خشن مدارس امر دیگری است که کودکان را از محیط آموزشی هر چه بیشتر دور می‌کند. جو خشنی که محصول همان

برنامه های خصوصی سازی نظام آموزش و پرورش با حرص و آز و طمع کاری نظام سرمایه داری دست به دست هم می دهد و کودکان کار را که ارزان ترین و کم توقع ترین نیروی کار هستند جهت سودطلبی به کار می گیرد...

این کودکان که باید سود سرمایه را تامین کنند به شدیدترین وجه مورد استثمار قرار می گیرند تا هر چه بیشتر کالای ارزان تولید کنند و سود سرمایه افزایش یابد. استفاده از نیروی کار ارزان منبع لایزال ثروت و قدرت برای نظام سرمایه داری است تا آنها بتوانند تداوم سودهای کلان خود را تضمین کنند.

به نظر شما چگونه می شود از این چرخه معیوب بیرون رفت؟

جعفر ابراهیمی: با نگاهی اجمالی به آمار دانش آموزان ترک تحصیلی و وضعیت اقتصادی خانواده هایشان به سادگی می توان رد پای فقر و نابرابری اقتصادی را مشاهده نمود. هرچند عوامل دیگر هم تاثیرگذار هستند. نمی شود که از یک طرف یارانه ها را حذف کنیم، هزینه آموزش عمومی را به دوش خانواده ها بیاندازیم و از طرف دیگر انتظار داشته باشیم دانش آموزان در مدرسه بمانند و ترک تحصیل نکنند. برای کاهش کودکانی که از مدرسه به بازار کار می پیوندند، چاره ای جز حرکت به سمت یک نظام آموزشی برابر نیست و با همین مبنا باید ساختار آموزشی را متحول نمود. هر نوع تحول در نظام آموزشی باید مبتنی بر تحول زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی باشد. یک سری از این مشکلات در گرو تغییر این زیرساخت ها در جامعه است. حل بسیاری از معضلات در نظام آموزشی منوط به حل برخی تضادها در سطوح دیگر است نمی توان در یک ساختار نابرابر اقتصادی و اجتماعی از فرصت برابر صحبت کرد. هر ادعایی حول این ایده یک دروغ محض است. تا پایه های مادی تحول و تغییر محقق نشود، نمی توان از تحول آن هم در نظام آموزشی صحبت کرد. در این صورت تحول مساله ای ذهنی و در حد آیین نامه و دستورالعمل باقی می ماند. در صورتی که زمینه های عینی و ذهنی تغییر در جامعه محقق گردد و هم زمان با آن می توان به تحول در

سودپرستی سرمایه داری است و می خواهد با کم ترین هزینه وظایف خود را از سرباز کند، در حقیقت همان بودجه ای اندک آموزش و پرورش را هم در اختیار نورچشمی های خصوصی بگذارد و هر چه در توان دارد صرف حیف و میل یا سوداگری در آموزش و پرورش قرار دهد تا سودهای کلان را نصیب همان مدیران کند.

انگیزه ی کودک برای آموزش با حس کنجکاوی ضرورت حیات انسانی است. به صورتی که تنها لازم است یک جو دوستانه و محبت آمیز نظام آموزش کودک برقرار باشد تا انگیزه ی کودک برای یادگیری بارور شود و اصولاً در نظام آموزشی علمی برای تلاش خودانگیزته ی کودک جهت یادگیری هیچ نیازی به خشونت نیست. بلکه خشونت تنها کودک را از محیط آموزشی دور می کند و آن شعر معروف آموزشی قدیمی که می گفت: "درس معلم ار بود زمزمه ی محبتی - جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را"، ناظر به همین مساله است که از تجربیات آموزشی قرن های گذشته است و امروزه این مساله که در آموزش و پرورش علمی نیز ثابت شده است. اما از آنجا که نظام آموزشی کشورهای که تلاش می کنند، آموزش و پرورش را خصوصی کرده و به هر ترتیب گریبان دولت را از این امر ضروری خلاص کنند، اولین گام ها را در این زمینه حذف آموزش معلمان می دانند تا به نفع خصوصی سازی صرفه جویی شود. به همین جهت معلمانی ارزان قیمت و آموزش ندیده و ناآگاه استخدام می کنند و آن معلمان که تمام بار فشار زندگی را با حقوق های کم بر دوش خود احساس می کنند، تمام آن فشارها و محرومیت های خود را به کودکان منتقل می کنند و در نتیجه فشار اقتصادی بر خانواده ها و ناتوانی از تامین مخارج تحصیل همراه با دافعه های محیط های آموزشی به گونه ای می شود که هر چیز برای فرستادن کودکان به خیابان و محل های کار خشن تر نیز آماده می شود. البته حساب معلم های آگاه متعهد و دلسوز از اینها جداست.

سومین مساله این است که نظام سرمایه داری در ایجاد این کودکان به طور کامل چشم خود را به هم می گذارد. در حقیقت

نظام آموزشی می‌تواند با ایجاد مدارس کافی در سراسر کشور به طوری که دسترسی برای آن برای همه‌ی کودکان در سراسر کشور امکان‌پذیر باشد و همچنین با ایجاد مدارس شبانه‌روزی و تامین زندگی کودکان در این شبانه‌روزی‌ها آنها را با محیط آموزشی همراه کرد.

به جای صرف هزینه‌های گزاف نیروهای نیروهای پلیسی و امنیتی برای مقابله با این کودکان که بخش وسیعی از آنها به دام باندهای بزهکار و قاچاقچی و دیگران می‌افتند، با صرف هزینه‌های کمتری به تاسیس مدارس شبانه‌روزی برای نگهداری کودکانی پرداخت که خانواده‌ها به هر دلیل امکان نگهداری آنان را ندارند و یا اگر خانواده‌ها مسوولیت آموزشی را دارند، باید تخصیص سرانه‌ی آموزشی برای مزد و حقوق‌بگیرانی که دارای فرزند در سن تحصیل هستند، به حل این مشکل کمک کرد. این امر در بسیاری از کشورها معمول است. یا آنکه راه‌حل‌های تلفیقی را در پیش گرفت. حتی اگر کسانی باشند که به قوانین موجود پایبندی نداشته باشند، حداقل می‌توان از گسترش روزافزون کودک خیابانی جلوگیری کرد...



نظام آموزشی و حرکت به سوی یک نظام آموزشی برابر امیدوار شد. اگر سمت و سوی جامعه به سمت این تغییر باشد ذی‌نفعان اصلی نظام آموزشی، یعنی معلمان و دانش‌آموزان (والدینشان) در این راستا نقش اساسی و تعیین‌کننده دارند. معلمان وقتی می‌توانند به صورت اصولی در تحول نظام آموزشی و برابر کردن شرایط نقش داشته باشند که از نگاه انتقادی به مساله آموزش برخوردار باشند. ضمناً وجود معلمان منفرد، بی‌شکل و فاقد طرح و برنامه تشکیلاتی عملاً به ناکجاآباد منتهی می‌گردد. من بر وجه انتقادی معلمان به صورت خاص تاکید می‌کنم. چرا که در برهه‌هایی معلمان در ایران از ظرف تشکیلاتی به صورت حداقلی برخوردار بودند، ولی به نظرم جهت‌گیری کلی آنها متأسفانه فراتر از مساله‌ی معیشت معلمان نبوده است. این‌که معلمان در قالب تشکیلات منسجم با استراتژی و برنامه مشخص بتوانند نظام آموزشی را جهت دهند، از اولویت‌ها و ضرورت‌های معلمان ایران است. البته این مسیر بدون مشکل و هزینه نیست، اما برای هر تحولی ضروری است در همین راستا پیوند خوردن با اصلی‌ترین ذینفعان آموزش یعنی دانش‌آموزان و به تبع آن جامعه بسیار مهم و تعیین‌کننده است.

علیرضا ثقفی: اگر بخواهیم در شرایط کنونی راه‌حلی ارائه دهیم که در آن کودکان مجبور به کار کردن نباشند، باید در درجه‌ی اول جلوی سودطلبی و منفعت‌پرستی سرمایه‌دارانه را بگیریم تا زمانی که عده‌ای حاضرند برای سود خود در حقیقت نان‌شان را به خون کودکان آغشته کنند و با کمال تأسف این عده مصدر کارها هم هستند، راه چاره‌ای نمی‌توان یافت. باید آن قدر این پدیده‌ی غیرانسانی و زشت را بازگو کرد تا وجدان اجتماعی در برابر آن موضع‌گیری کند و سودطلبان و منفعت‌پرستان را وادار کند تا آزمندی را کنار بگذارند و درآمد خودشان را با نابودی جسم و جان کودکان تامین نکنند. هر چند که چنین آزمندانی با نصیحت این امر را نخواهند پذیرفت. پس بر جامعه است که با تمام وجود در برابر چنین ظلم و ستم و استثمار وحشیانه‌ای بایستد و پس از برطرف کردن این مانع بزرگ از برابر کودکان است که می‌توان راه‌حل‌های ارائه شده در این زمینه را اجرا کرد.

عرصه‌های مختلف به عنوان یک انقلابی، معلم، داستان‌نویس، نظریه‌پرداز مسایل آموزشی و جامعه‌شناس مطرح می‌شود.

در مقابل مخالفان صمد به بهانه‌های مختلف می‌کوشند با نادیده گرفتن زندگی صمد که به قول غلامحسین ساعدی (۱) شاهکار اوست با طرح مسایلی چون نحوه مرگ صمد و به بهانه‌ی اسطوره‌زدایی از عرصه‌ی اجتماعی او را به حاشیه برانند و با استناد به این موضوع که مرگ صمد اتفاقی بوده و ساواک در آن نقشی نداشته است شروع به حمله به افکارش می‌کنند و اندیشه‌های او را حامل خشونت می‌دانند و در نهایت داستان‌هایش را فاقد تکنیک معرفی می‌کنند. این در حالی است که صمد مستقل از نحوه روایتی‌اش با مرگ، در زمان حیات با مرگ به شیوه‌ای آگاهانه و انقلابی تعیین تکلیف نموده است. (۲) مبلغان ساواک و تطهیرکنندگان دیکتاتوری در گذشته و امروز، داستان‌نویسان کوچکی که در سایه‌ی توانمندی صمد دیده نمی‌شوند، روشنفکرانی که می‌خواهند نویسندگی را با اسطوره‌زدایی از صمد شروع کنند، برخی نویسندگان نق زن همیشه مخالف خون، انقلابیون پشیمانی که دیگر انقلاب را دوست ندارند و چریک‌های کراواتی شده، در کنار صاحبان سرمایه و قدرت و کسانی که آموزش و پرورش رام‌کننده را دوست دارند و ستایش می‌کنند و ... همه در این صف قرار دارند و می‌کوشند با مسکوت گذاشتن، به حاشیه بردن و مخالفت با اندیشه‌های صمد بهرنگی، جامعه‌ی ایران امروز را به صورت عام و عرصه‌ی آموزشی را به صورت خاص از یک الگوی بی بدیل محروم نمایند.

اگر عمق و ژرفای اندیشه‌ی صمد روزی در سایه‌ی اسطوره‌سازی نسلی از روشنفکران و نویسندگان در حاشیه ماند و به محاق رفت امروز نیز او قربانی اسطوره‌زدایی است. در سایه‌ی این اسطوره-زدایی، این جامعه‌ی معلمان است که از وجود یک الگوی مترقی در عرصه‌ی آموزشی محروم می‌گردد. در یک چنین شرایطی بازخوانی و واکاوی آثار و زندگی صمد بهرنگی و تئوریزه کردن اندیشه‌هایش در فضای اجتماعی امروز به خصوص در عرصه‌ی

به مناسبت سالگرد غرق شدن صمد بهرنگی در رود ارس

صمد بهرنگی، الگویی که فراموش نمی‌شود

ضرورت بازخوانی و واکاوی اندیشه‌های صمد بهرنگی در

عرصه‌ی آموزش

جعفر ابراهیمی

کانون مدافعان حقوق کارگر - ۹ شهریور ۱۳۴۷ صمد بهرنگی در ارس جاودانه شد. بسیاری او را، که تحت نظر و مراقبت ساواک بود، شهید خواندند تا نماد مبارزه با فقر و بی‌سوادی، نماد مبارزه با دیکتاتوری و شاه هم باشد. چند سال بعد رفقا، همفکران و دوستدارانش با ایستادن در برابر جوخه‌های اعدام و لبخند به مرگ، تور اختناق حاکم را از هم گسستند تا ماهی قرمز صمد راهی به دریا بیاید. او یکی از چهره‌های تاثیرگذار نیم قرن اخیر تحولات اجتماعی ایران است، تا جایی که هیچ انسان منصف و انقلابی نمی‌تواند نقش بی بدیل صمد بهرنگی در تاریخ معاصر ایران را نادیده بگیرد.

صمد به عنوان یک معلم آگاه و مومن به انقلاب مخالفت خود با مناسبات نابرابر اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری را از محیط زندگی و کار خویش آغاز می‌کند. تبعیض و نابرابری مستتر در نظام آموزشی را عریان می‌کند و محتوای آموزشی، سلسله مراتب بوروکراتیک، نابرابری در برخورداری از امکانات آموزشی، ستم فرهنگی به ملیت‌ها و اقوام را مورد نقد قرار می‌دهد و در یک کلام نظام آموزشی مسلط را به چالش می‌کشد. تا نابرابری در ساختار اقتصادی را نشان دهد. او برای رسیدن به اهدافش از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌کند. داستان و قصه می‌نویسد تا راوی قصه برای کودکان محروم باشد. ساختار و مناسبات نظام آموزشی را مورد کندوکاو قرار می‌دهد، کتاب‌ها و اشعار فارسی را به ترکی ترجمه می‌کند، با رفقا و مخالفان رژیم ارتباط مستمر برقرار می‌کند و از همین رو صمد به خاطر حضور فعالش در

معتقد به تغییرات بنیادین قرار می‌دهد. صمد معضلات جامعه‌ی خود، به خصوص در عرصه‌ی فرهنگ و آموزش را بهتر از بسیاری از صاحبان کرسی جامعه‌شناسی در گذشته و حال می‌شناسد. و به خاطر همین، هیاهوی انقلاب سفید و سپاه دانش و رهیافت‌های آمریکایی آموزش، که تحت هدایت موسسه فرانکلین در مدارس و مراکز تربیت معلم تدریس، تئوریزه می‌شوند، برایش جذابیتی ندارد و او را به سمت نقد سیاست‌های آموزشی می‌کشد و در نقد سیستم موجود است که صمد با نوشتن کتاب **کندوکاو در مسایل تعلیم و تربیت ایران** وجه دیگری از خود را بروز می‌دهد.

بهرنگی در مقالات و کتاب **کندوکاو** در قامت یک نظریه‌پرداز آموزشی ظاهر می‌شود و با اتکا به بینش عمیق خود ضمن حمله به سیستم آموزشی موجود، به سه اصل مهم به عنوان بنیاد تفکر آموزش مرفقی در قالب آموزش غیرمتمرکز، هماهنگ کردن آموزش با نیازهای کودکان در هر منطقه و توجه به زبان مادری در برنامه‌های آموزشی (۳) اشاره می‌نماید. با این تفسیر اگر او نظریه‌پرداز آکادمیک نباشد، معلمی است که بیش از هر متخصص و کارشناس مساله آموزشی و تربیتی، به مساله و معضلات آموزش در ایران مسلط است.

از سویی صمد اسطوره و افسانه نیست او محصول شرایط عینی و تاریخی زمان خویش است که با درایت، تلاش و ایمان به تغییر و ایجاد جهانی بهتر خود و اندیشه‌هایش را در تاریخ ثبت می‌کند. با این نگاه واقعی و عینی و به دور از احساسات است که می‌شود از اندیشه‌های او ره توشه فردا برداشت. و به ضرورت‌های بازخوانی اندیشه و کاربست اش پی برد.

مساله نابرابری و فقر بی شک اصلی ترین تضاد در مرکز ثقل اندیشه و زندگی صمد بهرنگی است. تضادی که حول استثمار محرومان و طبقات تحت ستم شکل می‌گیرد و به وسیله حاکمیت مستبد تثبیت می‌شود و در نظام آموزشی بازتولید می‌گردد این ایده در آثار صمد و جهت‌گیری سیاسی‌اش کاملاً روشن است. و نیازی به توضیح ندارد. به عبارتی مساله‌ی اصلی صمد نابرابری در

آموزشی اهمیت و ضرورت پیدا می‌کند. نگارنده معتقد است این احساس نیاز یک ایده‌ی ذهنی یا یک حس نوستالژیک نیست، بلکه با بررسی مسایل اجتماعی و نابرابری‌های امروز جامعه ایران به صورت عام و ساختار نظام آموزشی به صورت خاص می‌توان به ضرورت و اهمیت این موضوع پی برد.

در پاسخ به چرایی اهمیت و ضرورت بازخوانی اندیشه‌های صمد بهرنگی باید بر این نکته تاکید نمود که به رغم تغییر و تحول در ساختار جامعه و پیچیده شدن مناسبات، مشابهت‌هایی بین زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های صمد بهرنگی با ساختار اجتماعی امروز دیده می‌شود. ایده‌ی اصلی این نوشته بر این فرض مبتنی است که ساختار عینی و مادی اندیشه‌های صمد بهرنگی در جامعه‌ی امروز ایران به خصوص در عرصه‌ی آموزشی که نمود عینی‌اش در نابرابری و در برخورداری از امکانات و فرصت‌ها در امر آموزش است، همچنان پابرجاست. لذا ضروری است این ساختار اقتصادی و اجتماعی مورد واکاوی قرار گیرد که این مساله تحقیق و پژوهش جدی می‌طلبد و این نوشته تنها در پی پرداختن به سرفصل‌ها، آن هم در عرصه‌ی آموزشی و نه کلیه وجوه اندیشه‌های صمد بهرنگی است.

در ضمن پیش از نقد و بررسی آثار صمد بهرنگی باید برای خود مشخص نماییم که کدام وجه صمد مد نظر ماست و با کدام تعریف و معیار وی را یک جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز آموزشی تلقی می‌نماییم؟ نگارنده معتقد است صمد با نگاه و معیار آکادمیک یک جامعه‌شناس نیست. او مدرک دانشگاهی مرتبط با جامعه‌شناسی ندارد و صاحب مقالات علمی و سخنرانی‌های آکادمیک در این زمینه نیست. اندیشه‌های او نیز به مذاق بسیاری از آکادمیسین‌ها و به اصطلاح جامعه‌شناسان که در پی توجیه و حفظ شرایط موجودند خوش نمی‌آید. اما از منظری دیگر او یک جامعه‌شناس متبحر است. نگاه موشکافانه و انتقادی صمد به خاطر زیستن در بین توده‌ها و تشخیص مهم‌ترین و اصلی‌ترین تضاد جامعه‌ای که به خاطر ورود به عرصه‌ی سرمایه‌داری وابسته تمام زیر و بمش در حال تحول و دگرگونی به سود صاحبان سرمایه و قدرت است او را در جایگاه یک جامعه‌شناس تیزبین

تحلیل فوق از پایگاه طبقاتی معلمان مربوط به حدود ۵۰ سال اخیر است. در طی این سالها نظریات متنوعی در مورد طبقه ظهور و بروز نموده است. (۵) در تحلیل صمد معلم تیپ "قطعه گوشت مرده" با آن دسته از معلمان امروز همخوانی دارد که به خاطر عدم برخورداری از تحلیل درست نسبت به پایگاه طبقاتی خود و با برجسب طبقه متوسط در ساختار طبقاتی جامعه ایران در وضعیت مبهم و متناقضی به سر می‌برند از یک سو به واسطه ارتباط با کار مزدی به لحاظ عینی در موقعیت طبقه کارگر قرار دارند و از سویی با شاخص‌ها و پارامترهای کمی و کیفی تولید و تبلیغ شده از سوی کارگزاران فرهنگی مناسبات بازار و سرمایه، خود را در موقعیت طبقه‌ی متوسط در ایران تصور می‌کنند طبقه‌ی متوسطی که خود به لحاظ روند تکامل مناسبات سرمایه‌داری در ایران بیشتر یک طبقه‌ی متوهم و متوقع است تا متوسط. متوهم به لحاظ عدم برخورداری از شرایط عینی طبقه‌ی متوسط در ایران و متوقع به خاطر طلبکاری که نسبت به طبقات فرودست، من جمله طبقه کارگر، دارد و در افق ذهنی‌اش، برای خود جایگاه هژمونیک قایل است. با این اوصاف این بخش از "تیکه گوشت مرده" به قول صمد بهرنگی به دنبال الگوپردازی و سبک زندگی طبقه‌ای است که خود متوسط نیست.

در چنین شرایطی حضور و ظهور معلمان "حکم کیمیا"ی بهرنگی در جامعه‌ی امروز ایران ضرورت و اهمیت پیدا می‌کند، معلمانی که با تمام مشکلات و ستمی که به آنان روا می‌شود، کار خود را به نحو احسن انجام می‌دهند. چون در کودکی تنبیه شده‌اند، کودکان را تنبیه نمی‌کنند؛ اگر به اجبار شغل دومی اختیار کرده‌اند، دلال و بازاری مسلک نشده‌اند و در حد توان به نابرابری‌ها اعتراض می‌کنند؛ مساله آموزش را محدود به حقوق خود نمی‌دانند، تملق نمی‌گویند و حداقل در رشته و درس خود مطالعه می‌کنند و آموزش را محدود به طرح درس رسمی نمی‌کنند و مطالبات خود را در پیوند با دانش‌آموزان و خواسته‌های سایر طبقات فرودست جامعه مورد پیگیری قرار می‌دهند و

عرصه‌های مختلف اجتماعی است که ریشه‌ی اقتصادی دارد. نابرابری که در عرصه‌ی آموزشی در محیط کار صمد عینی و قابل درک است. این مساله‌ی کانونی تا کنون حل نشده است. امروز نیز شکاف طبقاتی، تبعیض در عرصه‌های مختلف اجتماعی و برخورداری نابرابر در امکانات، خدمات، ثروت و قدرت در جامعه بیش از گذشته مشهود است. صمد در نقد سیستم موجود در گذر مداوم از تضاد اصلی زمان خود به سطوح روبنایی مانند نظام آموزشی است و نابرابری موجود در ساختار آموزشی را در خلا و جدای از شرایط اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌دهد. بازخوانی کتاب **کندوکاو...** به ما این فرصت را می‌دهد که با توجه به دغدغه‌های دیروز صمد، ساختار امروز نظام آموزشی را مورد بررسی انتقادی قرار دهیم.

از سر فصل‌های کتاب صمد می‌توان به محورهای زیر اشاره نمود.

الف- پایگاه طبقاتی معلمان : صمد در کندوکاوهایش دو تیپ از معلمان را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد معلمانی که "حکم کیمیا" دارند و معلمانی که "قطعه گوشت مرده (۴) محسوب می‌شوند. معلم کیمیای بهرنگی کسی است که کار معلمی را از روی اجبار، به خاطر بیکاری و عدم قبولی در کنکور قبول نکرده است. معلمی است که خودکار و ماشین وار عمل نمی‌کند و کارش مانند میرزاها و ملاباجی‌های مکتبی انباشتن ذهن نیست. بادمجان دور قاب چین و متملق نیست و کارش را از روی علاقه و استعداد و با برنامه انجام می‌دهد و نسبت به مسایل پیرامونش حساس است. در مقابل صمد در بخش پایانی کتابش تیپی از معلمان را معرفی می‌کند که در اجتماع زندگی شهری و متأثر از سبک زندگی طبقه‌ی متوسط همچون قطعه‌ی بزرگی از گوشت مرده است، منفعل و آسان طلب است و اوقات فراغت خود و خانواده‌اش را با دیدن فیلم‌ها و داستان‌های عشقی سپری می‌کند رادیو و موسیقی تنها سرگرمش می‌کند، و نوع مذهبی‌اش عقب مانده است و در تربیت فرزندان گرایش به طبقات اشرافی‌تر و بالاتر دارند.

...

متاسفانه این تیپ معلم‌ها به قول صمد "حکم کیمیا" را دارند، معلمانی که به واسطه درک عینی از موقعیت طبقاتی خود متوهم نشده‌اند و گمان نمی‌کنند که ارتقای طبقاتی پیدا کرده و طبقه متوسط شده‌اند. آنان به کودکانشان ضمن موفقیت تحصیلی درس انسانیت می‌دهند و تربیت و آموزش دانش‌آموزان را نه بر مبنای رقابت و تقویت حس خودخواهی، حسادت و فردیت افسارگسیخته که بر همدلی و مشارکت و همیاری قرار می‌دهند. آنان درک درستی از شرایط و پایگاه طبقاتی خود و مناسبات استثمار حاکم بر نظام آموزشی دارند و این درک صحیح بر مسولیت‌پذیری و تعهد آنان برای تغییر مناسبات نابرابر می‌افزاید.

ب- محتوا و تکنولوژی آموزشی : صمد بهرنگی در قسمت‌های مختلف کتاب **کندوکاو...** به نقد محتوا و ابزار آموزشی و توزیع ناعادلانه امکانات آموزشی اشاره و تاکید می‌کند که محتوای دروس با واقعیات مادی و عینی زندگی دانش‌آموزان به خصوص در روستاها و مناطق محروم همخوانی ندارد و مولفان کتاب‌های درسی را متهم می‌کند که بدون توجه به واقعیت‌ها و با توجه به ایده‌ها و ذهنیات و معیارهای خود محتوای دروس را تدوین می‌کنند. این عدم همخوانی موجب می‌شود یاددهی و یادگیری این دروس در مناطقی مانند آذربایجان سخت‌تر گردد، آن‌جا که وی می‌نویسد «کودک چیزهای عینی را زود باور می‌کند و یاد می‌گیرد. وقتی مدرسه دو اتاقه کاه‌گلی ده خودش جلو چشم است، چه طوری باور کند که مدرسه غیر از این می‌شود». (۶) در اینجا صمد بر نابرابری توزیع امکانات تاکید می‌کند و بر تکنولوژی آموزشی و آموزش و پرورش نوین که در حد و اندازه‌ی بخشنامه متوقف می‌شود، می‌تازد.

در آموزش و پرورش امروز که به اتکای اسناد رنگارنگ مانند سند تحول (۷) در پی نوین شدن صوری است، عدم همخوانی محتوای آموزشی با واقعیات و نیازهای زندگی دانش‌آموزان یک معضل اساسی است. ادامه‌ی برنامه‌ها و الگوهای آموزش مبتنی بر نظریات رفتارگرایی، که یادگار موسسه فرانکلین است، مورد انتقاد صمد قرار می‌گیرد که در راستای انباشت دانش غیرکاربردی از

دانش‌آموزان، موجودی می‌سازد که فقط در پی حفظیات و یادگیری تکنیک تست‌زنی است، یادگیری خلاق و مشارکتی جایی در محتوا و شیوه آموزشی ندارند. ضمن اینکه در مناطق غیرفارس‌زبان همچنان آموزش و یادگیری محتوای دروس کاری سخت و طاقت فرساست. در مورد توزیع عادلانه امکانات سخت افزاری و نرم‌افزاری آموزشی اگر از وجود مدارس کپری، که هر دوره توسط وزیر وقت تکذیب می‌شوند، بگذریم، حوادث آذربایجان در سال تحصیلی گذشته، خود نمونه‌ای از توزیع نابرابر این امکانات بود. در حالی که کلاس کودکان روستاهای زلزله زده در اهر به خاطر عدم تجهیز مدرسه و سرما تا مرز تعطیلی سالانه پیش رفتند، کودکان روستای شین‌آباد در آتش تجهیزات غیراستاندارد سوختند.

ج- ساختار بروکراتیک نظام آموزشی : صمد در بخش بازرسی و انواع و اقسام آن در کتاب کندوکاو ضمن اینکه بر صوری بودن بازرسی و نقش بازرس تاکید می‌کند، به نقد ساختار بروکراتیک نظام آموزشی می‌پردازد. وظیفه‌ی دستگاه بروکراتیک در نظام آموزشی مورد انتقاد صمد، تولید بخشنامه‌هایی است که در همان سیستم ضمانت اجرایی ندارد و پیگیری آن نیز صوری و بدون پشتوانه است. در چنین ساختاری هرکس بی‌سوادتر و بی‌مایه‌تر است، مسئولیتی هم در سیستم آموزشی دارد و بازرس و مسئول ارزشیابی کسی است که از آن سررشته‌ای ندارد. بی‌آنکه مشخص شود ارزیاب چگونه صلاحیت نظارت بر امور را به دست آورده است، سرنخ مهم‌ترین مسایل نیز در دست این قماش است. در طی ۵۰ سال اخیر ساختار آموزش و پرورش بی‌شک در یک چیز ثابت داشته است: حفظ شئونات بروکراتیک. آموزش و پرورش نوینی که در سایه سند تحول تبلیغ می‌شود، چیزی جز ادامه‌ی منطقی ساختار بروکراتیک مبتنی بر آموزش و پرورش بخشنامه‌ای نیست.

در این ساختار تنها عقلانیت بروکراتیک معنا دارد و در سایه‌ی چنین عقلانیتی است که بی‌توجه به پایه‌های مادی و عینی نظام آموزشی می‌توان به یک باره سیستم آموزشی را تغییر داد و

شده خشونت است. (۸) ضمن اینکه نگاهی به آمار جرم و جنایت و بزهکاری در سطح جامعه نشان می‌دهد که مساله‌ی خشونت در جامعه همچنان یک مساله‌ی اساسی است که نابرابری در عرصه‌های مختلف، فقر و بیکاری از عوامل بازتولید آن است.

وجود کودکان بازمانده از تحصیل، افزایش کودکان کار، خصوصی‌سازی در عرصه‌ی آموزش عمومی، افزایش رانت در سیستم آموزشی، نبود امکانات برابر در مناطق مختلف ایران، مدرک‌گرایی و تاکید بر موفقیت تحصیلی در عرصه‌ی آموزش، پیروی از متدهای غیرمشارکتی در شیوه تدریس، عدم توجه به نیازها و معیشت معلمان، مشارکت ندادن معلمان در تصمیم‌گیری، فربه بودن ساختار بروکراتیک و نبود مناسبات دموکراتیک در ساختار آموزشی از صدر تا ذیل و.... مشکلات اساسی نظام آموزشی امروز است. این مشکلات در غیاب الگو و بدیل مناسب در طی ۵۰ سال اخیر بازتولید و در مواردی تشدید یافته است.

بی‌شک الگوهایی چون صمد بهرنگی که پا بر زمین دارند و تحلیل و راهکارشان بر واقعیات مادی و عینی استوار است در حل بسیاری معضلات آموزش در ایران موثر و مفید خواهد بود. این در حالی است که فقدان تشکلهای صنفی با رویکرد برابری طلبانه در عرصه‌ی آموزش، مساله طرح بدیل سیستم آموزشی را با چالش روبرو نموده است؛ جامعه معلمان ایران فقط با فقدان تشکلهای آزاد و مستقل روبرو نیست بلکه در غیاب این تشکلهای، ادامه برخی جریانهای سیاسی با عناوینی مانند انجمن، مجمع و سازمان تحت عنوان تشکلهای صنفی معلمان سر برآورده‌اند که بیشتر می‌توان آن‌ها را به عنوان پیاده‌نظام احزاب و گروه‌های سیاسی در میان معلمان قلمداد نمود. انجمن‌هایی "خودمرجع‌پندار" که تا دیروز در کار تصفیه و پاکسازی مدارس بوده‌اند، امروز ردای نو بر تن کرده و در پی تغییر در مناسبات سیستم آموزشی هستند. از سویی منافع طبقاتی‌اشان به آنان اجازه نمی‌دهد در مسیری جز طبقاتی کردن آموزش عمومی در ایران قدم بردارند، آن‌ها جاده صاف‌کن‌های خصوصی‌سازی

پیش‌دانشگاهی را حذف نمود و به سیستم ۴۰ سال پیش رجوع نمود و نامش را نظام ۶، ۳، ۲ نهاد. تحفه‌ای که معلوم نیست در دولت موسوم به تدبیر و امید که همه‌ی تدبیرش برای احیای بخش خصوصی است، چگونه عملیاتی خواهد شد. از این مساله که بگذریم نگاهی به سیستم ارزشیابی معلمان و شاخص‌ها و محورهای ارزشیابی و موقعیت ارزیاب و سلسله مراتب بروکراتیک آن نشان می‌دهد که ساختار نظام آموزشی در ایران تا چه اندازه غیرقابل انعطاف است.

۵- **تنبیه بدنی** : صمد در کتابش مساله تنبیه بدنی و زمینه‌های اجتماعی اش را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و معتقد است با وجود زمینه‌های اجتماعی خشونت در خانواده و جامعه نمی‌توان با بخشنامه‌های صوری مساله تنبیه بدنی را حل نمود. معلمی که در دوره‌ی دانشسرا، خود مورد تنبیه بدنی واقع می‌شود چگونه می‌تواند در چرخه بازتولید خشونت قرار نگیرد. ۵۰ سال از طرح مساله صمد می‌گذرد باوجود این، این معضل همچنان در مدارس ایران پابرجاست، بخصوص در مناطق محروم و حاشیه‌ای دانش-آموزان و والدین‌شان درک درستی از حقوق خود ندارند هنوز دانش‌آموزان و معلمانی هستند که تنبیه بدنی را جزئی از حقوق معلم تلقی می‌کنند، والدینی که مدیران و معلمان را به تنبیه فرزندان خود توصیه می‌کنند. در بسیاری موارد خشونت‌های فیزیکی جای خود را به تنبیه غیر فیزیکی داده است محرومیت از کلاس، اخراج موقت و دائم راهکاری است که معلمان و مدیران در مدرسه هژمونی خود را اعمال می‌کنند، بسیاری از مدیران ادارات و مدارس که با روده درازی، معلمان را به عدم تنبیه بدنی توصیه می‌کنند، خود در کسوت معلمی بر دستان بسیاری از دانش‌آموزان شلاق و ترکه زده‌اند. عدم تنبیه بدنی در واقع هنوز تنها یک بخشنامه است، اگر امروز تنبیه بدنی در تمام مدارس ایران رایج نباشد، در بسیاری مدارس صورت می‌گیرد و در محدود مناطقی که تنبیه بدنی اعمال نمی‌شود و از سکه افتاده است، انواع خشونت غیرفیزیکی در جریان است که کنترل دانش‌آموزان در رفتار و پوشش با توجه به آیین‌نامه‌ها شکل متداول و قانونی

^۷ - برای بررسی تاثیرات سند تحول در زندگی کودکان طبقه کارگر نگاه کنید به سندی که متحول نیست.

http://kanoonmodafean1.blogspot.com/2013/05/blog-post_4.html

^۸ - برای آشنایی با تنبیه بدنی در مدارس ایران نگاه کنید به خشونت فرزاد محمدی

http://kanoonmodafean1.blogspot.com/2013/06/blog-post_3104.html

^۹ - ضمن احترام به تمام فعالان صنفی در عرصه آموزش ایران و پاسداشت حرمت کسانی که در این مسیر متحمل رنج، آزار، اذیت، اخراج، تبعید و حبس شده‌اند باید براین نکته تاکید نمود که یکی از نکات تامل برانگیز در ارتباط با تشکل‌های موسوم به صنفی، عملکرد تعدادی از کانون‌های صنفی معلمان است. کانون‌هایی که به باور نگارنده از پتانسیل حداقلی و مناسبی برای نمایندگی صنفی معلمان برخوردارند، قرار گرفتن نام آنها در کنار برخی گروه‌ها که مساله صنفی برایشان آخرین اولویت را دارد، جای سوال دارد. بی شک نقد منصفانه کانون‌های صنفی توسط فعالان صنفی درون و بیرون کانون‌ها برای گشودن فضای گفتگو در بین معلمان مفید و موثر است.

آموزش عمومی در ایران اند، آنانی که طی روزهای گذشته تحت عنوان تشکل‌های صنفی (۹) معلمان به صورت تمام قد از وزارت نجفی، نفر اول خصوصی‌سازی آموزش عمومی در ایران حمایت کردند.

با توجه به مناسبات فوق و هجومی سرمایه و بازار به عرصه آموزشی عمومی، اهمیت الگوی صمد و بازخوانی اندیشه‌هایش ضرورتی دو چندان پیدا خواهد نمود. اگر امروز خوب نگاه کنیم، صمدبهرنگی از عمق تاریخ، از روستاهای آذربایجان، از آخیرجان، و از دل امواج ارس ما را مخاطب قرار می‌دهد که جهانی برابر، آزاد و به دور از جنگ، استثمار و ستم طبقاتی برای کودکان میسر است.

منابع و زیرنویس‌ها:

^۱ - ساعدی در شماره ۱۸ مجله آرش، بعد از مرور کارنامه کاری صمد می‌نویسد «... و باز اینها تمام کار او نبود شاهکار او زندگی اش بود. او تمام مدت در حال یاد گرفتن و یاد دادن بود.»

^۲ - صمد در ابتدای کتاب ماهی سیاه کوچولو می‌نویسد «مرگ خیلی آسان می‌تواند به سراغ من بیاید، اما من تا می‌توانم زندگی می‌کنم، نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شوم که می‌شوم، مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد»

^۳ - یوسفی ناصر (۱۳۸۹:۲)، رویکردهای آموزشی در کار با کودکان خردسال، انتشارات کارگاه کودک، تهران، چاپ اول.

^۴ - بهرنگی پیش از پرداختن به موضوع طبقاتی این تیپ از معلمان در بخش زیرمیکروسکپ کتاب کندوکاو عنوان می‌کند روی سخنش با معلم خوب که حکم کیمیا دارند نیست. برای مطالعه رجوع کنید به کندوکاو در مسایل تربیتی ایران صفحات ۱۱۲ تا ۱۲۰.

^۵ - در کتاب طبقه و کار در ایران، سهراب بهداد و فرهاد نعمانی نظرات جالبی در مورد ساختار طبقاتی ایران ارائه نموده اند، نویسندگان موقعیت طبقاتی معلمان را نیز مورد بحث قرار داده‌اند.

^۶ - بهرنگی، صمد (۱۳۷۹:۷۵)، کندوکاو در مسایل تربیتی ایران، انتشارات صدای معاصر، تهران: چاپ دوم.

کودک غیر قانونی حق با سواد شدن ندارد!؟

گفت و گو با معلمی که به جای معلمی سبزی پاک می کند

هاله صفرزاده

دیگر در کوچه پس کوچه‌های شهرک‌های اطراف تهران، اثری از مدارس خودگردان افغان دیده نمی‌شود. مدارس که در زیرزمین‌ها با همت جوانان باسواد مهاجر افغان برای سوادآموزی کودکان هم‌وطنشان ایجاد شده بود. این مدارس بسته شدند چرا که افغان‌ها باید به کشورشان برمی‌گشتند. در کنار بستن مدارس خودگردان، همان سال‌ها شهرداری ترفندی هم به ان‌جی‌اوهایی زد که به بچه‌های افغانی درس می‌دادند. گفته بودند بیا بیاید لیست بچه‌های افغان را بدهید تا ما سرانه‌ای به شما بدهیم. بعد هم معلوم شد تمام کسانی که اسمشان را به شهرداری داده بودند به افغانستان برگردانده شدند.

مدارس بسته شدند اما مهاجران به افغانستان برنگشتند یا اگر هم به زور فرستاده شدند بار دیگر با تحمل هزینه‌های گزاف بازگشتند. چرا که در افغانستان جنگ‌زده هنوز امنیت وجود ندارد، هنوز کاری نیست که بتوان با آن گذران زندگی کرد. شرایط آنقدر بد است که دشواری‌های زندگی در ایران را به جان می‌خرند و باز می‌گردند و در این گیرودار رفت و آمد و "کارت اقامت" و "مهاجر غیرقانونی" و "دیپورت" و "بازگشت" و ... این کودکان هستند که از تحصیل محروم می‌شوند. این کودکان هستند که به جای درس و تحصیل و بازی، باید کار کنند. در خیابان‌ها در میان زباله‌ها دنبال جمع‌آوری ضایعات باشند یا به دستفروشی و فال فروشی و... بپردازند و به جرم فرزند "مهاجر غیرقانونی" بودن باید از تحصیل محروم شوند.

یکی از معلمان سابق این مدارس را پیدا کردیم. با او به گفت و گو نشستیم. از تعطیلی مدرسه اش گفت. این تعطیلی آن چنان تاثیر بدی روی او داشت که نمی‌توانست به راحتی از آن صحبت کند. می‌گفت با من آن گونه رفتار کردند که دیگر تا زمانی که در

ایران هستم فکر آموزش دادن را هم نمی‌کنم. وقتی مدرسه را بستند بهشان با خنده گفتم:

"حالا که تمام جوی‌ها در ایران کنده شد، لوله‌های گاز به تمام ایران رسید، دیگر احتیاجی به "افغانی" ندارید... پس بگذار بچه‌های مهاجر بی‌سواد بمانند تا نسل بعدتان هم کارگر بی‌سواد و ارزان "افغانی" داشته باشد.

از او پرسیدم به چه جرم و اتهامی مدرسه را بستند؟

گفتند: "کارتان غیرقانونی است. کسی که کارت ندارد نباید درس بخواند."

اما مگر درس دادن به بچه‌ها، باسواد کردن آنها، از توی خیابان‌ها جمعشان کردن جرم است؟ کار من غیرقانونی نبود. کدام قانون می‌گوید نباید بچه‌ای درس بخواند؟ بهشان گفتم:

"اگر به بچه‌ها درس یاد ندهم این بچه‌های کار بی‌سواد در جامعه ی شما چه خواهند شد؟ اینها که می‌روند از توی سطل زباله آشغال جمع می‌کنند و از نظر شما بی‌فرهنگ هستند، ذاتا که بی‌فرهنگ نیستند. شما نمی‌گذارید درس بخوانند و سواد یاد بگیرند. می‌دانید اینها چقدر باهوشند و چه استعدادی دارند؟ چقدر دوست دارند درس بخوانند. بیشتر اینها اینجا به دنیا آمده‌اند. اینها، ماها، ایرانی هستیم. هنوز یک قرن نشده که افغانستان از ایران جدا شده ... آیا این بد است که من آموزش بدهم تا این بچه‌ها راه صحیح زندگی را بیاموزند؟ این بچه‌ها در کنار بچه‌های شما بزرگ می‌شوند ..."

اما آنها خواستند که این بچه‌ها در همان سطح "افغانی" بمانند. بی‌سواد باشند. گفتند دیگر حق ندارید آموزش دهید. حتا کلاس قرانم را هم بستند. خیلی دوندگی کردم تا همان کلاس قران را هم داشته باشم. باید امتحان می‌دادم، می‌رفتم وزارت خارجه و خلاصه از هفت خان می‌گذشتم تا مجوز کلاس قران را می‌گرفتم. ولی پیگیری نکردم. چون گفتند:

اما من هنوز توی زیرزمین می‌نشینم تنها، رادیو پیام گوش می‌کنم و سبزی پاک می‌کنم. خوب یک دختر مجرد افغان که نمی‌تواند از خانه خارج شود. اما وقتی مدرسه داشتم وضع فرق می‌کرد.

روزی چند بسته سبزی پاک می‌کنی؟

بستگی دارد. الان که وضع فروش خوب نیست روزی حدود هزار بسته‌ی کوچیک درست می‌کنم.

برای این هزار بسته چقدر درآمد داری؟

بیست تا بیست و پنج هزار تومان بعضی روزها سی هزار تومان. من، برادرم، زن برادرم، پدرم و برادر کوچیکم همه درگیر این کاریم.

یعنی ۵ نفر آدم کار می‌کنید و فقط روزی سی هزار تومان درآمد دارید؟

بله. تازه برادرم می‌رود از سر باغ سبزی می‌آورد که این قدر درآمد داریم.

روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

از ۶ صبح تا ۴ بعد از ظهر.

بعضی وقت‌ها هم از دیگران کمک می‌گیریم. خانم برادرم الان باردار است و نمی‌تواند مثل قبل کار کند. در همسایگی‌مان خانمی بیوه هست که کمک می‌کند. برای هر بسته‌ی کوچک ۲۰ تومان بهش می‌دهیم.

سبزی خاصیتش این است که درآمدت روزانه است. کار کردی پول داری، کار نکردی پول نداری. اما نمی‌صرفد. سبزی خراب می‌شود. ماندگاری ندارد. ضرر دارد. راه دیگری هم نداریم. پدرم اگر هم برود کارگری کند نمی‌تواند پولش را بگیرد. سال‌ها در افغانستان خودمان کارگر داشتیم حالا برایش سخت است که کارگری کند. چند سال قبل سبزی را تعطیل کردیم. رفت یک

" فقط حق آموزش قرآن را داری. نباید ببینیم بچه‌ای در کلاست مداد دستش باشد؟! "

نگفتند چرا نباید بچه‌ها در کلاس قرآن مداد دست بگیرند؟

چرا. منظورشان این بود که آموزش و درسی در کار نباشد. بچه‌ها نباید در کنار قرآن، سواد یاد بگیرد. می‌گفتند "به هیچ عنوان حق آموزش ندارید. بچه‌ها اگر قانونی هستند باید بروند مدارس دولتی و اگر غیرقانونی هستند باید برگردند افغانستان". گفتم. آخر به بچه‌ای که سواد ندارد من چه بیاموزم؟ عربی قرآن را یاد بگیرد ولی نفهمد، چه فایده‌ای دارد؟ مگر نمی‌گویید قرآن بزرگترین مرجع است. آیا نباید آن را فهمید؟"

چقدر با این سیاست توانستند مهاجران غیرقانونی را به افغانستان برگردانند؟

صفر. فقط یک تعداد بچه‌ی بیسواد باقی ماندند.

از شرایط زندگی برایمان بگو

پدرم به دلیل جنگ‌ها و مسایلی که در افغانستان به سرمان آمده بود، بیماری اعصاب داشت و مادرم مجبور شد از سال ۷۰ شروع به کار کند. با سه چهار تا بچه مدرسه رو و تامین هزینه‌های زندگی سخت بود. این طوری بود که مادرم سبزی پاک کردن را شروع کرد.

عمویم سبزی می‌آورد و ما پاک می‌کردیم و عمویم می‌برد همین اطراف خانه‌مان می‌فروخت تا کم کم حال پدرم بهتر شد ولی از همان موقع تا حال سبزی پاک کردیم. مادرم آنقدر سبزی پاک کرده بود که کمرش خم شده بود تا وقتی که شرایط جور شد که از ایران برود. من ازش خواهش کردم که برود. گفتم تا کی می‌خواهی اینجوری کار کنی. اینقدر سبزی پاک کنی که بمیری و بعد پدر، خدای ناکرده بمیرد و... و همه‌مان زیر بار سبزی پاک کردن بمیریم. الان مادرم و خواهر رفته‌اند اروپا. شرایطشان خوب است. دیگر کار نمی‌کند. حقوقی بهش می‌دهند، بیمه شده و همه چیزش رایگان است. از همه نظر ساپورت می‌شود.

دوبار. ولی نگذاشتند برود. تازه اگر ما دانشگاه هم برویم وقتی لیسانس بگیریم باید از ایران برویم. یک روز بعد از لیسانس نمی‌توانیم در ایران بمانیم. بعد از این که نتوانست دانشگاه برود شروع کرد به باسواد کردن بچه‌ها. مدرسه را باز کرد و دو سه سال بعد من هم شدم همکار خواهرم.

از تجربه‌ی خودت، از معلمی بگو.

تجربه‌ی خیلی خوبی بود. من هفت سال معلم بودم. الان دو سال است که مدرسه‌ام بسته شده و کارگری می‌کنم. زمانی که وارد کلاس می‌شدم اگر بزرگترین مشکل را داشتم فراموش می‌کردم. باور کنید حتی وقتی به بچه‌ای کثیف و دست و صورت نشسته نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم که زنده‌ام.

در آن روزها از ساعت ۶ صبح بیدار می‌شدم تا ده سبزی پاک می‌کردم. چون می‌گفتند باید پاک کنی. ده صبح با خواهرم می‌رفتم مدرسه بدون این که نهار و صبحانه بخورم تا ساعت ۴ عصر هم درس می‌دادم. باور کنید نه سردرد می‌گرفتم نه خستگی سرم می‌شد. احساس می‌کردم آن ساعاتی که در مدرسه با بچه‌ها مشغولم اصلا جزو ساعات تلف شده‌ی عمرم نیست. اصلا توی این ۷ سال پیر نشدم. زمانی که می‌توانستم به بچه‌ای نشستن را یاد بدهم (آخر آنها نمی‌نشستند همه‌اش می‌ایستادند) خودکار و مداد گرفتن را یادش می‌دادم، احساس می‌کردم وارد مرحله‌ی بالاتری از زندگی‌ام شده‌ام. جایگاهی که نمی‌توانم وصفش کنم. آرزو می‌کنم بار دیگر معلم بودن را تجربه کنم.

چند تا دانش آموز داشتی؟

من کارم را با ۱۵ دانش آموز کلاس دومی شروع کردم. همان سال من خودم داشتم سوم دبیرستان را می‌خواندم. توی یک زیرزمین کوچک ۹ متری. دو تا کلاس داشتیم. پرده زده بودیم کلاس‌ها را جدا کرده بودیم. پول پیش کرایه این جا را دوستان کمک کرده بود.

جایی کارگری کرد پولش را ندادند. دیگر نرفت. پدرم خیلی از لحاظ بدنی قوی بود از پارسال مریض شد فکر می‌کنم سکنه کرده است. می‌گوید وقتی کفش از پایم بیرون می‌رود نمی‌فهمم. نتوانستیم او را پیش دکتر متخصص ببریم با این ویزیت‌های گران و دارو... حالا خیلی ضعیف شده است. الان هفتاد سالش است ولی هنوز ازش کار می‌کشیم.

چطور شد معلم شدی؟

اول خواهرم معلم شد. او خیلی باهوش بود. خیلی هم سختی کشید. من یک هزارم خواهرم هم سختی نکشیدم. درس خواندن دختران را او در خانواده رسم کرد. تا قبل از اینکه او به مدرسه برود در خانواده‌ی ما نمی‌گذاشتند دخترها مدرسه بروند. خواهرم خودش رفت ثبت نام کرد. به مدیر مدرسه گفته بود که می‌خواهم مدرسه ببایم. با لباس خانه رفته بود. مدیر گفته بود برو با بزرگترت بیا. شما کارت ندارید؟ تو نمی‌توانی درس بخوانی. گفته بود پس چرا برادرم درس می‌خواند؟ من هم می‌خواهم درس بخوانم. بعد که فامیل فهمیدند او مدرسه می‌رود، تمام اقوام دخالت کردند که او را از مدرسه بیرون بیاورند. ولی برادر بزرگم نگذاشت. تنها فردی بود که در مقابل همه ایستاد و گذاشت ما درس بخوانیم. بعد، دیگر سیل دختران فامیل بود که به مدرسه رفتند.

من درس خواندن را سال ۷۳ شروع کردم. البته خواندن تمام کتاب‌ها را بلد بودم ولی نوشتن را نمی‌دانستم. عاشق درس خواندن بودم. یکی از برادرانم نمی‌گذاشت. برادر دیگرم گفت چه طوری می‌خواهید جوابش را بدهید و از من حمایت کرد. این طوری بود که من هم به کلاس نهضت رفتم و با سواد شدم. نمی‌دانید با چه سختی درس خواندم. خودم رفتم اسمم را نوشتم. همین برادر بزرگم و مادرم کمکم کردند تا توانستم درس بخوانم. سبزی پاک کردم و تا سوم دبیرستان رشته‌ی تجربی درس خواندم و با این شرایط دیپلم گرفتم. دوست دارم در رشته‌ی زمین شناسی یا مامایی درس بخوانم. خواهرم دانشگاه قبول شد

در باره‌ی کار بچه‌ها راه می‌آدم. می‌گفتم بچه‌ای که درس می‌خواند نباید از کارش بزند. برای این که بگذارند بیایند مدرسه. بعضی وقت‌ها چرخ‌شان را جلوی مدرسه می‌گذاشتند و می‌گفتند می‌خواهیم بیاییم درس بخوانیم. می‌گفتم بیایید. در را باز می‌گذاشتم تا هم از چرخ‌شان مواظبت کنم و هم آنها بتواند درس بخوانند. بیشتر مادرها بی‌سواد بودند اما می‌خواستند که بچه‌هایشان به خصوص دخترانشان درس بخوانند.

من هم با آنها همکاری می‌کردم. این اواخر از پسرها ۵ هزار تومان می‌گرفتم. و از دخترها دو هزار و پانصد تومان. با این شیوه کار می‌کردم چون فکر می‌کردم در آینده هیچ مادری نباید بیسواد باشد. وقتی درس می‌خواندند برایشان جوری از آینده گفته بودم که عاشقانه درس می‌خواندند. من خانه‌ی دانش‌آموزانم نمی‌رفتم، ولی وارد روح و روانشان می‌شدم و می‌کشاندم‌شان مدرسه. الان که مدرسه بسته شده، همه به خیابان‌ها برگشته‌اند. هنوز هم گاهی آنها را در خیابان می‌بینم. می‌گویند خانم کی مدرسه را باز می‌کنی. فقط اشک در چشمانم حلقه می‌زند و با بغض می‌گویم: "نمی‌گذارند!"

توی این هفت سال شاید ۵۰۰ نفر بی‌سواد را باسواد کردم. تا پنجم درس می‌دادم. مدرسه دولتی ما را به رسمیت نمی‌شناخت. ولی در واقع می‌شناخت. بچه‌ای که می‌آمد پیش من تا کلاس سوم می‌رفت مدرسه دولتی او را قبول می‌کردند و تعیین سطح می‌کردند و سرکلاس چهارم می‌نشست. البته اگر کارت اقامت داشت. آنها کار ما را می‌شناختند. می‌دانستند بچه‌ها، خوب درس یاد گرفته‌اند.

اگر بخواهم در یک جمله بگویم معلمی شغل نیست عشق است. وقتی ساعت ۴ مدرسه خالی می‌شد من متوجه می‌شدم که چقدر مشکلات دارم. باید بروم خانه و دوباره همان وضع و...

فکر می‌کنی که برای حل مشکل تحصیل کودکان مهاجر چه راه حلی هست؟

نزدیک یک سال اینجا بودم. بچه‌ها بدون نیمکت و مکت می‌نشستند و درس می‌خواندند. سر سال دانش‌آموزانم شدند سی چهل تا. سخت بود. دیگر مدرسه را کردم سه شیفِتِ دو ساعته.

شانس آوردم یک پول قرعه کشی بردم. اگر آن پول نبود نمی‌توانستم جای بهتری بگیرم. برای کار خیر، همیشه دست خدا همراهان بوده است. به بچه‌ها گفتم نفری ۵ هزار تومان بیاورند تا کلاس را عوض کنیم. صد هزار تومان جمع شد. اسمم را در آن قرعه کشی نوشتیم. ماه بعد که باید جابه جا می‌شدیم قرعه‌کشی صندوق تعاونی محله را بردم، حدود ۹۳۰ هزار تومان. این طوری بود که توانستم جای بهتری بگیرم و کار را ادامه بدهم. زمانی که مدرسه را بستند، نمی‌دانم با چه مجوزی، حدود ۹۰ تا شاگرد داشتم.

از خیلی‌هاشان پول نمی‌گرفتم. آنهايي که پدر نداشتند. آنهايي که پدر سخت‌گیر داشتند که به خاطر پول سخت‌گیری می‌کردند یا با خاطر حجاب و می‌گفتند که چون بچه‌ها دخترند نباید از خانه بیرون بروند و ... به همه‌ی این جور بچه‌ها رایگان درس می‌دادم یا کمتر می‌گرفتم. باعشق درس می‌دادم. تفاوت نمی‌گذاشتم بین آن که پول می‌داد و آن که رایگان بود. حتا اگر درس هم نمی‌خواند سعی می‌کردم وادارشان کنم درس بخوانند. خیلی‌هاشان پدر معتاد داشتند. ماهی دوهزار تومان می‌گرفتم. الان چند تا مدرسه‌ای که هست می‌گویند ماهی بیست هزار تومان می‌گیرند. مال خانم... همان که رفته بود آدرس مدرسه ما را داده بود و باعث شد که مدرسه ما بسته شود.

از شاگردانت بگو.

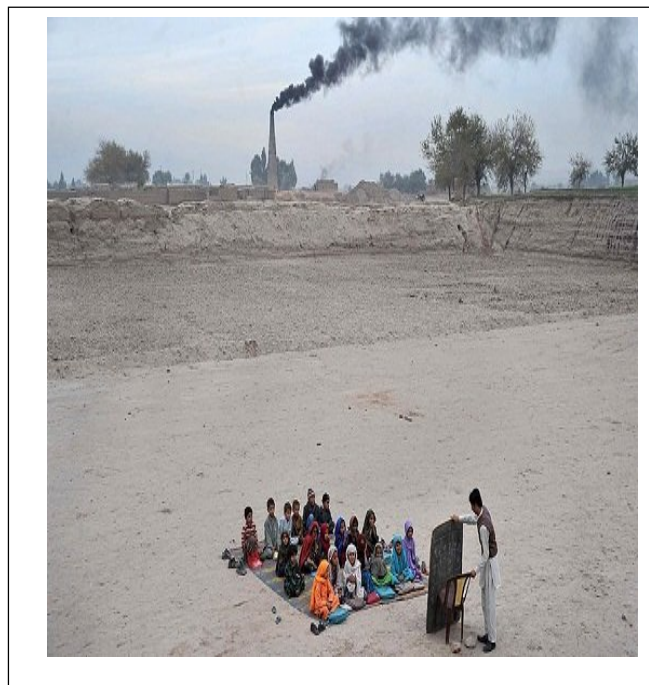
بیشتر شاگردان من بچه‌های کار بودند. بچه‌ی ۷ یا ۸ ساله را ساعت ۸ شب توی کوچه مشغول کار می‌دیدم، فال می‌فروخت. خانواده‌اش مجبورش می‌کردند کار کند. بیشترشان نان خشکی بودند. خیلی از خانواده‌ها به درآمد بچه‌ها نیاز داشتند اما خیلی‌هاشان از روی عادت بچه‌شان را سرکار می‌فرستادند. چون بچه‌ی فامیلشان می‌رفت او هم بچه‌اش را می‌فرستاد سر کار. من

مساله آموزش و پرورش از مسایل مهم و زیربنایی هر کشوری است. آینده ی جامعه به تربیت نسل جدید بستگی دارد. به همین جهت است که اکثر دلسوزان جامعه بر این اعتقاد هستند که باید بودجه ی آموزش و پرورش هر ساله افزایش یابد. اما با کمال تاسف شاهد آن هستیم که در کشورهای سرمایه‌داری به جای افزایش بودجه‌ی آموزش و پرورش، بودجه‌های نظامی و انتظامی و امنیتی را افزایش می‌دهند.

کارشناسان مستقل همواره معتقد بودند که افزایش بودجه‌ی آموزشی رابطه‌ی مستقیم با پایین آمدن جرم و جنایت داشته است. اما نظام سرمایه‌داری که همواره به فکر سود و استثمار نیروی کار است بر این گمان سیر می‌کند که برای مقابله با اعتراضات و مبارزات مردم باید نیروهای نظامی و سرکوبگر را افزایش داد.

ما شاهدیم که در کشور خودمان در حالی که در بودجه سال آینده نهادهای نظامی و انتظامی از افزایش بودجه برخوردار است اما هم چنان دانش‌آموزان مناطق محروم در کلاس‌هایی بدون هیچ گونه امکانات مناسب درس می‌خوانند به طوری که در فصل سرما از وسائل گرمایی غیراستاندارد در مدارس استفاده می‌شود که در نتیجه آن هر ساله جان تعدادی از دانش‌آموزان گرفته شده و عده‌ای ناقص و مجروح می‌شوند و...

درس خواندن در همه‌ی جهان برای بچه‌ها آزاد است. هیچ کس نباید جلوی آموزش کسی را بگیرد. اما می‌گویند ما اینجا غیرقانونی هستیم. آن ور افغانستان هم کار نیست. اگر بتوانی روزی ۵۰ افغانی در آنجا در بیاوری، می‌توانی زندگی کنی. ولی کار نیست، درآمد نیست. اگر مهاجران بتوانند برگردند خوب است. به نظر من خانواده‌ها باید بدانند که زندگی خودشان که فنا شده زندگی فرزندشان را فنا نکنند. ولی خیلی از آنها به خاطر نان از علم گذشته‌اند. باید حساب بچه‌ها از پدر ومادهاشان جدا باشد. بچه‌ها بدون هیچ اما و اگری باید درس بخوانند، آن هم بدون پرداخت پول. می‌دانید مدارس دولتی از بچه‌های مهاجر قانونی چقدر پول می‌گیرند. برای اکثر خانواده‌ها امکان پرداخت چنین پول‌هایی نیست. کاش روزی برسد که هیچ بچه‌ای از تحصیل محروم نباشد.



کلاس‌های گرم و ایمن، رویای دانش‌آموزان فرودست

محمد حبیبی

دانش‌آموز، معلم و مدرسه سه مولفه اصلی نظام آموزشی هر کشوری محسوب می‌شوند. سه مولفه‌ای که هرکدام به صورت جداگانه و نیز در ترکیب با یکدیگر، سطح و میزان استانداردهای آموزشی یک کشور را نشان می‌دهند. تغییر و تحول در مولفه‌های دانش‌آموز و معلم، به عنوان نیروهای انسانی، مستلزم برنامه‌هایی بلندمدت و زمان‌بر است. به عبارت دیگر جزیی از تغییرات فرهنگی و اجتماعی یک کشور محسوب می‌شود.

اما مدرسه به عنوان یک مکان، جایی که تبدلات آموزشی در آن شکل می‌گیرد، از جنبه‌هایی متفاوت از دو مولفه دیگر است. مدرسه امکانات و ابزارهای لازم برای آموزش کودکان و نوجوانان را فراهم می‌کند و معمولاً با اجرای برنامه‌هایی مدون و صرف هزینه‌های لازم، هر کشوری می‌تواند در کوتاه مدت به زیر ساخت‌های لازم برای رسیدن به مدارس بهینه دست یابد.

اما سی و شش سال پس از انقلاب ۵۷ و استقرار نظام جمهوری اسلامی، با وجود منابع نفتی و مالی فراوان در ایران، هنوز مدارس این کشور از اولین ضروریات یک مکان آموزشی، یعنی ایمنی محروم هستند. بعد از طرح و اجرای پنج برنامه توسعه و تبلیغات فراوان رسانه‌ای در زمینه پیشرفت‌های فنی و علمی در طول سه دهه اخیر، یک مقام مسئول در آموزش و پرورش دولت یازدهم از وجود ۱۲۰ هزار کلاس درس در سراسر کشور که فاقد سیستم گرمایشی استاندارد هستند، سخن می‌گوید. به عبارت دیگر هنوز یک سوم مدارس کشور از سیستم گرمایشی نا ایمن برخوردارند. به گفته همین مقام مسئول این تعداد کلاس، نزدیک به سه میلیون و ۲۰۰ هزار دانش‌آموز را در خود جای داده است. (۱)

یعنی هر ساله با آغاز فصل سرما، خطر آتش‌سوزی در کمین این تعداد دانش‌آموز ایرانی است. در این میان دانش‌آموزان مناطق حاشیه‌ای، شهرستان‌های محروم و روستاها در معرض

آسیب‌پذیری بیشتری هستند. سیستم گرمایشی در کلاس‌های درسی این مناطق به دلیل فقدان امکانات و محرومیت شدید، از حداقل‌های امنیتی لازم هم برخوردار نیستند. در واقع به همین علت است که تقریباً تمام حوادث منجر به آتش‌سوزی در طول دو دهه اخیر در این مناطق اتفاق افتاده است.

مشهورترین آنها فاجعه آتش‌سوزی در مدرسه دخترانه روستای شین‌آباد بود که در نتیجه آن ۲۹ دانش‌آموز دختر دچار سوختگی شدید شدند که دو نفر از آنها بر اثر شدت جراحات وارده فوت کردند. اگرچه تمرکز شبکه‌های مجازی بر این فاجعه و حساسیت رسانه‌ها، فاجعه شین‌آباد را در مرکز توجه افکار عمومی قرارداد، اما این اولین باری نبود که دانش‌آموزان قربانی بی‌کفایتی مسئولین آموزش و پرورش می‌شدند.

در سال ۷۶ آتش‌سوزی در یک مدرسه ابتدایی در شهرستان شفت گیلان منجر به سوختگی شدید معلم کلاس و سوختگی ۱۱ دانش‌آموز دیگر شد. فداکاری و از جان گذشتگی معلم کلاس (حسن امیدزاده)، نجات‌بخش جان دانش‌آموزان بود. معلمی که در تیرماه ۹۱ پس از تحمل ۱۵ سال درد و رنج ناشی از سوختگی در سن ۵۸ سالگی درگذشت. در حادثه‌ای دیگر، ۱۳ دانش‌آموز روستایی محروم در لردگان استان چهارمحال و بختیاری - روستای سفیلان - دچار سوختگی بالای چهل درصد شدند. این حادثه در آبان ماه ۸۳ اتفاق افتاد. دوسال بعد در آذرماه ۸۵، سرنگونی یک بخاری علالدین، تنها وسیله گرمایشی یک کلاس، در مدرسه شهید رحیمی درودزن - از توابع استان فارس - فاجعه دیگری را رقم زد که خبر آن تا مدت‌ها با دستور مقامات مسئول رسانه‌ای نشد. در این حادثه ۸ دانش‌آموز دچار سوختگی شدید از ناحیه سر و دست شدند.

در آبان ماه ۸۹ بر اثر وقوع آتش‌سوزی دیگری در یک خوابگاه شبانه‌روزی دانش‌آموزی در منطقه چاه‌رحمان سیستان و بلوچستان، یک دانش‌آموز جان خود را از دست داد. درست یک سال بعد، در آبان ماه ۹۰، خوابگاه دانش‌آموزان دبیرستانی در چابهار طعمه حریق شد. در این آتش‌سوزی چهار دانش‌آموز جان

در واقع به جای صرف هزینه‌های لازم و ایجاد سرپناه مناسب برای تحصیل دانش‌آموزان، مقامات آموزش و پرورش ترجیح داده‌اند که صورت مساله را به طور کامل پاک کنند.

بدین ترتیب در طول سه دهه اخیر و با وجود منابع مالی عظیمی که در نتیجه فروش نفت عاید دولت‌های متعدد در جمهوری اسلامی شده، همچنان هر ساله باید در فصل زمستان شاهد حوادث دلخراش آتش‌سوزی و قربانی شدن دانش‌آموزان بیشتری باشیم. همانطور که تاریخ حوادث آتش‌سوزی نشان می‌دهد تغییر دولت‌ها و مسئولین آموزشی نیز تاثیری در جلوگیری از فجایع آتش‌سوزی در مدارس نداشته است. این در حالی است که به گفته عضو هیات رئیسه کمیسیون بهداشت و درمان مجلس هزینه تجهیز یک مدرسه ۶ کلاسه به سیستم گرمایشی ایمن، تنها ۲۰ میلیون تومان است. (۶)

نگاهی به هزینه‌های گزافی که هر ساله به مناسبت‌های مختلف صرف تبلیغات رسانه‌ای و ایدئولوژیک در آموزش و پرورش و سایر ارگان‌های دولتی می‌شود، نشان می‌دهد مشکل اصلی در رفع معضل آتش‌سوزی در مدارس نه کمبود بودجه که بیش از هر چیز بی‌کفایتی و بی‌مسئولیتی مدیران دولتی در ادوار مختلف است. با این همه رییس سازمان نوسازی مدارس در آخرین اظهارنظر خود، از کمبود بودجه در سال جاری برای تجهیز مدارس سخن گفته و وعده تجهیز همه مدارس کشور به سیستم‌های گرمایشی استاندارد تا پایان سال ۹۵ را داده است. وعده‌ای که سال‌هاست تکرار می‌شود و بعید است با این شرایط مدیریتی عملی شود.

فهرست یادداشت‌ها:

- ۱- سایت خبری تابناک ۱۷ آذر ۹۳
- ۲- سایت خبری خبرآنلاین ۲۲ آذر ۹۱
- ۳- خبرگزاری ایسنا ۶ آذر ۹۳
- ۴- خبرگزاری مهر ۷ آبان ۹۳
- ۵- خبرگزاری مهر ۵ آبان ۹۳

خود را از دست دادند. دانش‌آموزانی که بنا بر نظر مسئولان محلی از نخبگان استانی بودند. و نهایتاً فاجعه آتش‌سوزی در مدرسه دخترانه شین‌آباد. (۲)

اما شین‌آباد هم آخرین حادثه نبود. در همین آذر ماه امسال نیز استفاده از بخاری نفتی غیراستاندارد در یک مدرسه روستایی در اردبیل منجر به آتش‌سوزی شد که بنابر نظر مسئولان محلی تلفات جانی نداشته است. (۳)

آنچه که ارائه شد تنها گوشه‌ای از حوادث آتش‌سوزی در مدارس کشور است. همانطور که تاریخ حوادث نشان می‌دهد محدود به دوره مشخصی نبوده است. بسیاری از این حوادث از چشم رسانه‌ها دور مانده و بعضاً آمار صحیحی از قربانیان، در نتیجه فشارهای مسئولین وزارتی ارائه نمی‌شود.

از سوی دیگر استفاده از وسایل گرمایشی نا امن تنها مختص به شهرستان‌های دور افتاده و محروم نیست بلکه دانش‌آموزان در استان‌های بزرگ هم با سرمای کلاس‌های درس دست به گریبان هستند. بنا بر نظر یکی از نمایندگان مجلس "سیستم گرمایشی ۵ درصد از مدارس اصفهان چراغ‌های نفتی است در حالی که حدود ۱۰ درصد از کل دانش‌آموزان اصفهان در این کلاس‌ها تحصیل می‌کنند. بعضی از این مدارس روستایی در مناطق سردسیر واقع شده‌اند که سرمای کلاس و نبود سیستم گرمایشی مناسب احتمال وقوع خطرات و تعطیلی ناخواسته را فراهم می‌کند." (۴)

یکی از راهکارهای مسئولین امر در دو سال اخیر، اجبار دانش‌آموزان به تحصیل در کلاس‌های سرد و فاقد بخاری است. به طور مثال بنابر گزارش خبرگزاری‌ها بسیاری از دانش‌آموزان مدارس عشایری در شمال استان خوزستان، در فصل سرما، در چادرهای سرد و بدون استفاده از وسایل گرمایشی مشغول تحصیل هستند. بنا بر دستور مقامات مسئول، این مدارس اجازه استفاده از بخاری نفتی را ندارند. (۵)

به سطح افکار عمومی راه می‌یابد. آنها نیز به‌خوبی می‌دانند که ریشه‌ی تنبیه بدنی در ساختار آموزشی و برآیند عملکرد کارگزاران نظام آموزشی است.

اگر می‌خواهید از میزان و نحوه‌ی تنبیه بدنی در مدارس ایران آگاه شوید، به کودکان و فرزندان دانش‌آموز خود اعتماد کنید و از آنها بپرسید: آخرین بار کی/کجا/چگونه شاهد تنبیه بدنی بوده است؟ بی‌شک بسیاری از شما خواهید شنید: «... همین چند وقت پیش من/یکی از بچه‌ها رو آقا معلم/ناظم/مدیر با سیلی/اردنگی/چوب/سیم زد...» اگر شک دارید امتحان کنید. اما یک نکته‌ی بسیار مهم، اگر دانش‌آموز شما در مدرسه‌ی خاص غیرانتفاعی/نمونه دولتی/تیزهوشان و ... درس می‌خواند و هرگز از گل نازک‌تر نشنیده است، شرایط دانش‌آموز خود را به کودکانی تعمیم ندهید که در مناطق محروم و کارگری تحصیل می‌کنند. هر چند دانش‌آموز شما هم به شکل پیچیده‌تر و سیستماتیک تنبیه، کنترل و هدایت می‌گردد.

بی‌شک تنبیه بدنی به‌عنوان نماد بارز خشونت در مدارس علیه کودکان و در راستای سطره‌ی طبقه‌ی حاکم و با هدف بازتولید شرایط اجتماعی ایدئولوژی طبقه‌ی مسلط صورت می‌گیرد. خشونت‌ی عریان که آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌ها قادر نیستند آن را پنهان نمایند، نگارنده قصد ورود به مباحث تئوریک مرتبط با علل و ریشه‌های این نوع خشونت را ندارد و در این مقاله کوتاه می‌کوشد بر پایه‌ی تجربه، مشاهدات و گفتگوی همدلانه با دانش‌آموزان در پی بیان نگرش معلمان، والدین و دانش‌آموزان به مقوله‌ی تنبیه بدنی است. مطالب عنوان شده ادعای یک پژوهش علمی را ندارد، بلکه گزارش وضعیت دانش‌آموزانی است که از زبان معلم‌شان بیان می‌گردد و در پی تعمیم نیست اما نشان می‌دهد که تنبیه بدنی در ایران منسوخ نشده است.

اغلب آیین‌نامه‌ها و مقررات انضباطی که به مدارس ابلاغ می‌گردد از ۴ بخش تشکیل شده است. بخش اول مربوط به وظایف دانش‌آموزان است و شامل بایدها و نبایدهایی که باید دانش‌آموزان بدان تن بدهند. بخش دوم به ترغیب و تشویق



خشونت‌ی که پنهان نمی‌ماند

نگاهی به وضعیت تنبیه بدنی در مدارس ایران

فرزاد محمدی

تنبیه بدنی به‌رغم منع قانونی در مدارس ایران همچنان وجود دارد و به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر سیستم تربیتی به حیات خشونت بار خود ادامه می‌دهد. زمانی هم که مساله تنبیه دانش‌آموزی از طریق رسانه‌ها در میان افکار عمومی مطرح می‌گردد، مسوولین امر پیش‌قدم شده اعلام می‌دارند که: "در این مورد تخلفی صورت گرفته و حتماً با معلم/معاون/مدیر خاطی برخورد خواهد شد". سخنگویان آموزش و پرورش می‌خواهند چنین القا نمایند که مساله‌ی تنبیه بدنی به‌عنوان عریان‌ترین نوع خشونت در مدارس امری نادر و غیرقانونی است و ریشه‌ی ساختاری ندارد و ناشی از عدم توانمندی در سطح فردی و ریشه در ضعف معلمان/معاونان/مدیران خاطی دارد. ولی این ادعایی بی‌پایه و تبلیغاتی است. تنبیه بدنی در مدارس ایران به‌صورت مستمر در کنار سایر اشکال تنبیه صورت می‌گیرد. مسوولین از این امر مطلع هستند، ولی تنها در مواردی واکنش نشان می‌دهند که

خاطی را رها می‌کند تا به‌عنوان مجرم به افکار عمومی پاسخگو باشد. به‌خاطر همین معلمان ناآگاه دچار سردرگمی می‌شوند. از یک سو ساختار آموزشی آنها را به سمت تنبیه سوق می‌دهد، از سوی دیگر آنها را برحذر می‌دارد. بسیاری از این دست معلمان برای کار خود توجیهی ندارند. گویی با این خصلت‌ها باورش‌نا شده است که با تنبیه می‌شود پیامبرگونه انسان ایده‌آل و مکتبی ساخت. شاید اگر آنها بدانند که خروجی اعمال خشونت آنها، انسان‌هایی کنترل شده و مناسب برای بازار تولید و سرمایه است، شیوه خود را تغییر دهند. بارها با این دست از معلمان برخورد کرده‌ام. این معلمان محصول بازتولید شرایط اجتماعی هستند که اینک خود کارگزار سیستم شده‌اند. این افراد اغلب فاقد نگاه و تفکر انتقادی به مساله‌ی آموزش هستند. اما این نوع از معلمان/ معاونان/ مدیران وقتی از حربه‌ی تنبیه بدنی رونمایی می‌کنند با معضلاتی هم روبرو می‌گردند. به‌عنوان نمونه اگر والدین دانش‌آموزی بخواهد مساله را پیگیری نماید یا دانش‌آموزی بخواهد تابو را شکسته و در برابر این تیپ از معلمان/ معاونان/ مدیران بایستد، اقتدار آنان تا ابد به زیر سوال خواهد رفت، لذا این افراد می‌کوشند گزینه‌هایی را انتخاب نمایند که عوارض جانبی نداشته باشد، هژمونی معلم بر شاگرد خدشه‌دار نشود. آگاهی دانش‌آموزان و والدین‌شان به همین قوانین حداقلی و بدون پشتوانه و ضمانت اجرایی باعث می‌شود تا حدودی معلمان/ معاونان/ مدیران معتقد به تنبیه بدنی مهار گردند.

لذا نگرش دانش‌آموزان و والدین‌شان به مقوله تنبیه بدنی در این راستا بسیار تعیین کننده است. به‌عنوان نمونه در مدارس که در مناطق محروم و حاشیه‌ای هستند و خانواده‌ها در کنار نداشتن سرمایه اقتصادی با فقدان سرمایه فرهنگی نیز روبرو هستند، بارها شاهد والدینی بوده‌ام که معلمان/ معاونان/ مدیران را به تنبیه فرزندان خود تشویق نموده‌اند. بی‌شک بخشی از این رویکرد والدین ناشی از کاستی‌ها و معضلات فرهنگی است که ریشه در اقتصاد دارند اما فراتر از این والدین یک‌سره در معرض تبلیغ رسانه‌ها و معرفی شاخص‌های فرزند خوب از طریق مدرسه

دانش‌آموزان می‌پردازد و به شرایط تشویق دانش‌آموزانی می‌پردازد که هم‌نوا با سیاست‌های کلان آموزشی عمل نموده، خوب جامعه‌پذیر شده‌اند و باید‌ها را رعایت کرده و از خطوط قرمز عبور نکرده‌اند. بخش سوم تنبیه و چگونگی و کیفیت آن را اعلام می‌کند و دانش‌آموزانی را هدف قرار می‌دهد که نمی‌خواهند/ نمی‌توانند با مدرسه هماهنگ شوند. بخش چهارم نیز وظایف مدرسه (معلمان/ معاونین/ مدیران/ ادارات) در ارتباط با مقررات انضباطی را تبیین می‌کند. مستقل از هر بخش، آیین‌نامه‌های انضباطی در کلیت خود هدفی جز اطاعت‌پذیری دانش‌آموزان را ندارند و بخش تنبیه بارزترین وجه هم‌نوا کردن دانش‌آموز با مدرسه و در نهایت با اهداف نظام آموزشی است. هنگامی می‌توان وجه تنبیه در مدارس را به درستی درک نمود که به سایر بخش‌ها با نگاه انتقادی نگریست. وظایف دانش‌آموزی خود به تنهایی چنان هدایت شده است که وجه تنبیه برجسته می‌گردد. با اینکه در همین مقررات تنبیه بدنی و اهانت به دانش‌آموزان ممنوع اعلام شده است، اما این مقررات در مرحله‌ی ابلاغ عقیم می‌مانند و به‌جز موارد خاص، تنبیه در اکثر مدارس به‌صورت بدنی اعمال می‌گردد.

وظایف دانش‌آموزی همان ایده‌آلی است که با خاستگاه ایدئولوژی مسلط همسویی دارد و این تفکر مسلط در ذهن برخی معلمان/ معاونان/ مدیران در قالب آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها به قدری عمده می‌شود که گریزی از تنبیه دانش‌آموز نمی‌ماند. متأسفانه بسیاری از معلمان/ معاونان/ مدیرانی که اقدام به تنبیه بدنی می‌نمایند، مستقل از ضعف‌های فردی و توانمند نبودن در امر آموزش، نسبت به جایگاه خود اشراف کاملی ندارند. آنان چنان غرق در پیچیدگی نظام آموزشی هستند که نمی‌دانند در فرآیند تنبیه بدنی خود قربانی بی‌اجرو مزد سیستم مسلط است، یعنی نظام آموزشی که به صورت پنهان در ساختار خود خشونت را بازتولید می‌کند، در رام کردن دانش‌آموزان از معلمان به‌عنوان مشت آهنین استفاده می‌نماید. نظام آموزشی که در قوانین خود تنبیه بدنی را ممنوع نموده است، فردا در هنگام محکمه، معلم

سوگیری هر دانش‌آموز ناشی از برداشت و تلقی وی از مساله تنبیه بدنی است که بر عوامل متعددی مانند موقعیت اقتصادی و فرهنگی متکی است. در گفتگوهایم با دانش‌آموزان امروزی متوجه شده‌ام که بسیاری از آنان بر خلاف والدینشان درک خوبی از مساله‌ی خشونت دارند. دانش‌آموزان محدودی که با آنها گفتگو کردم، قادرند در سطح یک دانش‌آموز دبیرستانی انواع خشونت را دسته‌بندی نموده و تنبیه بدنی را در رده‌ی خشونت فیزیکی قرار دهند. هرچند آنها وجوه دیگر تنبیه مانند تحقیر و تهدید و توهین را در رفتار و گفتار اولیای مدرسه درک می‌کنند و به آن واکنش نشان می‌دهند. جالب اینکه بچه‌ها، تحقیر و توهین در مقابل دیگران را در ذیل خشونت غیرفیزیکی تقسیم نموده و احساس می‌کنند از طریق مقررات انضباطی یکسره در معرض این نوع تنبیه قرار دارند. مهم‌ترین مورد در این میان مقاومت دانش‌آموزان در برابر آیین‌نامه‌هایی است که به سبک پوشش آنها می‌پردازد. قیچی کردن موی دانش‌آموزان از زنده‌ترین کارهایی است که توسط معاونین انجام می‌شود. در این مورد به‌خصوص دانش‌آموزان تا حد اخراج و کتک خوردن مقاومت می‌کنند، ولی اکثراً به‌خاطر همسویی خانواده با مدرسه و القای این مورد که صلاح دانش‌آموز در اطاعت است، به قضیه فیصله داده می‌شود. اما نکته بسیار قابل توجه آن است که به‌رغم شکایت دانش‌آموزان از تنبیه بدنی، آنها در موارد خاص تنبیه را به معلمان/ معاونان/ مدیران توصیه می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند که در برخی موارد صلاح کار و چاره در تنبیه است. این ذهنیت خودبه‌خودی در دانش‌آموزان شکل نگرفته است. دیدن فیلم‌ها و سریال‌ها و شنیدن داستان‌ها و قصه‌ها و خاطره‌های متعدد از زبان دوستان، معلمان و خانواده از سرنوشت کسانی که تن به جامعه‌پذیری نداده‌اند و وحشت زیستن در جامعه‌ای که آسیب‌های اجتماعی در آن بیداد می‌کند، آنها را به این سمت سوق می‌دهد که به‌صورت موردی تن به تنبیه داده و آن را توجیه نمایند. دانش‌آموزان بی‌شک نمی‌دانند این فیلم‌ها و قصه‌ها در راستای طبیعی جلوه دادن همان تنبیه و خشونت‌هاست.

هستند. آنان که قادر به تحلیل علمی شرایط و ریشه‌یابی چرایی عمل کرد فرزندان خود نیستند، بر "چوب گُل" معلم بوسه می‌زنند تا شاید فرزندان خود را نجات بخشند. این نوع برخورد والدین که زمینه‌ی تاریخی و فرهنگی دارد، زمینه را برای پیشبرد سیاست‌های نظم‌بخشی اولیای مدرسه فراهم می‌کند. این نگرش والدین تابعی از وضعیت آنان در جامعه است. پدرِ کارگری که از تنبیه فرزندش توسط معلم حمایت می‌کند، با این استدلال که نمی‌خواهد فرزندش چون خودش کارگر شود، انسانیت به تاراج رفته‌ی خود را در شرایط تولید مبتنی بر استثمار در نظام سرمایه‌داری دیده است، با وجود این قادر به درک این مساله نیست که نظام آموزشی می‌خواهد شرایط او را برای فرزندش بازتولید کند و تنبیه ابزار این بازتولید است.

اما نگرش دانش‌آموزان به مساله‌ی تنبیه بدنی جالب و درخور توجه است. دانش‌آموزانی که تنبیه می‌شوند چند دسته‌اند. برخی از آنان چنان مقهور سیستم هستند که هیچ اعتراضی نمی‌کنند و آن را طبیعی و حق معلمان/ معاونان/ مدیران می‌دانند. دوگانه مدرسه - خانواده در مورد آنها یکسان عمل نموده است. آنها در سیستم آموزشی خوب تربیت شده‌اند. برخی اعتراض نمی‌کنند، اما در دل کینه می‌گیرند تا به موقع جبران کنند و آن را جایی دیگر بروز دهند. عده معدودی هم در مقابل معلمان/ معاونان/ مدیران می‌ایستند فریاد و ناسزا و ضرب و شتم آنها را پاسخ می‌دهند. این افراد که نظم موجود را برهم زده‌اند یا توسط تنبیه‌های تکمیلی به چرخه جامعه‌پذیری باز می‌گردند یا مدرسه به آنان باج می‌دهد تا در کنار اولیای مدرسه برای نظم‌بخشی مفید باشند و مدرسه از زور و بازوی به نمایش درآمده‌ی آنان، به‌عنوان بازوی کمکی استفاده می‌کند و یا از مدرسه رانده می‌شوند تا فضای صمیمی مدرسه آلوده نگردد. درصدی هم راهی اداره و دایره شکایات می‌شوند. حاصل پیگیری این افراد هیچ نفع جمعی ندارد. کار که به این مرحله رسید، اگر کدخدا منشی حل نشود شاید معلم/ معاون/ مدیری تنبیه/ تعلیق/ اخراج گردد، اما مساله تنبیه همچنان پا برجاست.

نکته پایانی اینکه اکثر دانش‌آموزانی که با آنها گفتگو کرده‌ام متأسفانه تنبیه بدنی را تجربه کرده‌اند و در کارنامه خود خشونت فیزیکی علیه برادر/ خواهر/ دوستی ... داشته‌اند. گویی این چرخه‌ی خشونت نه میلی به پنهان‌کاری دارد و نه پایان‌پذیر است، ضمن اینکه معضلات پیش‌گفته مبتنی بر تجربه‌ی نگارنده در محیط مدارس پسرانه و معلمان مرد است، لذا با توجه به موقعیت فرودستی زنان در جامعه ایران به نظر می‌رسد دختران با اشکال متفاوت و پیچیده‌ای از تنبیه و خشونت در مدارس روبرو هستند و خشونت اعمال شده گسترده است، هرچند ممکن است به‌صورت تنبیه بدنی، آن‌سان که در مدارس پسرانه رخ می‌دهد، بروز ننماید.

نتیجه اینکه هر تز محافظه‌کارانه تنها به‌دنبال بازتولید شرایط موجود است و در ایران با تمام تحولات صوری چیزی به نفع آموزش فرزندان طبقات ستمدیده تغییر نخواهد کرد. کسانی که منتقد شرایط موجود در عرصه‌ی آموزشی هستند باید بدیل‌های خود را معرفی و تبلیغ نمایند. نظام آموزشی که در پی جامعه‌پذیری و هم‌نوایی فرد با جامعه است، به ناچار به خشونت و تنبیه بدنی روی می‌آورد که حاصل غلبه نگاه سودمحور بر عرصه آموزش است. در این عرصه جایی برای رشد خلاقیت و تقویت مناسبات انسانی و دموکراتیک نیست. نظام آموزشی را باید از نو و بر اساس مناسبات دموکراتیک و بر پایه‌ی مشارکت تمام ذینفعان صورت‌بندی نمود و این مستلزم خروج نظام آموزشی از سلطه ایدئولوژی طبقه مسلط است.



آن سوی قتل دلخراش محسن خشخاشی

با نگاهی به نقش ساختار نظام آموزشی در بازتولید خشونت

جعفر ابراهیمی-معلم

علی اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش بالاخره به مساله مرگ دلخراش محسن خشخاشی توسط دانش آموز ۱۵ ساله اش و جنایت هولناک مدرسه حافظیه بروجرد واکنش نشان داد و در اطلاعیه‌ای (۱) ضمن فرار به جلو کوشید مساله را به یک تعقیب قضایی تقلیل دهد در بخشی از این پیام آمده است "آموزش و پرورش ضمن بررسی ابعاد اجتماعی و تربیتی و علل وقوع این حادثه، خود را به صیانت از هویت و منزلت معلمان سراسر

تنبیه نسبت به دانش آموزان اعمال می شود و سیاست ها و برنامه هایی که در فرم و محتوای آموزشی نتیجه ای به جز تربیت دانش آموزانی با عقده روانی و ناهنجار ندارند.

پرداختن به علل اجتماعی این فاجعه اسف بار بدون توجه به ریشه های اقتصادی آن آب در هاون کوبیدن است. در شرایطی که آموزش عمومی، رایگان و کیفی هر روز در سایه سیاست های نئولیبرالیستی دولت روحانی در عرصه اقتصاد، به محاق رفته است تا صاحبان ثروت و قدرت در سایه سیاست خصوصی سازی عرصه آموزش را جولانگاه خود سازند. در حالی که آموزش و پرورش قصد دارد سیاست تعدیل ۲۵ درصد نیروهایش را اجرایی کند، در جایی که سیاست های شتر گاو پلنگ دولت روحانی در عرصه اقتصاد یک کپی مبتذل از خصوصی سازی به سبک ریگانیسم و تاجریسم است که البته در اینجا به شکل اختصاصی سازی آموزش برای اقلیتی بروز می کند. وقوع این حوادث البته ناخوشایند، طبیعی است. به راستی چرا دختران شین آباد می سوزند؟ کودکان نیمروز سیستان و بلوچستان از تحصیل باز می مانند؟ دانش آموزان در میرجاوه (۲) و شیروان تا سر حد مرگ کتک می خورند و تنبیه می شوند؟ و در مناطق محروم مانند سیستان و لرستان معلمان به قتل می رسند؟ بی شک ریشه این نابسامانی ها در ساختار خود نظام آموزشی و جهت گیری اقتصادی و طبقاتی صاحبان قدرت نهفته است.

بعد از این واقعه دلخراش، برخی جاده صاف کن های فانی در بین معلمان، ضمن فرافکنی می کوشند با کلمه های پرطمطراق مثل "ناکارآمدی نهادهایی که وظیفه جامعه پذیری را دارند" یا "فقدان گفتگو و مدارا در جامعه" بر نقش سیاست های دولت سرپوش بگذارند. شاید از منظری حق با آنان باشد که بروز این سطح از خشونت تنها محصول عمر دولت روحانی نیست و بایستی آن را در مجالی دیگر به نقد کشید. اما با وجود این از نقش سیاست های دولت فعلی نباید غافل شد سیاست هایی که بصورت مشخص توسط فانی هدایت می شود و کانون بروز معضلات جدید در آموزش و پرورش است.

کشور موظف دانسته و بر حمایت قضایی ویژه نسبت به حقوق خانواده محترم این معلم گرانقدر تاکید می نماید و از دستگاه های انتظامی و قضایی رسیدگی عاجل به ابعاد مختلف این واقعه اسف بار را خواهان است."

به نظر نگارنده این پیام فانی در خور توجه ویژه است و بایستی معلمان و تحلیل گران مسایل آموزشی و آسیب های اجتماعی با اتکا به سیاست ها و برنامه های دولت روحانی در عرصه آموزش با مساله خشونت در مدارس برخورد نمایند. این پیام نشان می دهد که حتی اگر مرگ خشخاشی احتمالاً ریشه در مسایل و معضلات اقتصادی و معیشتی هم داشته باشد او علاقمند به ورود به این ریشه ها نیست. اما چرا فانی در پیام خود به ریشه ها ورود پیدا نمی کند و چرا وقتی سخن از بررسی ابعاد وقوع حادثه می کند، آن را به ابعاد اجتماعی و تربیتی تقلیل می دهد و به نقش نظام آموزشی و سیاست ها و برنامه هایش در بازتولید خشونت نمی پردازد؟ پاسخ روشن است فانی و اتاق فکرش بهتر از هر کسی می داند که حوادثی از این دست دارای ریشه ها و ابعاد متعدد و چند لایه است اما می کوشند با یادآوری یک شعار یعنی "صیانت از هویت و منزلت معلمان" وظیفه و نقش خود و وزارت متبوعش را تا حد پیگیری عاجل انتظامی و قضایی تقلیل دهد.

اما کدام انسان آگاه و منصفی است که نداند آن چاقویی که گلوی مهدی خشخاشی را درید پیشتر توسط خشونت طلبان صیقل خورده بود، آنانی که در جامعه به اشکال مختلف و بصورت مستقیم و غیرمستقیم بر طبل خشونت می کوبند حکم تکفیر و ارتداد می دهند و بر صورت زنان این سرزمین اسید می پاشند و تجاوز می کنند. اگر چه توجه به بعد تربیتی، روانی و فردی قتل خشخاشی دارای اهمیت است اما چه کسی می تواند منکر اعمال خشونت بصورت سیستماتیک در مدارس توسط نهاد آموزش و پرورش باشد. خشونتی که در قالب برنامه ها و سیاست های غلط بر معلمان و خانواده هایشان با چپاول دستمزدهایشان اعمال می گردد. خشونتی که از سوی برخی معلمان ناآگاه، که خود محصول این سیستم آموزشی هستند، در قالب تحقیر، توهین و

خشونتی سکوت کرده ایم در آن ظلم و خشونت سهم داشته ایم. با این پیش فرض می توان در جواب پیام فانی نوشت: از منزلت معلمان با پیگیری انتظامی و قضایی مرگ مهدی خشخاشی نمی توان صیانت نمود. آقای فانی! نقش خود و ساختار نظام آموزشی را در بروز و بازتولید خشونت بپذیر.

زیرنویسها:

۱- برای مشاهده متن کامل پیام فانی به آدرس زیر مراجعه نمایید:

<http://medu.ir/Portal/Home/ShowPage.aspx?Object=NEWS&CategoryID=891c857e-299c-4c88-a743-81e35fd9175a&WebPartID=c903d03f-b7ef-4982-993b-8a38a725224a&ID=00e14f7f-9a7c-4ecc-b639-e8c82e098102>

۲-

<http://www.isna.ir/fa/news/93090402399/%D8%A8%D8%B1%D8%AE%D9%88%D8%B1%D8%AF-%D9%82%D8%A7%D8%B7%D8%B9-%D8%A8%D8%A7-%D8%B9%D8%A7%D9%85%D9%84-%D8%AA%D9%86%D8%A8%DB%8C%D9%87-%D8%A8%D8%AF%D9%86%DB%8C-%D8%AF%D8%A7%D9%86%D8%B4-%D8%A2%D9%85%D9%88%D8%B2>



از سویی دیگر عده ای از معلمان با تلاش صادقانه می کوشند افکار عمومی را نسبت به مساله خشونت رخ داده حساس نمایند اگر چه این تلاش ها قابل تقدیر است اما در گام بعدی بایستی نقش ساختار آموزشی را نیز در بازتولید خشونت مورد واکاوی قرار داد. اگر بخشی از بدنه جامعه نسبت به ظلمی که به معلمان می رود بی تفاوت است بخاطر سوگیری نادرست و بی تفاوتی ما نسبت به مسایل اجتماعی و مشکلات سایر زحمتکشان در گذشته است.

معلمانی که این روزها به درستی به قتل همکار خود اعتراض می کنند و به مساله ای مانند اسیدپاشی نیز حساسیت نشان می دهند باید شهامت نقد رفتار برخی معلمان در ارتباط با خشونت نسبت به دانش آموزان را نیز داشته باشند و اما فراتر از همه باید ساختار و سیاست هایی را مورد نقد و بازخواست قرار دهند که بصورت سیستماتیک خشونت را در مدارس بازتولید می کنند.

بی شک و بدون وقفه با هر ابزاری بایستی جنایت رخ داده و مرگ محسن خشخاشی را محکوم نمود اما نباید فضای احساسی ناشی از این ضایعه، معلمان را به سمت یک برخورد سطحی سوق دهد. باید ریشه های ایدئولوژیک، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این خشونت را شناخت و آن را خشکاند. کاری بس مهم و مشکل که در قالب ایده و حرف عملیاتی نمی شود و تنها با کارجمعی و آموزش مستمر و آگاه سازی و مبارزه مستمر با ابعاد مختلف خشونت امکان پذیر است. گام اول در این مسیر گفتگو در مورد ریشه ها، زمینه ها و ابعاد مختلف این پدیده است. بی شک نظریه هایی که سطح مساله را به یک معضل روانی و فردی تقلیل می دهند یا در نقد ساختار آموزشی فقط تا حد ناکارآمدی سیستم آموزشی پیش می روند و خشونت نهفته در کارکرد ایدئولوژیک نظام آموزشی در فرمایشیون جامعه سرمایه سالار را نادیده می گیرند نمی توانند تحلیل درستی ارائه نمایند.

با این تفسیر یکایک ما به عنوان معلم هر جا در اعمال ظلمی و خشونت نقش داشته ایم مقصریم. و هر جا در مقابل ظلم و

نقش مدارس و سیستم آموزشی در بازتولید چرخه‌ی خشونت،

خشونت‌ی که ضرورت بازتولید نظام سلطه است.

هاله صفرزاده (معلم و مشاور دبستان)

شنیدن خبر یک قتل همیشه هولناک است و از آن هولناک‌تر خود عمل قتل است. هولناک‌تر از همه این که این بار قتلی در مدرسه و سرکلاس رخ داده است، پیش چشمان دانش‌آموزان. معلمی قربانی خشونت شده و قربانی دیگر خشونت، دانش‌آموز ۱۵ ساله‌ای که به نام قاتل فراری است و پدرش به جای او در زندان.

با شنیدن این خبر چرایی بزرگی در ذهنم ایجاد شد. چرا یک نوجوان ۱۵ ساله با چاقو سرکلاس رفته است؟ چه اتفاقی سرکلاس رخ داده که او را به آن درجه از خشم رسانده که کنترل خودش را از دست داده به گونه‌ای که چاقویش را در آورده و به معلم خود حمله کرده است؟ چه شده که معلم درایت مدیریت این بحران را در سرکلاس از دست داده و ...

بسیار متاسف و شوکه شدم هنگامی که این خبر را به دانشجوی جوانی دادم. دانشجویی با خلق و خوی آرام که توان کنترل بسیاری در هنگام خشم دارد و تا کنون کوچک‌ترین رفتار خشونت‌آمیزی از او ندیده‌ام. اولین جمله‌ای که ناخودآگاه بر زبان آورد این بود: "دستش درد نکند!!"

بر خود لرزیدم. پشت این حرف، خشم فروخورده‌ای را دیدم از یادآوری سال‌ها خشونت، بدرفتاری، توهین و تحقیر که در مدارس و از برخی معلمانش تجربه کرده بود و این یادآوری سبب شد که بدون لحظه‌ای درنگ با آن دانش‌آموز هم حسی کند.

از خودم پرسیدم که ما معلم‌ها در مدارس چه می‌کنیم؟

معلمی نوشته: "به این نتیجه خوفناک رسیده‌ام که من عامل تصمیم‌گیرنده در کلاس هستم. این برخورد شخصی من است که

جو خاصی را پدید می‌آورد. این خلق و خوی روزمره‌ی من است که حال و هوای کلاس را می‌سازد. من به عنوان معلم دارای قدرت شگرفی هستم و می‌توانم زندگانی یک کودک (دانش‌آموز) را تیره و تاریک یا پر سرور کنم. من می‌توانم وسیله‌ی شکنجه یا عامل الهام باشم. می‌توانم تحقیر یا محظوظ کنم. بی‌بازارم یا شفا دهم. در تمام موقعیت‌ها، این پاسخ و عکس‌العمل من است که اوج یافتن یا فرو نشستن یک بحران، انسان شدن یا وحشی شدن یک کودک (دانش‌آموز) را تعیین می‌کند. " (هایم گینات، روابط معلم و دانش‌آموز)

اما به واقع آیا فقط من معلم عامل تصمیم‌گیرنده در کلاس هستم؟ عوامل بسیاری در این میان دست اندرکارند. عواملی که بررسی همه‌ی آنها شاید در این مقال نگنجد.

اگر به دوران تحصیل خود برگردیم. هزاران خاطره را به یاد خواهیم آورد. خاطره‌هایی از معلمانی که زندگی ما را ساخته و درس انسانیت به ما داده‌اند. در کنار آموزش علم، لحظه لحظه عشق را در جان‌مان جاری کرده‌اند. معلمانی که بازیگوشی‌های کودکانه یا نوجوانانه‌ی ما را با صبوری تحمل کرده و درس خویشتن‌داری به ما داده‌اند. معلمانی که به رغم کار دشوار و سختی که دارند، به رغم این که دستمزد و حقوقی که می‌گیرند نه در شان یک انسان است و نه کفاف یک زندگی معمولی را می‌دهد، اما هیچ‌گاه مسوولیت‌شان را فراموش نکرده‌اند. معلمانی که مجبورند در کلاس‌هایی فاقد هر گونه استاندارد برای آموزش، بدون کوچکترین امکانات و ابزار، برای آموزش ۳۰ یا ۴۰ دانش‌آموز از جانشان مایه گذارند. در کلاس‌های کوچکی که تنفس ۳۰ یا ۴۰ نفر با گرد و غبار گچ، چنان هوای آلوده‌ای ایجاد می‌کند که به سختی قابل تحمل است. معلمانی که پای پیاده یا با سرویس‌های قراضه راه‌های کوهستانی و پر پیچ و خم روستایی را در گرما و سرما طی می‌کنند تا کودکی بدون آموزش نماند، یا جانشان را فدای نجات دانش‌آموزشان می‌کنند ...

اما هزاران خاطره‌ی دیگر از خشونت و بدرفتاری و تنبیه بدنی در مدارس و سرکلاس‌های درس هم به یادمان می‌آید. به رغم آنکه

نمی‌خواهم پیش داوری کنم که معلم قربانی معلمی بوده از این نوع؟ اما برای آسیب شناسی این خشونت باید به این موارد که کم هم نیستند اشاره می‌شد. پس این اتفاق دردناک را بهانه‌ای قرار می‌دهم برای پرداختن به مساله‌ای بسیار مهم:

چگونگی نقش مدارس و سیستم آموزشی در بازتولید چرخه‌ی خشونت، خشونت‌ی که ضرورت بازتولید نظام سلطه است.

این خشونت تنها در مدارس بازتولید نمی‌شود. این خشونت توسط تمام نهادهای رسمی و رسانه‌ای، در خانواده‌ها و... در کل جامعه بازتولید می‌شود. در فیلم‌ها، در رسانه‌ها، در بازی‌ها ترویج و تبلیغ می‌شود. این خشونت توسط اجرای اعدام در ملاء عام ترویج می‌شود. این خشونت در اعدام معلمانی همچون فرزاد کمانگر به جرم دگراندیشی یا آزاداندیشی بازتولید می‌شود و ...

پدر خسته از کار به خانه می‌آید. چند ماه است که حقوق نگرفته، از هر دوست و آشنایی پول قرض کرده، به بقال و نانوا و... بدهکار است. شرمنده از زن و فرزندش که ساده‌ترین نیازهایشان را نمی‌تواند برآورده کند. تلویزیون را باز می‌کند تا برای تمدد فکر فیلمی ببیند. موضوع فیلم چیست: جنایت، قتل، آدمکشی، کانال را عوض می‌کند فیلم دیگر، باز هم جنایت قتل، آدم‌کشی، زامبی‌های خونخوار که آدم‌ها را زنده زنده می‌خورند ... خبرها را گوش می‌کند: "... داعش سیصد نفر را سر بریده است ... ۸ نفر در کرمانشاه به دار آویخته شدند..."

صدای داد و بیداد می‌آید. فریادش بلند می‌شود: "باز چه خبر است؟" فرزندش حوصله‌ی نوشتن مشق را ندارد. مادر خسته از کار روزانه، با او درگیر است. مادر که طاقتش طاق شده دستش را بلند کرده و مشغول کتک زدن کودک ۹ ساله‌اش است. پسرک گریه می‌کند. پدر عصبانی بلند می‌شود هر دو را می‌زند. فریاد می‌کشد: "بس است دیگر هر وقت به خانه می‌آیم همین وضع است. توی کارخانه یک جور... باید حرف هر کس و ناکسی را بشنوم و دم نیاورم، توی خانه هم این طور..."

سال‌های سال است که تنبیه بدنی در مدارس جرم شناخته شده است.

معلم جوانی که سال اول کارش است، دانش‌آموز پایه دوم دبستان را از کلاس بیرون کرده بود، چون شلوغ می‌کرده و به حرف‌های معلم گوش نمی‌داده. با او صحبت کردم و او خواستم درمورد احساس دانش‌آموز هنگامی که این گونه تنبیه شده، بیاندهد و این که این گونه تنبیهات چه تاثیری می‌تواند در او داشته باشد. این هم‌حسی او را به سال‌های دبستانش برگرداند و تنبیه بدنی معلم کلاس اولش را به یاد آورد: به خاطر این که غلط دیکته‌اش را درست کرده و گفته بود: "خانم من که غلط ننوشته‌ام" چرا که به توجه معلم و آفرین و بیست او را نیاز داشته، اما معلم با عصبانیت و خشم می‌خواست که قدرتش را به او نشان دهد، به او نشان دهد که قدر قدرت کلاس اوست و یک بچه‌ی فسقلی نباید سرش را کلاه بگذارد، با شلنگ به پاهایش زده بود. درد پاهایش را به خاطر آورد. رنج را در صورتش می‌شد حس کرد و چشمانش از یادآوری آن همه تحقیر پر از اشک شد و این جمله بر زبانش جاری: "وای من هم دارم جا پای آن معلم می‌گذارم!؟"

در بازار تره‌بار برخورد دیگری را تجربه کردم حاکی از رنجی که کودکان این سرزمین در این سیستم آموزشی برده و می‌برند:

به جوان فروشنده به شوخی گفتم: میوه‌های خراب را به من نده. من معلمم، هوایم را داشته باش. "با تندی نگاهی به من کرد و با لحنی تندتر گفت: "حالا که فهمیدم معلمی اصلا به تو میوه‌ی خوب نمی‌دهم. من هیچ خیری از معلمانم ندیده‌ام."

جوان معتادی در جلسه‌ی مشاوره می‌گفت: "هر بار که در خیابان راه می‌روم چشمم به دنبال آقای ... است که سال دوم راهنمایی معلم بود. او سبب شد من ترک تحصیل کنم. او مدام به من می‌گفت: "تنبیل تن لش، تو آدم بشو نیستی." هر بار که تکلیف نداشتم، با خط کش آهنی به کف دست‌هایم می‌زد؟ ... او سبب شد که این وضعیت برای من پیش آید. دلم می‌خواهد او را ببایم و او را بکشم."

ارگان‌های نظامی و انتظامی مشغول به کار می‌شوند و به راحتی می‌توانند باتوم بر سر مردمی بزنند که برای احقاق حق خود به خیابان‌ها آمده‌اند ... بدون آنکه از خود سوال کنند چرا؟

اما سرنوشت آن دسته از معلمان آگاه و دلسوز و دانش‌آموزانی که تسلیم این شرایط نمی‌شوند، چه خواهد بود؟ فرزند کمانگرها، رسول بوداگی‌ها و...؟

در سیستم آموزشی موجود با این همه کمبود امکانات، همه‌ی معلمان مانند جراحانی هستند که بدون آموزش‌های لازم، بدون ابزار استریل و مناسب جراحی به اتاق عمل فرستاده می‌شوند و از آنها خواسته می‌شود با ابزاری مانند چند چاقوی کند و زنگ زده و چند سوزن آلوده، بیماری را جراحی و درمان کنند. اما نتیجه تنها عفونت است و مرگ.

این نظام آموزشی بیمار نیاز به دگرگونی اساسی و بنیادی دارد.



پسرک با صورت و تنی کبود خودش را از زیر دست و پای آنها بیرون می‌کشد. از ترس زبانش بند آمده، به کتک‌کاری پدر و مادرش نگاه می‌کند. فریادهای مادرش گوشش را پر می‌کند. حتا توان این را ندارد که از پدر بخواهد بس کند...

درس و مشق دیگر فراموش می‌شود...

این کودک فردا به مدرسه می‌رود. کلاسی کوچک و شلوغ با ۴۰ دانش‌آموز بدون هیچ گونه امکانات که معلم تنها نقش مبصر را می‌تواند داشته باشد. سرکلاس با همکلاسی‌اش دعوا می‌کند به کوچک‌ترین بهانه‌ای مشتش را حواله‌ی چشم بغل دستی‌اش می‌کند و باز صدای گریه و جیغ، این بار معلم کلاس را به خود می‌آورد. معلمی که خسته از کار شبانه مستقیماً از آژانس تاکسی تلفنی به مدرسه آمده، تحمل هیچ چیز را ندارد. دستش را بلند می‌کند و بر گوش او می‌کوبد... ضربه آن قدر محکم است که دیگر بد و بیراه‌های معلم را نمی‌شنود. بعد هم معلم یقه‌اش را گرفته و با اردنگی از کلاس بیرون می‌کند. حالا نوبت ناظم است: "گوساله خجالت نمی‌کشی! هر روز کتک کاری می‌کنی؟ توی خانه چه به تو یاد داده‌اند؟ دستت را جلو بپار"

و با لوله پولیکا بر کف دست‌هایش ضربه می‌زند. آخر می‌خواهد به او یاد بدهد که زدن بد است!؟

شاید همه‌ی این ماجراها یک باره و برای یک دانش‌آموز رخ ندهد. اما پروسه‌ای است که به اشکال مختلف، در مدارس مختلف به خصوص مدارس مناطق محروم بارها و بارها تکرار می‌شود... و چشمان کنجکاو هزاران دانش‌آموزان تشنه‌ی یادگیری آن را می‌بینند. نتیجه‌ی آن چه می‌شود؟

برخی از کودکان در این روند یاد می‌گیرند که در مقابل نمادهای قدرت تسلیم مطلق باشند. اینان کارگران مطیعی می‌شوند که اجازه می‌دهند به راحتی استعمارشان کنند و دم بر نمی‌آورند. برخی دیگر قلدری را یاد می‌گیرند و می‌آموزند که چگونه با خشونت دیگران را وادار کنند تا به خواسته‌های آنان تن دهند، اینها بعدها به راحتی در کنار قدرتمداران قرار می‌گیرند و در

پیش دبستانی است. مربیانی که در سال‌های گذشته نقش مهمی در توسعه آموزش پیش دبستانی و بهینه‌سازی آموزش ابتدایی داشته و با وجود تجربیات فراوان با تصمیم غیرقانونی دولت روحانی عملاً در حال حذف از چرخه آموزش کشور می‌باشند. حذف این گروه از معلمان از چرخه آموزشی صرفاً محدود به مربیان پیش‌دبستانی نیست و نشانه‌هایی وجود دارد که به نظر می‌رسد این اقدام بخشی از یک سیاست کلانی است که دولت روحانی در روند آموزشی کشور در پیش گرفته که اصطلاحاً می‌توان آن را سیاست‌های انقباضی نام‌گذاری کرد. سیاست‌هایی که به نظر می‌رسد دولت تدبیر و امید در پی‌گیری آنها نه توجهی به تذکرات قانونی نمایندگان دارد و نه اهمیتی به اعتراضات و تجمعات صنفی مربیان پیش دبستانی می‌دهد. قبل از پرداختن به این نشانه‌ها لازم است روشن کنیم که اعتراضات مربیان پیش دبستانی در چه بستری شکل گرفت و چگونه به اینجا رسید. در سال ۱۳۷۹ وزارت آموزش و پرورش دولت وقت، تصمیم بر توسعه آموزش پیش دبستانی گرفت. بر این اساس بخشی از فضای برخی از مدارس شهری برای آموزش پیش دبستانی در نظر گرفته شد و مربیانی برای آموزش به صورت قراردادی و موقت استخدام شدند و تلاش‌هایی در جهت تشویق خانواده‌ها برای فرستادن فرزندان‌شان به آموزش‌های پیش دبستانی صورت گرفت. حتی در مواردی صحبت از اجباری شدن آموزش پیش دبستانی قبل از حضور دانش‌آموزان در مقطع ابتدایی بود.

تا سال ۸۵ مدیریت مالی مراکز پیش دبستانی مستقیماً زیر نظر آموزش و پرورش بود اما از سال ۸۵ وظیفه مدیریت مالی پیش دبستانی‌ها برعهده شرکت‌های پیمان کاری قرار گرفت. و این شرکت‌ها موظف شدند که مربیان پیش دبستانی را بیمه کنند. در نتیجه شهریه‌های دریافت شده از خانواده‌ها میان ادارات آموزش و پرورش و شرکت‌های پیمانکاری تقسیم می‌شد و عملاً بخش اندکی از مزایای مالی نصیب مربیان پیش می‌شد. در واقع شرایط کاری مربیان پیش دبستانی در این سال‌ها بیشتر به نوعی استثمار کاری شباهت داشت. یکی از همین مربیان در تشریح

مربیان پیش دبستانی قربانیان سیاست‌های انقباضی دولت

روحانی

محمد حبیبی

براساس تجربیات و بررسی‌های روان‌شناختی و تربیتی، سال‌های اولیه زندگی کودکان نقش اساسی در رشد و پرورش آنان ایفا می‌نماید چرا که هشتاد درصد شخصیت کودک ظرف شش سال اولیه حیات او شکل می‌گیرد. بر این اساس آموزش و پرورش دبستانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آموزش و پرورش پیش از دبستان از طریق غنی‌سازی محیطی، کودکان را قادر می‌سازد که به کسب تجارب ادراکی و ذهنی جدیدی که احتمالاً در محیط معمول خانواده برای آنان امکان‌پذیر نیست بپردازند. تحقیقات محققان نشان می‌دهد که کودکان محروم از آموزش پیش دبستانی از امکان سازگاری کمتری نسبت به سایر کودکان در مدرسه برخوردار بوده و احتمال شکست تحصیلی در آنها و نهایتاً عدم موفقیت در دیگر مراحل زندگی در آنها بیشتر است. در نتیجه با توجه به اهمیت آموزش پیش دبستانی، تلاش‌های بسیاری از سوی دولت‌ها در بیشتر کشورهای جهان صورت می‌گیرد که این آموزش‌ها به صورت رایگان در اختیار کودکان قرار بگیرد تا امکان دستیابی به فرصت‌های برابر در آینده برای همگان فراهم شود. (۱) این درحالی است که در کشور ما توجه به آموزش پیش دبستانی از سوی دولت روندی نزولی داشته است. به خصوص در دو سال اخیر که به جای حمایت از آموزش پیش دبستانی، اقدامات بازدارنده دولت به کاهش تعداد کودکان پیش دبستانی منجر شده است. به طوریکه جمعیت کودکان پیش دبستانی از ۵۰ درصد در سال ۹۰ به ده درصد در سال ۹۳ کاهش داشته است. (۲)

یکی از مهم‌ترین اقدامات بازدارنده دولت روحانی در دو سال اخیر که در کاهش چشمگیر کودکان پیش‌دبستانی موثر بوده، ممانعت از اجرای مصوبه قانونی مجلس و جلوگیری از استخدام مربیان

انسانی در مقطع ابتدایی در سال‌های اخیر از اساسی‌ترین مشکلات آموزش و پرورش بوده است. و در مقایسه با سال گذشته ۲۰۰ هزار دانش‌آموز جدید امسال به تعداد دانش‌آموزان دوره ابتدایی افزوده شده است. بر همین اساس است که معاون آموزش ابتدایی وزارت خانه کمبود نیروی انسانی را مهم‌ترین مشکل دوره ابتدایی می‌داند. مشکلی که در سال‌های گذشته برای رفع آن، به کارگیری نیروهای خدماتی و غیر متخصص در مقطع ابتدایی در دستور کار قرار گرفت و به نوعی فاجعه‌ای آموزشی در ساختار آموزشی کشور رقم خورد. فاجعه‌ای که بارها از سوی مقامات وزارتی وقت مورد انکار قرار گرفت و نهایتاً معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش همین اواخر در مصاحبه‌ای به کارگیری نیروهای خدمه به عنوان معلمان ابتدایی در دوره های گذشته را مورد تایید قرار داد. (۵).

از سوی دیگر بنابر اظهارات مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران، کمبود نیرو در مقطع ابتدایی در سال جاری با به کارگیری مجدد معلمان بازنشسته به صورت حق التدریس، جبران شده است. (۶) این درحالی است که به باور بسیاری از کارشناسان آموزشی استفاده از مربیان پیش دبستانی با سوابقی طولانی در آموزش کودکان، بهترین و بهینه‌ترین راه حل برای جبران کمبود نیرو در مقطع ابتدایی در سال‌های اخیر می‌باشد. اما غلبه نگاه سودمحورانه در امر آموزش در دولت تدبیر و امید راه را بر هرگونه تصمیم‌گیری صحیح آموزشی بسته است. در همین راستاست که وزیر آموزش و پرورش ضمن اعتراف به کمبود نیروی انسانی در ساختار آموزشی، با افتخار از ۹ هزار میلیارد صرفه جویی اقتصادی در این وزارت خانه سخن می‌گوید. فانی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران در آبان ماه سال جاری می‌گوید: "با وجود کمبود ۴۲ هزار نیروی انسانی در وزارت آموزش و پرورش، برنامه جدیدی برای استخدام وجود ندارد. کمبود نیروی انسانی در این وزارت خانه با پرداخت حق التدریس به معلمان برای ساعات اضافی کلاسها جبران شده و با این طرح ۹ هزار میلیارد ریال در کشور صرفه جویی اقتصادی شده است." (۷) به نظر می‌رسد برای فانی و دیگران تصمیم‌گیران آموزشی کشور توجیه اقتصادی هر

وضعیت مربیان پیش دبستانی در این سال‌ها می‌گوید: "سال‌هایی که زیر نظر دولت بودیم به این شکل بود که شصت درصد شهریه به اداره آموزش و پرورش و چهل درصد به مربیان تعلق می‌گرفت. آن سال‌ها بیمه نبودیم. بعد که به پیمانکار واگذار شدیم، بیمه شدیم اما با مشکلات پیمانکاران روبرو بودیم. تمام درآمد شامل حال پیمانکار و اداره می‌شد به جز مریی زحمتکش که همه بارها را به دوش می‌کشید. بیمه‌ی ما الان ۱۵ روز در ماه است. یعنی اگر ۱۰ سال زحمت بکشیم فکر نکنم بیمه‌ام به سه سال برسد." (۳)

پذیرش چنین شرایط کاری از سوی مربیان پیش دبستانی در این سال‌ها فقط به امید استخدام از سوی آموزش و پرورش صورت می‌گرفت. امیدی که با اجرای سیاست جدید آموزشی در دوره ابتدایی و اضافه شدن پایه ششم کمرنگ شد. چرا که مربیان امید داشتند که پایه پیش‌دبستانی اجباری شده و به مقطع ابتدایی اضافه شود. نهایتاً در نتیجه بلاتکلیفی وضعیت این مربیان در سال‌های آتی و در نتیجه اعتراضات صورت گرفته، نمایندگان مجلس دو سال پیش طرحی را به تصویب رساندند که بر اساس آن دولت موظف شد که در طی دو سال تکلیف استخدام این مربیان را مشخص کند. با آغاز به کار دولت جدید و اتخاذ سیاست‌های انقباضی، اولین اقدام دولت روحانی ممنوعیت هر گونه استخدام در ادارات دولتی و به خصوص وزارت آموزش و پرورش بود. در نتیجه اتخاذ چنین سیاستی بود که در طول دو سال گذشته با وجود اعتراضات گسترده مربیان پیش دبستانی و فشارهای نمایندگان مجلس، وزارت آموزش و پرورش هر بار از برگزاری آزمون استخدامی برای مربیان سرباز زده است. توجیه اصلی وزارت‌خانه از این ممانعت، ممنوعیت دولت و عدم صدور مجوز استخدامی از سوی دولت برای ادارات آموزش و پرورش است. در همین راستا مشاور معاونت برنامه ریزی دولت روحانی با اشاره به نابه‌سامانی‌ها در ساختار اداری آموزش و پرورش از وجود حدود ۵۷ هزار نیروی مازاد در این وزارت خانه سخن گفته و بر همین اساس استخدام مربیان پیش دبستانی را منتفی دانسته است. (۴) این درحالی است که مشکل کمبود نیروی

آموزش و پرورش رایگان و همگانی جزء حقوق بنیادین کودکان است. امری که با خصوصی‌سازی‌های گسترده و سیاست‌های غلط هر روز بیش از پیش از دسترس فرزندان کارگران و زحمتکشان دورتر می‌شود. ترک تحصیل گسترده‌ی نزدیک به ۴ میلیون کودک در سن تحصیل و بی‌علاقگی به ادامه‌ی تحصیل در میان بسیاری از نوجوانان و بیگاری گسترده‌ی نزدیک به ۳۰ درصد در میان تحصیل‌کردگان گواه این امر است.

در کنار این سیاست‌های ناکارآمد، فضای خشن و تنبیهات بدنی در مدارس (این تنبیهات که به کرات گزارش شده و در برخی موارد آن‌قدر شدید بوده که به نقص عضو دانش‌آموزان انجامیده و هیچ گوش شنوایی هم در این زمینه وجود ندارد) با فقر و تنگ‌دستی جامعه‌ی کارگری همراه شده و بیش از پیش این دانش‌آموزان را از محیط‌های آموزشی فراری می‌دهد.

در چنین وانفسایی، آنان که از اموال همین کارگران و زحمتکشان استفاده می‌کنند و به عنوان متخصص آموزشی حقوق‌های کلان می‌گیرند، به جای چاره‌جویی و کاستن از جو رعب و وحشت در محیط‌های آموزشی و کنار گذاردن آموزش‌های اجباری ایدئولوژیک، راه‌حل‌های سودآوری را ارائه می‌دهند که تنها به کالایی شدن و سودپرستی هر چه بیشتر دست اندرکاران آموزش و پرورش می‌انجامد.

مقاله‌ی زیر که برای کانون مدافعان حقوق کارگر ارسال شده، بیانگر آن است که چگونه طرح‌هایی این‌چنینی، به جای برون‌رفت از مشکلات آموزشی، تنها به باز کردن دکانی جدید برای سودآوری بیشتر دست‌اندرکاران آموزشی منجر خواهد

۶- باشگاه خبرنگاران جوان ۲۲ مرداد

۷- خبرگزاری فارس سوم ابان

تصمیمی، مبنایی لازم و کافی برای اتخاذ و اجرای آن می‌باشد. اینکه استفاده از معلمان ابتدایی در دو نوبت صبح و بعد از ظهر، انتقال معلمان متوسطه به دوره ابتدایی بدون گذراندن آموزش‌های لازم و استفاده از معلمان بازنشسته پس از سی سال کار فرسوده کننده، می‌تواند وضعیت آموزش ابتدایی کشور را به شرایط اسفناک‌تری بکشاند مسائلی است که به نظر می‌رسد خارج از توجه و علاقه وزیر و معاونانش می‌باشد.

به هر حال شاید مرئوسان پیش دبستانی اولین قربانیان سیاست‌های انقباضی دولت جدید باشند اما به طور حتم آخرین آنها نخواهند بود. نشانه‌هایی از برنامه ریزی‌هایی از حذف بخش دیگری از معلمان از چرخه آموزشی کشور به بهانه‌های مختلف وجود دارد که زنگ خطر را برای معلمان و درکل ساختار آموزشی کشور به صدا در می‌آورد. طرح‌های در راستای سیاست‌های انقباضی دولت روحانی در دستور کار است که صرفه‌جویی اقتصادی بیشتری را به دنبال داشته باشد بدون اینکه کیفیت آموزش و عواقب مساله ساز آن را در نظر بگیرد. خروج دویست هزار نفر از معلمان از چرخه آموزشی کشور و تعدیل وسیع نیرو و همچنین افزایش ساعات موظف از ۲۴ ساعت به ۳۰ ساعت از جمله این طرح هاست. (۸). این نتیجه حاکمیت نگاه سودمحورانه در ساختار آموزشی است. شاید لازم است به مسئولان آموزشی کشور یادآوری شود که آموزش و پرورش بنگاه اقتصادی نیست و قرار هم نیست که معلمان هزینه بی‌کفایتی مسئولان در اداره کشور و ماجراجویی‌های بین‌المللی سیاستمداران را بپردازند.

فهرست یادداشت‌ها:

۱- ضرورت پیش دبستانی . www.k-p-d.xlogfa.com

۲- باشگاه خبرنگاران جوان. ۲ شهریور ۱۳۹۳

۳- www.bidarzani.com/19355

۴- دوم ابان www.news.bazarekar.ir

۵- خبرگزاری ایسنا ۲۶ ابان

اجرای شدن سند، مورد ارزیابی قرار دهد که مبتنی بر خصوصی- سازی بخشی از آموزش عمومی است.

در سایه‌ی اجرای سند تحول در سال تحصیلی ۹۲-۹۱، مردودی از پایه اول دبیرستان حذف گردید تا کارآمدی سند بیشتر نمایان گردد، بی آنکه تبعات این تغییر مورد ارزیابی جدی قرار گیرد. اصلی‌ترین مخاطبان این تغییر، دانش‌آموزان، والدین دانش‌آموزان، معلمان و تمام افراد درگیر در فرآیند آموزش هستند. دولت با تبلیغ شکل صوری این تغییر در پی تبیین آن است که با حذف مردودی مدت دوره تحصیل کاهش می‌یابد و برای خانواده‌ها و دولت در هزینه‌های تحصیل فرزندان صرفه‌جویی می‌شود، اما به نظر می‌رسد در واقعیت امر تنها از هزینه‌های دولت کاسته می‌شود و دولت با اجرای این طرح در پی تحمیل هزینه‌های بخش آموزش عمومی به خانواده‌ها است.

حال ببینیم چگونه و با چه مکانیزمی دولت وظیفه و هزینه‌ی خود را در عرصه آموزش عمومی بیشتر از گذشته به خانواده‌ها محول می‌کند؟ با اجرای این تغییر و با حذف مردودی در پایه اول دبیرستان، دانش‌آموزان سال اول با هر تعداد درس افتاده (تجدیدی) می‌توانند به سال دوم بروند و انتخاب رشته نمایند، به همین منوال در سال دوم نیز با هر تعداد درس افتاده به سال سوم راه می‌یابند. اما دانش‌آموزان می‌باید برای ورود به دوره‌ی پیش‌دانشگاهی تمام درس‌های افتاده از پایه اول تا سوم را پاس نمایند تا موفق به اخذ دیپلم و جواز ورود به پیش‌دانشگاهی گردند. دقیقاً در همین اجبار اخذ دیپلم، دولت تمام هزینه‌های آموزش ناشی از افت تحصیلی را به دوش خانواده‌ها می‌اندازد و بر هزینه خانوارها می‌افزاید. مستقل از اینکه افزایش دانش‌آموزانی که با دروس افتاده وارد پایه بالاتر می‌شوند چه تأثیرات مخربی بر فرآیند یادگیری و آموزش دارد و چگونه گرایش به ترک تحصیل را در پایه دوم و سوم، قبل از امتحانات دیپلم، در بین دانش‌آموزان بالا می‌برد، ما شاهد معضلات فراوانی برای دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان هستیم، به عنوان نمونه اگر دانش‌آموزی در امتحانات نهایی دیپلم قبول نشود یا به عبارتی در مدت مشخص در مدرسه روزانه دیپلم نگیرد، باید برای ادامه تحصیل و



سندی که متحول نیست

«نگاهی به وضعیت تحصیلی دانش‌آموزان کارگر»

جعفر ابراهیمی

"تحول بنیادین نظام آموزشی" نام سندی است که می‌گویند ۵۰۰ پژوهشگر در تدوین چندین ساله‌ی آن نقش داشته‌اند، سندی که متولیان آن در وزارتخانه‌ی آموزش و پرورش بر بی‌نظیر بودنش تأکید دارند و اینکه این سند بر معضلات آموزش در ایران چیره خواهد شد. ولی مستقل از بیانیه‌ها و نقطه نظرات موافق با این سند که بیشتر گرایش سیاسی بر آنها غالب است، باید موفقیت این سند تحول را در عمل و در بین مخاطبان و ذینفعان آن مورد ارزیابی قرار داد.

تقریباً یک‌سال از اجرای سند تحول می‌گذرد و ساختار نظام آموزشی در سال تحصیلی جاری (۹۲-۹۱) مبتنی بر این سند تغییر کرده است. برخی معتقدند پیامدهای این تغییرات بنیادین در بلندمدت خود را نشان خواهد داد، اما پیش از اتمام سال تحصیلی نیز می‌توان تأثیرات منفی این سند را بر ساختار خانواده‌های کم‌درآمد، مورد ارزیابی قرار داد. این نوشته کوتاه در پی نقد محتوایی و یا ارایه راهکاری برای بهبود اجرایی شدن سند تحول نیست، بلکه نگارنده می‌کوشد بر اساس تجربه و مشاهدات خود آسیب‌ها و مشکلات طبقات فرودست جامعه را در ارتباط با

هزینه آن را به حساب دولت واریز نمایند. آنان کار می‌کنند تا هزینه‌ای را بپردازند که وظیفه‌ی دولت است و در حالی که ادعا می‌شود تحول اخیر بر مبنای آموزش برای همه^۲ و عدالت^۳ در آموزش عمومی تدوین شده است!

برای عریان شدن "عدالت" مد نظرِ طراحان نظام جدید از یک مثال استفاده می‌کنم که بی شک مثال مناسبی برای کسانی نیست که فرزندان‌شان در مدارس غیرانتفاعی یا دولتی با امکانات خاص مانند شاهد، نمونه‌ی دولتی و استعدادهای درخشان تحصیل می‌کنند، کسانی که پیش از این به خاطر برخورداری از منابع مالی و ثروت و استفاده از رانت‌های متداول قادر بوده‌اند برای فرزندان خود معلم خصوصی بگیرند یا در کلاس‌های فوق‌برنامه مدرسه یا آموزشگاه‌ها ثبت‌نام نمایند، تغییرات فوق به لحاظ هزینه‌ای برای این دسته از افراد مشکل خاصی ایجاد نمی‌کند. مثال زیر اما اکثریت جامعه‌ی ایران را شامل می‌شود، اکثریتی که در مدارس دولتی عادی با سرانه‌ی مشخص و محدود تحصیل می‌کنند. حال دانش‌آموزی را تصور کنید که امسال (۹۱-۹۲) در پایه دوم تحصیل می‌کند و با ۴ درس^۴ افتاده از سال اول به سال دوم راه یافته است. این دانش‌آموز باید ضمن قبولی دروس سال دوم آن ۴ درس را نیز امتحان دهد. حال اگر قبول نشود و در پایه دوم هم ۴ درس افتاده و در پایه سوم نیز ۴ درس افتاده داشته باشد با ۱۲ درس افتاده به عنوان دیپلم ردی به مدارس شبانه معرفی می‌شود. با این حساب دولت هیچ هزینه‌ای برای درس‌های افتاده این دانش‌آموز پرداخت نمی‌کند. او برای گرفتن دیپلم باید تمام هزینه‌هایش را متقبل شود.

۲ - سند تحول راهبردی، نظام تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران در افق چشم انداز، (سند مشهد مقدس)، مصوب هشتصدویست و ششمین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش، ۱۳۸۹/۵/۲، هدف کلان سوم: گسترش و تامین همه جانبه‌ی عدالت تربیتی؛ در نظام تربیت رسمی و عمومی، ص ۳۳.

۳ - همان منبع، بیانیه ماموریت، ص ۱۸

۴ - این مثال با دانش آموزانی با هر تعداد درس افتاده از یک تا ۱۰ درس متصور است.

گرفتن دیپلم در مدارس بزرگسال/ شبانه ثبت‌نام نماید و با ثبت- نام در کلاس‌های نیمه‌حضور و غیرحضور دیپلم بگیرد. در سال‌های گذشته که مردودی در پایه دوم حذف گردید، تعداد زیادی دانش‌آموزان که از سال دوم و سوم دبیرستان درس مانده داشتند، به خاطر فرسایشی شدن و قبول نشدن در امتحانات دیپلم، ترک تحصیل کردند. فاصله گرفتن از فضای مدرسه و پایین بودن کیفیت آموزش در مدارس شبانه انگیزه تحصیل را از آنان می‌گیرد. با حذف مردودی از پایه اول، معضلات فوق افزایش می‌یابد چرا که تعداد درس‌های افتاده افزایش می‌یابد و دانش‌آموزان منفک از محیط مدرسه و هم‌شاگردی‌ها، انگیزه کافی برای ادامه تحصیل احساس نمی‌کنند، این در حالی است که فرزندان خانواده‌های کارگری و کم‌درآمد با معضلات بیشتری روبرو هستند، این خانواده‌ها قادر به تامین هزینه‌های ثبت نام در کلاس‌های شبانه نیستند.

اما طیف خاصی از دانش‌آموزان در شهرهای اقماری کلان‌شهر تهران و در مناطق جنوب شهر وجود دارند که در طی تحصیل در مدارس روزانه، کارگران پاره‌وقت محسوب می‌شوند و به محض پایان کلاس‌ها در شیفت مخالف سرکار می‌روند. این دانش‌آموزان را می‌توان "دانش‌آموز/کارگر" یا برعکس "کارگر/دانش‌آموز" نامید. تعداد دانش‌آموز/کارگرها به دنبال هدفمندی یارانه‌ها در خانواده‌های کم درآمد افزایش یافته است. چرا که کارگر/دانش‌آموزها مجبورند به واسطه تورم بالا و گرانی کالاهای اساسی، برای تامین هزینه‌های جاری زندگی دوشادوش سایر اعضای خانواده کار کنند. این دانش‌آموزان به محض عدم قبولی در امتحانات دیپلم در مدارس روزانه به کارگر تمام‌وقت تبدیل می‌شوند، تعدادی از آنها ترک تحصیل دائمی می‌کنند و تعدادی نیز به شوق ادامه تحصیل و استفاده از معافیت تحصیلی در مدارس بزرگسال/شبانه با هزینه‌های بالا ثبت نام می‌کنند. این کارگر/دانش‌آموزان حتی فرصت درس خواندن نیز ندارند و باید هر تعداد بار که درسی را می‌افتند دوباره انتخاب واحد نمایند^۱ و

۱ - البته معافیت تحصیلی دانش‌آموزان محدود است.

منافع چندسویه صاحبان قدرت و ثروت را تامین و بازتولید می‌نماید.

در صورتبندی اجتماعی نظام سرمایه‌داری وظیفه‌ی اصلی مدرسه و نظام آموزشی بازتولید مناسبات سلطه است. در ایران نیز همواره نظام آموزشی در راستای بازتولید مناسبات طبقه‌ی مسلط عمل نموده است. لذا معضلات و کاستی‌های موجود در نظام آموزشی متأثر از غلبه تمام عیار نگاه کارکردی و محافظه‌کارانه به نظام آموزشی و نهاد مدرسه در گذشته است. نتیجه اینکه برای غلبه بر معضلات و نابسامانی‌های ساختاری نظام آموزشی نمی‌توان نظریه‌های لیبرالی را با روتوش "آموزش برای همه"، "عدالت" و "فرصت برابر" به خورد جامعه داد. تغییر بنیادین در نظام آموزشی از مسیر دموکراتیزه کردن ساختار آن با اولویت و تکیه بر نیازها و خواست‌های طبقات فرودست جامعه و معلمان امکان‌پذیر است. و تشکلیابی معلمان در این مسیر امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

اما موضوع به اینجا ختم نمی‌شود. نگاهی به ساختار مدارس بزرگسال نشان می‌دهد که دولت به دیده‌ی درآمدزایی نیز به مدارس شبانه نگاه می‌کند، اولاً جواز تاسیس یک واحد مدرسه بزرگسال به هر معلمی داده نمی‌شود حتی اگر سابقه آموزشی موفق هم داشته باشد. اکثر صاحبان این مدارس افراد مورد وثوق مدیران کل ادارات هستند که غالباً سابقه‌ی مدیریتی در سطح مدرسه و اداره دارند. این افراد باید برای مدرسه خود کادر اداری و آموزشی تامین کنند و دستمزد آنان را از طریق پولی بپردازند که از دانش‌آموزان می‌گیرند. با این حساب دولت خود را از پرداخت هزینه‌های حق التدریس نیز معاف می‌کند. حتی دولت بابت مدرسی که در اختیار صاحبان مدارس شبانه قرار می‌دهد، اجاره بها نیز دریافت می‌نماید تا درآمدی نیز داشته باشد. گویی متولیان نظام آموزش و پرورش این انتقاد را پذیرفته‌اند که وزارتخانه متبوعشان درآمدزا نیست و آنان نیز می‌کوشند این درآمد را از خانواده‌ها کسب نمایند. این نوع درآمدزایی، واگذاری و تامین اعتبار، در دل خود مستعد نوع خاصی از فساد اداری مانند فروش نمره و تقلب گسترده در امتحانات است. صاحبان مدارس شبانه اگر بخواهند هم نمی‌توانند دانش‌آموزان را کالایی نبینند، کالایی از جنس تعداد درس افتاده.

این تنها گوشه‌ای از تاثیرات نظام آموزشی جدید بر زندگی افراد کم‌درآمد جامعه است، تاثیرات مخربی که باید آنها را در قالب سخنرانی‌ها، کنفرانس‌ها و بیانیه‌های ماموریت توجیه نمود تا دولت فربه از درآمدهای نفتی با خیالی آسوده، بخش خصوصی را در عرصه آموزش عمومی فربه‌تر کند. البته آن قسمت از بخش خصوصی که به واسطه وفاداری، از رانت^۵ ویژه‌ای برخوردارند، چرا که در غیاب یک آموزش برابر و پیشرو، این نوع دادوستد منابع و

^۵ - در نظام های اقتصادی مدرن مدیران در استخدام سرمایه داران بواسطه اعمال سلطه کارفرما بر سایر کارکنان توسط این مدیران از درآمد بیشتری برخوردارند این درآمد بیشتر به خاطر نیروی کار مدیریتی است که نوعی رانت وفاداری است اما در این نوشته رانت وفاداری مدیران نه به واسطه توانمندی های مدیریتی، بلکه به خاطر وابستگی و وفاداری سیاسی و ایدئولوژیک به سیستم حاکم است. برای مطالعه در مورد نحوه شکل گیری رانت وفاداری مراجعه کنید به کتاب طبقه و کار در ایران اثر سهراب بهداد و فرهاد نعمانی،

هنرستان‌های کار و دانش و بازتولید نیروی کار

جعفر ابراهیمی

استثمار و مناسبات استثماراری این ویژگی را دارد که قادر است خود را در مناسبات گوناگون باز تولید نماید. هر چند بسیاری از این مناسبات به لحاظ فرم خصلت استثمارکنندگی را به وضوح باز نمایی ننماید. بسیاری از قوانین به ظاهر مدرن و برابر در جامعه نقشی به جز بازتولید مناسبات نابرابر اجتماعی بر عهده ندارند. اما رسیدن به محتوای کارکرد این قوانین نیاز به تامل عمیق و نیز ردیابی بازخورد این قوانین است. از جمله‌ی این قوانین و مناسبت‌ها می‌توان به ساختار و قوانین نظام‌های آموزشی در سطوح مختلف اشاره نمود. از منظر برخی جامعه‌شناسان نظام‌های آموزشی در تحلیل نهایی در اختیار طبقه‌ی مسلط و در راستای بازتولید مناسبات ناعادلانه اجتماعی به خصوص در ارتباط با نیروهای کار است. با این تحلیل مدرسه مکانی است که در آن مدیران، معلمان و مشاوران ناخودآگاه در راستای بازتولید مناسبات اجتماعی عمل می‌کنند، بی‌شک بسیاری از آنان به نقش خود در شکل‌دهی به ساختار جامعه به عنوان عامل سرکوب پنهان و قوف ندارند اما در عمل آنها از طریق برنامه درسی آشکار و پنهانی که دریافت و به کودکان ارائه می‌کنند نقشی خود را ایفا می‌نمایند.

بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای صنعتی تلاش برای ریشه کن نمودن بی‌سوادی در دستور کار دولت‌ها قرار گرفت، قطب‌بندی بر مبنای بلوک غرب و شرق، امری که در کشورهای در حال توسعه در سه دهه اخیر شاهد آن بودیم. بیلان دولت‌ها از افزایش سطح رشد سواد در جوامع به مخاطب این امر را تلقین می‌کند که به ظاهر رویای فرصت‌های برابر آموزشی محقق شده است و از همین منظر می‌توان به جامعه ای برابر رسید، اما در جهان واقع چنین نیست فرصت برابر آموزشی همچنان یک رویای دست نیافته است.

فرصت برابر آموزشی در نظام طبقاتی امری موهوم است، اما در نظام آموزشی همین فرصت نابرابر چگونه موجب بازتولید مناسبات اجتماعی نابرابر می‌شود؟ عبارت دیگر نظام آموزشی چگونه در شکل‌دهی نیروی کار با هدف بازتولید نقش ایفا می‌کند؟ در این نوشتار کوتاه تنها به نقش راهنمای تحصیلی و مشاوران تحصیلی در امر بازتولید اشاره می‌کنم.

بعد از اتمام دوره تحصیلی راهنمایی^۶، و در طول سال اول متوسطه نقش مشاوران تحصیلی برای انتخاب رشته دانش‌آموزان برجسته می‌شود، آنان در اصل جهت شغلی آینده دانش‌آموزان را بر مبنای دستورالعمل‌ها، قوانین و کتابچه‌های راهنما مشخص می‌کنند، نگاهی اجمالی به جهت‌گیری راهنمایی تحصیلی دانش‌آموزان و نوع هدایت آنان نشان می‌دهد که جهت‌گیری هدایت تحصیلی به سمتی است که فرزندان طبقات فرودست در جامعه به سمت رشته‌های علوم انسانی و کار و دانش سوق داده می‌شوند. این جهت دهی از طریق قرار دادن حد نصاب برای سایر رشته عملیاتی می‌شود. اما چرا دانش‌آموزان طبقات فرودست قادر نیستند در دروس ریاضی و فیزیک نمره لازم را کسب نمایند؟ یکی از اصلی‌ترین علل ناکارآمدی نظام آموزشی دولتی در شیوه و ارایه این درس به دانش‌آموزان است پس ه بجز اندک دانش‌آموزان سخت‌کوش، این دانش‌آموزان مجبورند برای پیشرفت به بازار بیرون مدرسه یعنی کتاب‌ها، آموزشگاه‌ها، کلاس‌های خصوصی و ... روی بیاورند، آموزش کالایی شده نیاز به پول دارد و طیف عظیمی از دانش‌آموزان از پرداخت آن عاجزند. این دانش‌آموزان و والدینشان در یک پروسه مغزوشویی توسط معلمان و مشاوران توجیه می‌شوند که بهترین و تنها مسیر ادامه تحصیل مسیری است که آنها سریع را به بازار کار پیوند زند و ثبت نام در هنرستان‌های کار و دانش یک انتخاب! مناسب است. موضوع به اینجا ختم نمی‌شود. تعداد زیادی از دانش‌آموزان سخت‌کوش که حتی مجوز ثبت نام در رشته‌های نظری را کسب کرده‌اند در مناطق محروم با سدی به نام کمبود ظرفیت در مدارس روبرو می‌شوند این دانش‌آموزان به طرز عجیب بعد از جلسه مشاوره احتمالی متقاعد می‌شوند که با توجه به شغل پدر برای ادامه تحصیل در رشته‌های فنی و کار و دانش مستعدترند.

در واقع این وضعیت اقتصادی طبقات فرودست جامعه است که فرزندانشان را به سمت این رشته‌ها سوق می‌دهند نه سعادت‌مندی‌ای که بیهوده به آنان مژده داده می‌شود. در این مراکز فرزندان کارگران برای بازار کار فردا آموزش می‌بینند. تا صاحبان سرمایه فرزندان خود را از طریق ثروت و به اتکای ناعادلانه‌ترین آزمون آموزشی یعنی "کنکور" به رشته‌های لوکس برسانند. در عرصه‌ای که تنها رقیب

^۶ - این شیوه در نظام قدیم آموزشی است و نقش راهنمایی تحصیلی در نظام آموزشی جدید مبتنی به تحول بنیادین یعنی ۶-۳-۳ با تغییرات اندک به همین صورت اعمال می‌گردد.

بی‌انگیزه هستند بسیار قانونمند و منسجم و طبق آیین‌نامه عمل می‌کنند و در بازتولید نیروی کار و مناسبات اجتماعی نابرابر فعالانه عمل می‌کنند اما با برآمدن دولت موسوم به تدبیر و امید با سیاست‌های نئولیبرالیستی نقش نظام آموزشی برجسته‌تر شده است. به‌خصوص اینکه در سخنان فانی وزیر آموزش و پرورش نیز زمزمه‌هایی از واگذاری این هنرستان‌ها به بخش خصوصی و کارخانه‌ها شنیده می‌شد.

طبقه متوسط است، طبقه متوسطی، متوهم و منفعل، که تنها مسیر رو به رشد خود را در کسب مدارک دانشگاهی می‌بیند و می‌کوشد با تحرک طبقاتی خود را با طبقه فرادست پیوند زند بی‌آنکه در اصالت جامعه طبقاتی شک کند. لذا امروز افزایش سطح سواد و رشد افراد با سواد به تنهایی شاخصی برای توسعه یافتگی جوامع نیست و در برخی موارد گمراه کننده است از این منظر نمی‌توان به دولت‌هایی که مجری برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول هستند در عرصه‌ی آموزش اعتماد نمود.

دولت‌ها طی ۲۰ سال اخیر به گسترش هنرستان‌های فنی و کار و دانش در مناطق محروم اقدام نموده‌اند، در همین راستا نیز مشاورانی که در رسیدگی به مشکلات آموزشی و روانی دانش‌آموزان بسیار ضعیف و

« ... بنابراین دولت باید بخشی از مسئولیت‌های خود که در واقع تصدی‌های اقتصادی و اجرایی است را کم کند بنابراین من معتقدم کسی که می‌خواهد برای آموزش و پرورش از نظر منابع فکر کند باید مدافع کوچک شدن دولت باشد، مدافع آزاد سازی اقتصاد باشد و من این را بارها در آموزش و پرورش در بین همکاران خود مطرح می‌کردم که شما اگر می‌خواهید دولتی داشته باشید که بتواند به آموزش و پرورش منابع لازم را بدهد باید این دولت از جاهای دیگری آزاد شود و اینکه شما از دولتی شدن همه چیز دفاع می‌کنید و فکر می‌کنید که تفکر چپ دارید این در تناقض با آن چیزی است که بعداً از دولت توقع دارید. بنابراین دولت باید تصدی‌های اقتصادی و اجتماعی را تا آن جایی که می‌تواند کمتر کند و سراغ حاکمیت برود. دولت باید کوچک شود به طوری که منابع دولتی و ملی بتواند به میزان بیشتری صرف آموزش شود...».

<http://farhangiannews.ir/view-9031.html>^o

vi

^۱ - برای مطالعه مصاحبه وزیر نگاه کنید به لینک :

<http://medu.ir/Portal/Home/ShowPage.aspx?Object=NEWS&ID=1842c056-c2c0-470f-9fa1-042e9e3b8e3d&WebPartID=b24e2d6c-3bda-4744-8973-d768d8b814c1&CategoryID=5ee5fde5-e85e-4a06-b955-a00cf39712df>

^۲ - مصاحبه مهدی بهلولی با ایلنا:

<http://ns2.ilna.ir/news/news.cfm?id=128051>

^۳ - اصل ۳۰ قانون اساسی می‌گوید: دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.

^۴ - نجفی ایده‌های خود در مورد تامین منابع را در مصاحبه اش با روزنامه شرق در تاریخ ۵ آذر ۸۵ اینچنین بیان می‌کند: